

مرخصی تشویقی

در زمانی که گردان ما در جبهه‌ها و مناطق عملیاتی شاخ شمیران و حلبچه عراق مشغول خدمت به کشور و جهاد علیه دشمنان ایران اسلامی بود، متأسفانه گاهی اوقات در بین برخی از برادران رزمنده سستی و تنبلیهایی مشاهده می‌شد، از جمله در مواقع نگهبانی شبها، بارها دیده بودم که افرادی حاضر نیستند نوبت نگهبانی خود را بایستند و سر این امر، به مسئول تنظیم لیست نگهبانی شب اعتراض می‌کردند.

بنده پیش خود می‌گفتم: چون مدتهاست که این برادران در مناطق سخت مرزی و جنگی قرار دارند و از لحاظ توانمندیهای جسمی و روحی خسته شده‌اند، پس اعتراض آنها ناشی از خستگی است؛ لذا ایرادی ندارد و قابل اغماض می‌باشد. در ضمن این جوانان به عشق اسلام و قرآن و دفاع از میهن به جبهه آمده‌اند، پس چه فرصتی نیکوتر از این برای کسب ثواب و آزمایش شایستگی و تواناییهای خودم!

از این رو، با قاطعیت و اراده‌ای قوی‌تر گفتم: بهتر است مشکل آنان را خودم حل کنم و برای کسب رضایت خالق و مخلوق داوطلب شوم تا به جای آنها نگهبانی بدهم. بدین گونه، توفیقی دیگر حاصل شد... بعضی وقتها چندین شب تا صبح به جای آنها نگهبانی می‌ایستادم. راستش را بگویم: خسته می‌شدم، ولی لذت ثواب بردن و دیدن لبخند رضایت آمیز رزمندگان اسلام، رنج و خستگی را برایم قابل تحمل می‌کرد. از آن مهم‌تر اینکه در آن اوقات نگهبانی، همواره احساس می‌کردم که به خدا و معبودم بیشتر نزدیک می‌شوم و ایمان فوق العاده و مخصوصی پیدا می‌کنم.

خوشبختانه در آن روزها عملیات بیت المقدس ۷ در شلمچه انجام گرفت و گردان ما نیز جزء یگانهای عمل کننده در خط بود. بعد از آن عملیات پیروزمندانه به دسته ما ۱۰ روز تشویقی اهدا شد. همه خوشحال شدیم و خدا را شکر کردیم.

فرمانده دلاور و حکیم ما، برادر روحانی (که خداوند به ایشان سلامتی و عزت و احترام روزافزون عنایت فرماید!) به همه افراد دسته ۱۰ روز مرخصی تشویقی داد، جز بنده که برای من ۸ روز نوشت. وقتی معترضان نزد او رفته، علت این تبعیض را سؤال کردم. گفت: «چون از شما مقداری ناراحت هستم، به خاطر این کمتر تشویقی دادم. گفتم: «مگر چه کار کرده‌ام که شما از من رنجیده اید!» گفت: «برو کمی فکر کن! ان شاء الله خواهی فهمیدی.»

من به درون سنگر رفتم و هر چقدر فکر کردم، نتیجه‌ای نگرفتم. سرانجام مجبور شدم در عمل به سخن حکمت آمیز «حق

گرفتنی است، نه دادنی» برای احقاق حق خود، نامه‌ای به فرمانده بنویسم و در آن از روی اکراه، تمام فعالیت‌های خوب مخفیانه‌ام را که تا به حال انجام داده بودم، برایش توضیح دهم؛ به خصوص آن نگرانی‌های داوطلبانه را و به اصطلاح معروف بگویم: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»؛ (۱) «إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». (۲)

فرمانده مرا صدا کرد و ضمن تقدیر از آن فعالیت‌ها گفت: «برادر تیموری! تنها دلیل ناراحتی من از شما به خاطر همین نگرانی‌هاست؛ چرا که با این کار خود عده‌ای را تنبیل ساخته‌اید. بگذارید هر کس وظیفه خودش را انجام دهد! این ایثار شما نتیجه‌ای منفی بار آورده است و در عالم مدیریت و فرماندهی این گونه اقدامات و احساسات جایگاهی ندارد، ولی با این وضعیت من نیت خیرتان را تحسین می‌کنم، جزاکم الله خیرا، حالا اجازه بدهید از شما سؤالی کنم: چرا آن کارهای خوب و ارزشمند مخفیانه را که در نامه ات نوشته بودی، تاکنون به من نمی‌گفتی؟»

جواب دادم: «برادر عزیز! علتش این است که آنها را فقط به خاطر خدا و کسب رضایت او انجام می‌دادم و نمی‌خواستم کس دیگری متوجه شود.» برادر روحانی گفت: «خوب که این طور! حالا سؤال دیگری می‌پرسم: آیا غیر از این کارهای خوب، در این مدت کار دیگری انجام نداده‌ای؟»

پرسیدم: «مثلاً چه کار؟» گفت: «مثلاً گناه، اشتباه و خطا!» عرض کردم: «چرا! انسان که بی‌خطا نیست.» فرمانده گفت: «طیب الله، تازه رسیدیم به اصل ماجرا. پس این نامه را بگیر و برو پیش خداوند رحمان و رحیم و آن اشتباه‌ها و خطاهایت را نیز مخفیانه پشت نامه بنویس و بگو خدایا! این کارها را هم انجام داده‌ام. ای مؤمن! به عنوان برادر بزرگتر و فرمانده ات سفارش می‌کنم از این مناطق عملیاتی که همه جایش بوی خدا و شهادت و بندگی او می‌دهد، حداکثر استفاده را بکنی و سعی و تلاش بیشتری در خودسازی و تزکیه نفس داشته باشی؛ چون جای دگر نمی‌شود.»

در آن دو روزی که همه دوستان به مرخصی تشویقی رفته بودند و من نرفته بودم و همچنان در دلم خرده کدورتی داشتم، برادر روحانی فرمانده دسته، مهربانانه پیش من آمد و گفت: «نیمه شب امشب بیا نمازخانه با تو کاری دارم.» من نیز اطاعت کرده، نیمه شب به نمازخانه رفتم. در تاریکی آنجا، دنیایی از نور و روشنایی و معنویت دیدم.

وه! چه نیکو دیدم که تعدادی از فرماندهان مخلص و باایمان همچون برادران زحمتکش، ثباتی، اسکندری، کوثری و... (فرماندهان والامقام گردان و لشکر) در حال تهجد و خواندن

نماز شب هستند و این شیران روز و زاهدان شب، چنان بنده وار و عاشقانه اشک می‌ریختند که من دست و پایم به لرزه درآمد.

و در این موقعیت بود که تازه فهمیدم منظور آقای روحانی چیست؟ متوجه شدم که خیلی از مرام و معرفت آنها عقب هستم و دلم را به چه چیزهایی خوش کرده بودم! در حالی که لبخند مردم را می‌دیدم، ولی رضایت معبودم را نه؛ چون خداوند تبارک و تعالی را کم‌بندگی می‌کردم، ولی خود از آن خبر نداشتم. از این رو، زار زار گریستم و بر احوال آنها غبطه خوردم و از پروردگار متعال خواستم که توفیق انابه، عبادت و اطاعت بیشتری به من عطا فرماید.

یا رب بنما مرا دمی سوی نجات
چه در حیات و چه ممات
از جمله گناه من سراسر بگذر
مرا به روز عرصات

اینجا بود که متوجه شدم چرا فرمانده عزیز و حکیم و مخلص ما «برادر روحانی» همیشه تأکید می‌کرد که در جبهه‌ها باید علاوه بر مبارزه علیه کفار و دشمنان اسلام (جهاد اصغر) به فکر اصلاح خطاها و پاکسازی گناهان و مقابله علیه نفس اماره خویشتن (جهاد اکبر) نیز بود و من از اینکه این دو روز را به مرخصی تشویقی نرفته بودم، خوشحال شده، دلم آرام گرفت که «أَلَا بِيذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۳) و خدا را شکر کردم؛ چرا که در عوض آن، درس بزرگی را آموختم؛ درسی که سالیان سال راهنمای زندگی خواهد بود.

تو خشنود
خدایا چنان کن سرانجام کار
باشی و ما رستگار

• پاورقی

۱. الرحمن / ۶۰: «آیا جواب (خوبی و) احسان غیر (از خوبی و) نیکی است؟»
۲. توبه / ۱۲۰: «همانا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.»
۳. رعد / ۲۸: «آگاه باشید! تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد.»

نمایشگاه عاشورا و کربلای حسینی علیه السلام

انتخاب عناوین زیبا و پرجاذبه برای مباحث در ایام تبلیغی، موجب جذب بیشتر مخاطبان و تأثیرگذاری بیشتر جهت

رسیدن به هدف مطلوب است. در این نوشته کوتاه به يك نمونه طرح بحث اشاره شده است. فرض بر این است که می‌خواهید در ایام محرم سخنرانی کنید. می‌توانید موضوع اصلی بحث را "نمایشگاه عاشورا و کربلای حسینی علیه السلام" بگذارید و برای این نمایشگاه غرفه‌هایی را در نظر بگیرید و هر شب یکی از این غرفه‌ها را تشریح کنید. قبل از پرداختن به این بحث به دو نکته توجه کنید:

۱. در ابتدای سخنرانی و در شب اول بگویید: فرصتها گاهی به وسیله دشمنان دین فراهم می‌شود. بنی امیه و یزید بن معاویه با به اوج رساندن پلیدیها، فرصت عاشورا و کربلا را برای امام حسین علیه السلام پدید آوردند و امام علیه السلام نیز زیباترین استفاده را از این فرصت استثنایی کردند.

۲. در بررسی غرفه‌های نمایشگاه عاشورا، در هر مورد می‌توان از دو زاویه وارد بحث شد:

الف. تبیین و تحلیل تابلوهایی که نمایشگر ارزشهای موجود در فرهنگ عاشورا و کربلاست؛ مثلاً در غرفه صبر و استقامت می‌توان به معانی، ریشه‌ها، آثار، مراتب و بالاصح نمودهای صبر و استقامت در عاشورا پرداخت.

ب. تبیین و تحلیل تابلوهایی که نمایشگر اسطوره‌ها و الگوهای موجود در فرهنگ عاشورا و کربلاست؛ مثلاً در غرفه صبر می‌توان به صبر و استقامت حضرت زینب علیها السلام، حضرت سجاد علیه السلام، و یاران امام حسین علیه السلام پرداخت.

۳. در طرح ذیل بعضی از غرفه‌ها معرفی شده است. شما می‌توانید با مطالعه تاریخ عاشورا، غرفه‌های دیگری را نیز اضافه کنید.

نمایشگاه عاشورا و کربلای حسینی علیه السلام

غرفه امر به معروف و نهی از منکر

غرفه ایثار

غرفه ایمان

غرفه بصیرت

غرفه تسلیم

غرفه توبه

غرفه توکل

غرفه دشمن شناسی

غرفه رضا

غرفه زمان شناسی

غرفه زیباشناسی

غرفه سبقت در راه خدا

غرفه شکر

غرفه شهادت طلبی

غرفه صبر و استقامت
غرفه عبادت و بندگی
غرفه عزت
غرفه نشاط و شادابی
غرفه وفاء به عهد
غرفه ولایت مداری

نه سخنرانی با الهام از نه فراز زیارت عاشورا

اشاره:

با فرا رسیدن ماه محرم و موسم هجرت مبلغان محترم برای تبلیغ معارف دینی، بر آن شدیم تا توشه‌ای هر چند اندک از دریای بیکران معارف اسلامی را در قالب مقاله‌ای با احیاگران شعائر اسلامی همراه سازیم.

نوشتار حاضر بیان ده موضوع برگرفته از فرازهای بلند زیارت عاشورا است که به تفکیک موضوعات و در خور ارائه یک سخنرانی تنظیم شده است که تحلیل و بازپروری داده‌های آن بر عهده خود مبلغان گذاشته شده تا با سلیقه خود و بهره‌گیری از توانمندیهای خویش در سخنرانی، تنوع و نشاط بیشتری به آن بدهند. امید است این مقاله مورد استفاده قرار گیرد.

مفتاح جنان زیارت عاشورا است
روشنگر جان
زیارت عاشورا است
چیزی که کند خلق جهان را بیدار
از خواب
گران زیارت عاشورا است

موضوع نخست: سلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ...»

نام خدا

سلام یکی از نامهای خداوند است:

۱. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ السَّلَامَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى فَأَفْشُوهُ بَيْنَكُمْ» (۱)؛ به درستی که سلام نامی از نامهای پروردگار بزرگ است، پس آن را بین خود گسترش دهید.»
۲. قرآن می‌فرماید: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِمِّنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

يَشْرِكُونَ» (۲) ؛ «اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک سلامت [بخش و] مؤمن [به حقیقت حقّه خود که] نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است]. پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می‌گردانند.»

۳. در زیارتنامه مخصوص حضرت سیدالشهداء آمده است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ» (۳) ؛ پروردگارا! تو سلام (= آرامش بخش) هستی و سلام (= آرامش) از جانب توست و به سوی تو نیز باز می‌گردد.»

آداب و شرایط سلام کردن

۱. سلام پیش از کلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ بَدَأَ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَاتُجِيبُوهُ وَقَالَ لَا تَدْعُ إِلَى طَعَامِكَ أَحَدًا حَتَّى يَسَلَّمَ» (۴) ؛ هر کس سخن [خود] را پیش از سلام کردن آغاز نمود، پاسخش را ندهید و همچنین فرمود: کسی را بر [خوردن] غذای خود فراخوان مگر اینکه سلام کند.»

قال الحسين بن علي عليه السلام: «لَا تَأْذَنُوا لِأَحَدٍ حَتَّى يَسَلَّمَ» (۵) ؛ به احدی اجازه ندهید مگر اینکه سلام کند.»

۲. افشاء سلام: قال الباقر عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَ إِفْشَاءَ السَّلَامِ» (۶) ؛ به درستی که پروردگار غذا دادن [به دیگران] و انتشار دادن سلام را دوست می‌دارد.»

عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَخْلَاقِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: إِفْشَاءُ السَّلَامِ فِي الْعَالَمِ» (۷) ؛ آیا شما را از برترین اخلاق اهل دنیا و آخرت با خبر نسازم؟ پاسخ گفتند: بله ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! فرمود: انتشار سلام در جهان.»

۳. ابتداء به سلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ مَنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ» (۸) به درستی که سزاورترین مردم در نزد خدا و رسولش صلی الله علیه وآله کسی است که ابتدا به سلام کند.»

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «لِلسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً تَسْعُ وَ سِتُّونَ لِمُبْتَدِي وَ وَاحِدَةٌ لِمُرَادٍ» (۹) برای سلام هفتاد ثواب است که شصت و نه ثواب آن برای کسی است که سلام کند و یک ثواب برای کسی است که پاسخ سلام را می‌دهد.»

۴. سلام هنگام ورود: خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» (۱۰) «پس چون به خانه‌هایی وارد شدید به یکدیگر سلام کنید؛ درودی که از نزد خدا مبارک و خوش است.» قال الباقر عليه السلام: «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَيْتًا فَإِنْ كَانَ فِيهِ أَحَدٌ يَسَلِّمُ عَلَيْهِمْ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ فَلْيَقُلْ أَلْسَلَامٌ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا يَقُولُ اللَّهُ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» (۱۱) هر گاه

کسی از شما وارد خانه‌ای شود، اگر کسی در آن بود به آن‌ها سلام می‌کند و اگر کسی در آن نبود پس باید بگوید سلام بر ما از جانب پروردگار ما. خداوند می‌فرماید درودی که از نزد خدا مبارك و خوش است.»

۵. سلام کوچکتر به بزرگتر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يَسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ؛ (۱۲) کوچکتر باید به بزرگتر سلام کند و رهگذر بر کسی که نشسته و گروه کم بر گروه زیاد.»

آثار و فواید سلام

۱. آمرزش و مغفرت الهی: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ بَدَلُ السَّلَامِ؛ (۱۳) به درستی که از عوامل آمرزش گناهان سلام کردن است.»

۲. خیر و برکت خانه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَفْشِ السَّلَامَ يَكْثُرْ خَيْرٌ بَيْتِكَ؛ (۱۴) سلام را انتشار ده خیر و برکت خانه ات زیاد می‌شود.»

۳. انس با فرشتگان: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ بَيْتَهُ فَلْيَسَلِّمْ فَإِنَّهُ يَنْزِلُهُ الْبَرَكَةُ وَتُؤْنِسُهُ الْمَلَائِكَةُ؛ (۱۵) هر گاه یکی از شما وارد خانه‌اش شود پس باید سلام کند، پس به درستی که سلام برکت را به خانه‌اش نازل می‌کند و فرشتگان را با او مأنوس می‌گرداند.»

آداب جواب سلام دادن

سلمان فارسی می‌گوید مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و گفت: السلام عليك يا رسول الله! پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پاسخ داد: «وَعَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» پس از چند لحظه مرد دیگری آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» پیامبر اکرم پاسخ گفت: «وَعَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» مدتی گذشت و مرد دیگری هم از راه رسید و به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» اما پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فقط در پاسخ او فرمود: «وَعَلَيْكَ» مردی که از ابتدا در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بود و نحوه سلام کردن افراد و پاسخ دادن رسول خدا صلی الله علیه وآله را زیر نظر داشت گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! پدر و مادرم فدای تو شوند! اولی و دومی که به شما سلام کردند شما پاسخ آن‌ها را بهتر از سلامشان دادید اما پاسخ مرد سومی را که سلامش از همه کاملتر بود بسیار کوتاه رد نمودید. دلیل آن چه بود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تبسمی کرد و فرمود: برای اینکه او دیگر چیزی برای ما باقی نگذاشت که

پاسخش را بهتر بگویم. زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذَا حُدِّثْتُمْ بِتَجْوِیَةِ فَحَیُّوا بِأَحْسَنِّ مِنْهَا»؛ و چون به شما درود گفته شد شما به [صورتی] بهتر از آن درود بگویید.» (۱۶) من نیز در پاسخش تنها گفتم عليك. (۱۷)

پاداش سلام و مصافحه

ابوعبیده می‌گوید در سفری من با امام باقر علیه السلام همسفر بودم و هر دو در يك كجاوه بودیم. هنگام سوار شدن، ابتدا من سوار می‌شدم و سپس ایشان سوار می‌شدند. هنگامی که امام سوار می‌شد به من سلام می‌کرد و احوالپرسی می‌نمود به گونه‌ای که گویا مدتهاست مرا ندیده است. هنگام پیاده شدن امام زودتر از من پیاده می‌شد و وقتی من نیز پیاده می‌شدم، امام دوباره به من سلام می‌کرد و احوالپرسی گرمی می‌نمود که گویا مدتهاست مرا ندیده و خبری از من نداشته. من گفتم: ای فرزند رسول خدا! شما کاری می‌کنید که دوستان ما نمی‌کنند و اگر يك بار هم چنین کنند زیاد است. امام پاسخ داد: مگر تو نمی‌دانی وقتی د و مؤمن به هم سلام می‌کنند و دست می‌دهند گناهان آنان پیوسته تا هنگامی که از هم جدا شوند می‌ریزد.» (۱۸)

موضوع دوم: لعن و نفرین

«وَ لَعْنُ اللَّهِ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیْكُمْ وَ لَعْنُ اللَّهِ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَن مَقَامِكُمْ...»

ماهیت لعن

ماهیت لعن، دور کردن از رحمت خدا است. عن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: «إِنِّي لَم أَبْعَثُ لَعَانًا وَ إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً (۱۹)؛ به درستی که من لعن کننده (دور کننده از رحمت) مبعوث نشده‌ام، بلکه من بر رحمت برانگیخته شده‌ام.»

آثار و پیامدهای لعن بدون دلیل

۱. سلب حق شفاعت و شهادت: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «لَا يَكُونُ اللُّعَانُونَ شُفَعَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۲۰)؛ آنان که بسیار لعن و نفرین می‌کنند از شفاعت کنندگان و شاهدان روز قیامت نمی‌شوند.»

۲. بازگشت لعن به لعن کننده: قال الباقر علیه السلام: «إِنَّ اللُّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الذِّي

يَلْعَنُ فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغًا وَ إِلَّا عَادَتْ إِلَيَّ صَاحِبِهَا وَ كَانَ أَحَقَّ بِهَا فَاحْذَرُوا أَنْ يَلْعَنُوا مُؤْمِنًا فَيَحِلَّ بِكُمْ (٢١) ؛ به درستی که لعنت وقتی از لعنت کننده صادر شود بین او و کسی که لعنت شده تردد می‌کند، پس اگر راهی یافت [که هیچ] و گرنه به سوی صاحب خود (لعنت کننده) باز می‌گردد، در حالی که خود او سزاوارتر به آن است. پس، از نفرین کردن مؤمن بپرهیزید که بر شما حلال شود (خود سزاوار آن شوید) .»

عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَمَّا لَعَنَ رَجُلٌ نَاقَتَهُ وَ هُوَ يَسِيرُ مَعَهَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْرَجَهَا عَذَابًا فَقَدِ اسْتُجِيبَ لَكَ (٢٢) ؛ هنگامی که مردی شتر خود را نفرین کرد در حالی که با آن می‌رفت، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: او را از ما عقب بینداز، پس به تحقیق برای تو به اجابت رسید.»

ملعونان کیانند؟

١. کافران: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا» (٢٣) ؛ «به درستی که خداوند، کافران را لعنت کرده و برای آنها آتش فروزانی آماده کرده است.»

٢. آزار رسانندگان به خدا و رسول: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» ؛ «کسانی که خدا و رسولش را آزار می‌دهند، مشمول لعنت خدا در دنیا و آخرت هستند و عذاب خوارکننده‌ای برای آنها مهیا کرده است.» (٢٤)

٣. منافقان در امر به معروف و نهی از منکر: قال امير المؤمنين عليه السلام: «لَعَنُ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَ الذَّاهِبِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ» ؛ (٢٥) خداوند لعنت کند کسانی را که امر به معروف می‌کنند و خود آن را ترک می‌نمایند و نهی کنندگان از منکر را که خود به منکر عمل می‌نمایند.»

٤. قطع رحم کنندگان: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» ؛ (٢٦) «اگر از دستورهای الهی رویگردان شوید جز این انتظار نمی‌رود که در زمین فساد کرده و پیوند خانوادگی تان را قطع کنید. آنها کسانی هستند که خداوند لعنت شان کرده و گوشه‌ایشان را کر و چشمانشان را کور ساخته است.»

٥. عمل کنندگان به عمل قوم لوط: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَعَنُ اللَّهُ مَنْ عَمِلَ عَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ» ؛ (٢٧) خداوند لعنت کند کسی را که عمل قوم لوط را انجام دهد.»

٦. تأخیر اندازان نماز: عن حجة بن الحسن عليه السلام أنه قال: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ حَتَّى تَنْقُضِيَ النُّجُومُ وَ

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ صَلَاةَ الْعِشَاءِ حَتَّى تَشْتَبِكَ النُّجُومُ؛ (۲۸)
ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را تا رفتن ستاره‌ها
به تأخیر اندازد و ملعون است ملعون است کسی که نماز عشاء
را تا پدیدار شدن همه ستاره‌ها به تأخیر اندازد.»

۷. رشوه دهنده و رشوه گیرنده: قال رسول الله صلى الله عليه
وآله: «لَعَنُ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَالْمَاشِيَّ بَيْنَهُمَا؛ (۲۹)
خداوند لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده و کسی که بین
آنها ارتباط برقرار سازد.»

۸. آزار دهنده والدين: قال الصادق عليه السلام: «مَلْعُونٌ
مَلْعُونٌ مَنْ ضَرَبَ وَالِدَهُ أَوْ وَالِدَتَهُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَقَّ وَالِدِيهِ؛
(۳۰) ملعون است ملعون است کسی که پدر یا مادرش را کتک
بزند. ملعون است ملعون است کسی که پدر و مادرش را
بیازارد.»

۹. مردی که لباس زن بپوشد: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الرَّجُلَ يَلْبِسُ لِبْسَةَ الْمَرْأَةِ؛ (۳۱) رسول خدا صلی الله علیه وآله
نفرین کرد مردی را که لباس زن بپوشد.»

۱۰. رباخواران: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آكِلَ الرِّبَا
وَمُوكَلَّهُ وَ شَاهِدِيهِ وَ كَاتِبِيهِ؛ (۳۲) رسول خدا صلی الله علیه وآله
رباخوار و وکیل و دو شاهد و نویسنده آن را لعن نمود.»

۱۱. روی گردانندگان از پدر و مادر، به هم زنندگان رابطه
زناشویی و سخن چینان: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ثَلَاثَةٌ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى رَجُلٌ رَغِبَ عَنِ وَالِدِيهِ وَ رَجُلٌ سَعَى بَيْنَ رَجُلٍ
وَ امْرَأَةٍ يَفَرِّقُ بَيْنَهُمَا يَخْلِفُ عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِهِ وَ رَجُلٌ سَعَى بَيْنَ
الْمُؤْمِنِينَ بِالْأَحَادِيثِ لِيَتَّبِعُوا وَ يَتَحَسَدُوا؛ (۳۳) سه کس را
پروردگار بزرگ لعنت کرده است: کسی که از پدر و مادر خویش
روی گرداند، کسی که سعی کند بین مرد و زنی جدایی بیندازد
و زن دیگری را بعد از آن جایگزین آن زن کند و کسی که با
سخنانی بین مؤمنین، تلاش کند تا آنها را به کینه و حسد
نسبت به هم وادارد.»

شایستگی لعن بر دشمنان خدا و اهل بیت علیهم السلام

روزی پیرزنی نزد امام صادق علیه السلام آمد در حالی که
دو لباس بافته شده از پشم را در دست گرفته بود. به امام
سلام کرد و عرض نمود: «ای فرزند رسول خدا! این دو لباس را
من با دست خویش بافته‌ام؛ اما یکی از این دو را در حالی
بافتم که هر رشته را با سلام و درود بر خاندان پیامبر اکرم
صلی الله علیه وآله گره زده‌ام و در دیگری هر رشته را با لعن
و نفرین نسبت به دشمنان شما بافته‌ام. اکنون هر دو را خدمت
شما آورده‌ام. کدام یک از این دو لباس نزد شما محبوبتر
است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آن لباسی را که با لعن

و نفرین نسبت به دشمنان ما بافته ای.» (۳۴)

پس از صلح امام مجتبی علیه السلام روزی معاویه در مدینه بالای منبر رفت و در حضور مردم شروع کرد از امیرالمؤمنین علیه السلام بد گفتن. او گفت: «ای مردم! علی علیه السلام کیست و پسر او چکاره است تا خلافت کند.» در این میان امام مجتبی علیه السلام وارد مسجد شد. امام رو به حاضران کرد و پس از سپاس و ستایش خداوند فرمود: «پروردگار بلند مرتبه و سترگ هیچ پیامبری را بر نیانگیخت مگر اینکه برای او دشمنی از ستمکاران و گناه پیشگان قرار داد. من پسر علی علیه السلام هستم و تو پسر صخر هستی. مادر تو هند است و مادر من فاطمه علیها السلام. جده تو قتیلله است و جده من خدیجه علیها السلام. حال خداوند لعنت کند هر يك از ما دو نفر را که حسبی پایینتر و یادی فرو افتادهتر و کفری بیشتر و نفاقی شدیدتر دارد.» مردم که در مسجد جمع شده بودند یکصدا گفتند: «آمین آمین.» معاویه سرافکنده خطبه خود را قطع کرد و شرمگین از منبر پایین آمد و از مسجد بیرون رفت. (۳۵)

موضوع سوم:

دوستی و دشمنی

«إِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ وَلي لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ...»

آثار دوستی با اهل بیت علیهم السلام

۱. امان از آتش جهنم: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «وَلَايَتِي وَ وَايَةَ أَهْلِ بَيْتِي أَمَانٌ مِنَ النَّارِ؛ (۳۶) دوستی با من و خاندان من امان از آتش است.»
۲. برتر از عبادت يك سال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ يَوْمًا خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ (۳۷) يك روز دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از عبادت يك سال است.»
۳. پاک شدن گناهان: «قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَحُطُّ الذُّنُوبَ عَنِ الْعِبَادِ كَمَا تَحُطُّ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ الْوَرَقَ عَنِ الشَّجَرِ؛ (۳۸) به دوستی که دوستی ما اهل بیت گناهان بندگان را می‌ریزد؛ همان گونه که باد شدید برگ را از درخت جدا می‌کند.»
۴. اجر عظیم: قال الصادق عليه السلام: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ حَقَّقَ حُبَّنَا فِي قَلْبِهِ جَرَى يَنْابِيعُ الْحِكْمَةِ عَلَى لِسَانِهِ وَ جُدَّدَ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ وَ جُدِّدَ لَهُ عَمَلُ سَبْعِينَ نَبِيًّا وَ سَبْعِينَ صِدِّيقًا وَ سَبْعِينَ شَهِيدًا وَ عَمَلُ سَبْعِينَ عَابِدًا عَبْدًا لِلَّهِ سَبْعِينَ سَنَةً؛

(۳۹) هر کس ما اهل بیت را دوست داشته باشد و دوستی ما را در دلش محقق نماید، چشمه‌های حکمت بر زبانش جاری می‌شود و ایمان در قلبش تجدید می‌شود و ثواب عمل هفتاد پیامبر و هفتاد راستگو و هفتاد شهید و هفتاد عابد که هفتاد سال عبادت کرده برای او نوشته می‌شود.»

۵. سود دنیا و آخرت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ أَرَادَ التَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْجُو مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ فَلْيَحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي وَ مَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي وَ مَنْ أَرَادَ دُخُولَ الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَلْيَحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّهَ مَا أَحَبَّهُمْ أَحَدٌ إِلَّا رَبِيحٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ (۴۰) هر کس توکل بر خدا را می‌خواهد باید اهل بیت مرا دوست بدارد. و هر کس نجات از عذاب قبر را می‌خواهد پس باید اهل بیت مرا دوست بدارد. و هر کس حکمت می‌خواهد پس باید اهل بیت مرا دوست بدارد. هر کس وارد شدن بدون حساب در بهشت را می‌خواهد باید اهل بیت مرا دوست بدارد. پس به خدا سوگند احدی به آنها مهر نمی‌ورزد مگر اینکه در دنیا و آخرت سود می‌کند.»

۶. بهره‌مندی از شفاعت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَلْزَمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ يَوْمُنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا؛ (۴۱) پیوسته با دوستی ما اهل بیت همراه باشید. پس به درستی که هر کس روز قیامت خدا را ملاقات کند در حالی که ما را دوست دارد، با شفاعت ما وارد بهشت می‌شود.»

۷. آسانی عبور از پل صراط: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَثْبَتَكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي؛ (۴۲) ثابت قدم‌ترین شما بر پل صراط، کسی است که ثابت‌ترین دوستی را نسبت به من و خاندان من دارد.»

«حکم بن عتیبه» می‌گوید: روزی در خدمت امام باقر علیه السلام بودیم در حالی که خانه امام آکنده از شیعیان و دوستان ایشان بود. در این میان پیرمردی کمر خمیده، عصا زنان وارد شد و ابتدا به امام باقر علیه السلام سلام نمود و صبر کرد تا امام جواب سلام او را بدهد. سپس رو کرد به حاضران و به آنان نیز سلام نمود. جمعیت نیز جواب سلام او را داد و آن گاه رو به امام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله فدایت شوم، مرا نزدیک خود جای دهید تا سخن شما را بهتر بشنوم. سپس نزد امام رفت و عرض کرد: «فَوَاللَّهِ إِنِّي أَحْبَبْتُكُمْ وَ أَحْبَبْتُمْ اللَّهَ مَا أَحْبَبْتُمْكُمْ وَ أَحْبَبْتُ مَنْ أَحْبَبْتُمْكُمْ لِيَطْمَعُ فِي الدُّنْيَا وَ اللَّهُ إِنِّي لَأُبْغِضُ عَدُوَّكُمْ وَ أَبْرَأُ مِنْهُ وَ اللَّهُ مَا أَبْغَضُهُ وَ أَبْرَأُ مِنْهُ لِيُوتِرَ كَانِ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ اللَّهُ إِنِّي لِأَحْرِلُ حَلَالَكُمْ وَ أَحْرَمَ حَرَامَكُمْ وَ أَنْتَظِرُ أَمْرَكُمْ فَهَلْ تَرْجُو لِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؛ به خدا سوگند! من شما را دوست دارم و دوستان شما را دوست دارم.»

را نیز دوست دارم و به خدا سوگند! شما را و دوستدارانتان را به خاطر مطامع دنیایی دوست ندارم و به خدا سوگند! دشمن شما را دشمن می‌دارم و از او بی‌زاری می‌جویم و به خدا سوگند! به خاطر دشمنی و کینه خود با او دشمن نیستم و از او برائت نمی‌جویم. و به خدا سوگند! حلال شما را حلال می‌شمارم و حرام شما را حرام می‌دانم و منتظر امر شما هستم. پس [با این وصف] آیا امیدی در من می‌بینید؟ خدا مرا فدای شما کند!»

امام با تبسمی به او فرمود: «جلوتر بیا! جلوتر بیا» و آن قدر او را نزدیک خود فرا خواند که در کنار امام نشست. امام به او فرمود: «روزی شخصی همین سؤال را که تو پرسیدی، از پدرم علی بن الحسین علیهما السلام پرسید. پدرم به او پاسخ داد: اگر تو با همین عقیده از دنیا بروی، آن هنگام که مرگ تو در رسد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، و حسین علیه السلام و علی بن الحسین علیهما السلام بر بالین تو حاضر می‌شوند و قلبت آرام می‌گیرد و چشمت روشن می‌شود و روح و ریحان همراه با کرام الکتابین به استقبال تو خواهند آمد. این زمانی است که جان به سینه ات برسد. و بعد از مرگ نیز لطفی از خدا خواهی دید که چشمت به آن روشن می‌شود و روز قیامت نیز در کنار ما خواهی بود.»

پیرمرد که از سخنان امام سخت شگفت زده شده بود عرض کرد: «آیا می‌شود یک بار دیگر سخن خود را تکرار کنید؟» امام با حوصله سخن خود را تکرار کرد و پیرمرد از فرط خوشحالی گفت: «اللَّهُ اکبر! آیا به راستی این منم که مشمول این الطاف می‌شوم؟» آن گاه صیحه‌ای زد و بر زمین افتاد.

حاضران فریاد کشیدند و به سوی او دویدند و وی را از زمین بلند کردند. امام نیز جلو آمد و با دست خود اشک از چشمان پیرمرد پاک کرد. پیرمرد دست امام را گرفت و بر چشم و صورت خود کشید. سپس لباسش را کنار زد و دو دست امام را بر سینه خود کشید و از جایش برخاست و خداحافظی کرد و از مجلس بیرون رفت. حاضران همچنان می‌گریستند. امام از پشت سر نگاهی به او کردند و فرمودند: «هر کس می‌خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد نگاه کند.» و من تا بدان روز مجلسی را چنین حسرت زده ندیده بودم. (۴۳)

مذمت دشمنی با اهل بیت علیهم السلام

۱. بدتر از شرابخواری: قال الصادق علیه السلام: «الشَّارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ وَثْنٍ وَ النَّاصِبُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ شَرٌّ مِنْهُ؛ (۴۴) شرابخوار مانند بت پرست است و دشمن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

از او بدتر است.»

۲. نطفه ناپاک: عن امیرالمؤمنین عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال: «مَنْ لَمْ يَحِبَّ عَثْرَتِي فَهُوَ لِإِخْدَى ثَلَاثِ إِمَّا مُنَافِقٌ وَ إِمَّا زَنِيَةٌ وَ إِمَّا أُمَةٌ حُمِلَتْ بِهِ فِي غَيْرِ طَهْرٍ؛ (۴۵) هر کس خاندان مرا دوست نداشته باشد، پس او یکی از این سه نفر است: یا منافق است و یا زنا زاده است و یا مادرش در غیر از ایام پاکی (حیض) او را باردار شده است.»

پیامد دنیایی و اخروی دشمنی با اهل بیت علیهم السلام

۱. سخت جان دادن: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَفَارِقُ رُوحُ جَسَدٍ صَاحِبِهَا حَتَّى يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِ الْجَنَّةِ أَوْ مِنْ شَجَرِ الزَّقُومِ وَ حَتَّى يَرَى مَلَكَ الْمَوْتِ وَ يَرَانِي وَ يَرَى عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَإِنْ كَانَ يَحِبُّنَا قُلْتُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ إِرْفَقْ بِهِ فَإِنَّهُ كَانَ يَحِبُّنِي وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنْ كَانَ يَبْغِضُنِي وَ يَبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِي قُلْتُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ شَدِّدْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ كَانَ يَبْغِضُنِي وَ يَبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِي لَا يَحِبُّنَا إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغِضُنَا إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ؛ (۴۶) سوگند به کسی که جانم به دست اوست، روح از بدن کسی جدا نمی‌شود مگر اینکه از میوه بهشت بخورد یا از درخت زقوم [جهنم].] و مگر اینکه ملک الموت را می‌بیند و من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دیدار می‌کند. پس اگر ما را دوست داشته باشد، من می‌گویم ای ملک الموت با او مدارا کن، به درستی که او من و خاندانم را دوست می‌دارد. و اگر من و عترتم را دوست نداشته باشد، می‌گویم ای ملک الموت بر او سخت بگیر، به درستی که او با من و خاندانم دشمن است. ما را دوست ندارد مگر مؤمن و با ما دشمن نیست مگر منافق بدبخت.»

۲. یهودی محشور شدن: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا [قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ] قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ؛ (۴۷) ای مردم! هر کس با ما اهل بیت دشمنی کند، خداوند روز قیامت او را یهودی برمی‌انگیزد. [جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:] گفتم ای رسول خدا! اگر چه روزه گرفته باشد و نماز خوانده باشد و خیال کند که مسلمان است؟ فرمود: حتی اگر روزه بگیرد و نماز بخواند و خیال کند که مسلمان است.»

۳. عدم قبولی عبادات: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَصَلَّى وَ صَامَ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ مُبْغِضٌ لِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ دَخَلَ النَّارَ؛ (۴۸) اگر کسی در بین رکن و مقام مانده شود و به نماز بایستد و روزه بگیرد، سپس در حالی خدا را ملاقات کند که دشمن خاندان محمد صلی الله علیه

وآله است، وارد جهنم می‌شود.»

پیامد دوستی با دشمنان خدا

۱. مغضوب خدا: قال الباقر علیه السلام: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يَجِبُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَجِبُكَ وَإِذَا كَانَ يَبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يَجِبُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ (۴۹) هر گاه خواستی بدانی که آیا در تو خوبی‌ای هست یا نه، پس به قلبت نگاه کن. اگر اهل فرمانبرداری خدا را دوست دارد و گناهکاران را دوست ندارد، پس در تو خوبی هست و خدا نیز تو را دوست می‌دارد. ولی اگر فرمانبرداران خدا را دوست ندارد و گناهکاران را دوست دارد، بدان در تو خیری نیست و خدا نیز تو را دوست ندارد و انسان با کسی است که دوست دارد.»

۲. محشور شدن با آنان: قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَوْ تُصَفِّيَ وَذَكَ لِغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ؛ (۵۰) از اینکه با دشمنان خدا دوستی کنی و یا دوستی خود را بر غیر اولیای خدا خالص گردانی بپرهیزی. پس به درستی که هر کس قومی را دوست داشته باشد با آنان محشور می‌شود.»

۳. بازخواست شدید بدون در نظر گرفتن عبادات: قال الله تعالى الى موسى عليه السلام: «هَلْ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا قَطُّ قَالَ تَعَالَى لَكَ وَ صُمْتُ لَكَ وَ تَصَدَّقْتُ لَكَ وَ ذَكَرْتُ لَكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ وَ الصَّوْمُ جُنَّةٌ وَ الصَّدَقَةُ ظِلٌّ وَ الزُّكُوهُ نُورٌ فَأَيَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ذُلْنِي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ قَالَ يَا مُوسَى هَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا وَ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ فَعَلِمَ مُوسَى أَنْ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ (۵۱) خدای بلند مرتبه به موسی فرمود: آیا عملی را فقط به خاطر من انجام داده ای؟ موسی پاسخ داد: برای تو نماز خوانده‌ام و روزه گرفته‌ام و صدقه داده‌ام و ذکر تو را گفته‌ام. پروردگار بلند مرتبه فرمود: اما نماز که برای هدایت خودت بوده و روزه پوشش [تو از آتش] و صدقه سایه بان [روز جزا] و زکات نور [برای توست]. پس چه عملی را برای من انجام داده ای؟ موسی علیه السلام گفت: مرا راهنمایی کن بر عملی که برای توست؟ فرمود: ای موسی! آیا به خاطر من با کسی دوستی کرده‌ای و آیا به خاطر من با کسی دشمنی کرده‌ای! پس موسی علیه السلام دانست که بهترین اعمال [در نزد پروردگار] دوستی به خاطر خدا و دشمنی به خاطر خداست.»

«ابن ابی یعفور» می‌گوید: روزی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: «من تعدادی از دشمنان

شما را می‌شناسم، در شگفتم آنها که جزو دوستداران دشمنان شما فلانی و فلانی (اولی و دومی) هستند انسانهای امانت دار، راستگو و وفادار به عهد و پیمانهایشان هستند، اما بسیاری از دوستداران شما چنین نیستند؟!»

امام خشمگین شد و نگاه تندی به او نموده و فرمود: «هر آن کس که براساس پذیرش ولایت امام جائر خدای را بپرستد دین ندارد و هر آن کس که در پوشش ولایت پذیری از امام عادل خدای را عبادت کند عتابی بر او نیست.»

ابن ابی یعفور با تعجب پرسید: «چگونه ممکن است؟ آنها که دین ندارند و اینها هم که مشکل و عتابی ندارند؟!» امام فرمود: «آری! مگر نشنیده‌ای که پروردگار پاك فرمود: «اللَّهُ وَلِيّ الَّذِينَ آمَنُوا يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ «خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکی به نور هدایت می‌کند.» یعنی به سبب پذیرش ولایت امام عادل، آنها را از ظلمت گناه به سوی نورانیت توبه و مغفرت رهنمون می‌گرداند. و کفار را که در سرپرستی طاغوت به سر می‌برند، از نور بیرون می‌کند و به سوی ظلمت می‌کشاند.»

او دوباره پرسید: «مگر مراد از الذین کفروا کافران نیستند؟» امام پاسخ داد: «آیا کافر نور دارد که از آن خارج شود؟! مقصود مسلمانانی هستند که ولایت امام جائر را پذیرفته اند، از نور خارج شده اند و کافر گشته اند. بدین جهت استحقاق عذاب دارند.» (۵۲)

نتیجه دوستی با منحرفان

روزی امام هادی علیه السلام به شخصی از نزدیکان خود به نام «جعفری» که با امام رفت و آمد داشت فرمود: «چرا تو را نزد فلانی (عبدالرحمن) می‌بینم و با او رابطه دوستی داری؟ جعفری پاسخ داد: «او دایی من است.» امام فرمود: «او انسان منحرفی است و درباره پروردگار حرفهای نادرستی می‌زند و به جسم بودن خدا قائل است.» جعفری گفت: «او هر چه می‌خواهد بگوید، من فقط با او دوست هستم. وقتی که به گفته‌های او معتقد نباشم، دوستی ما چه اشکالی دارد؟» امام فرمود: «بنا براین یا با او دوست باش و ما را رها کن و یا ما را دوست داشته باش و او را ترك کن؛ زیرا ممکن نیست که هم ما را دوست داشته باشی و هم او را. آیا نمی‌ترسی که بر او عذابی نازل شود و هر دو به يك باره گرفتار شوید.»

سپس حضرت داستان جوانی را تعریف کرد که خودش از پیروان موسی علیه السلام بود و پدرش از یاران فرعون. و فرمود: «آنگاه که سپاه فرعون در کنار رود نیل به موسی و پیروان او رسید، جوان از گروه موسی علیه السلام جدا شد تا پدرش را

نصیحت کند و به موسی علیه السلام ملحق نماید، اما پدرش گوش شنوا نداشت و اندرز جوان در او اثری نبخشید و سرسختانه به پیروی از فرعون ادامه داد. در این هنگام یاران موسی علیه السلام به ساحل رسیدند و جوان که مانده بود به همراه پدرش و قوم فرعون غرق شدند. جریان را به موسی علیه السلام خبر دادند. اصحاب از حال جوان پرسیدند که آیا او اهل رحمت است یا عذاب؟ موسی علیه السلام فرمود: جوان مشمول رحمت الهی است چون در عقیده پدر نبود، ولی هنگامی که عذاب نازل گردید، نزدیکان گناهکاران نیز گرفتار عذاب می‌شوند و آتش بدی بدکاران، خوبان را نیز به کام خود فرو می‌برد.» (۵۳)

موضوع چهارم: تقرب و توسل

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ... إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ... وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاتِهِمْ وَ لِيَكُمْ وَ...»

مقربان کیانند؟

۱. پدشی گیرندگان بر خیر: «و السَّيِّقُونَ السَّيِّقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۵۴)؛ «و سبقت گیرندگان [مقدمند] آنان همان مقربان هستند.»

۲. مؤمنان راستین: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «أَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَحْسَنُهُمْ إِيْمَانًا؛ (۵۵) مقربترین مردم در نزد پروردگار پاک، آنانی هستند که ایمانشان از همه نیکوتر است.»

۳. بردباران و نیکوسیرتان: قال زین العابدین علیه السلام: «إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعُكُمْ خُلُقًا؛ (۵۶) به درستی که مقربترین شما به پروردگار آن کسانی هستند که وسعت اخلاق بیشتری (شرح صدر) دارند.»

۴. فروتنان: قال الصادق علیه السلام: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ؛ (۵۷) پروردگار بلند مرتبه و سترگ به داود وحی کرد که ای داود! همان گونه که مقربترین مردم نسبت به خدا فروتنان هستند، همانند آن دورترین مردم از خدا متکبرانند.»

۵. را ستگویان: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «أَقْرَبُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَقْوَلُهُمْ لِلْحَقِّ وَإِنْ كَانَ عَدِيهِ وَ أَعْمَلُهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ كُزْهَةٌ؛ (۵۸) نزد یکتارین بندگان به خداوند بلند مرتبه کسی است که بیشتر از همه حق را می‌گوید، حتی اگر به ضرر او باشد و از همه بیشتر به حق عمل می‌کند،

حتی اگر آن عمل را ناپسند بدارد.»

بعضی از عوامل تقرب به خدا

۱. قطع امید از مردم: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «لَنْ تَتَّصِلَ بِالْخَالِقِ حَتَّى تَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ؛ (۵۹) هرگز به آفریدگار نزدیک نمی‌شوی مگر اینکه از آفریدگان منقطع گردی.»

**میاور رو به مردم تا نگردانند رو از تو
باشد بر خلیق پشت بودن مقتدا بودن**

۲. انجام واجبات: قال الله تعالى: «ما تَقَرَّبَ إِلَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِمِثْلِ أَدَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ؛ (۶۰) هیچ چیزی مانند اداء آنچه را من بر بنده مؤمنم واجب کرده‌ام، او را به من نزدیک نمی‌کند.»

۳. دوری از گناه: قال الصادق علیه السلام: «فیما ناجی الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِ مُوسَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا مُوسَى مَا تَقَرَّبَ إِلَى الْمُتَقَرَّبُونَ بِمِثْلِ وَرَعٍ عَنِ مَحَارِمِي؛ (۶۱) پروردگار بلند مرتبه و بزرگ با این جمله با موسی که درود خدا بر او باد سخن گفت: ای موسی! هیچ چیزی مانند دوری از حرامهای من تقرب جویندگان را به من نزدیک نکرده است.»

**اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
و عیش به باغ بقا توانی کرد
ز منزلت هوس گر برون نهی قدمی
حرم کبریا توانی کرد**

۴. خلوص نیت: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «تَقَرَّبُ الْعَبْدِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِاخْلَاصِ نِيَّتِهِ؛ (۶۲) بنده به پروردگار سبحان با خلوص در نیتش نزدیک می‌شود.»

۵. دعا و درخواست از خدا: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «أَلْتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمَسْأَلَتِهِ وَ إِلَى النَّاسِ بِتَرْكِهَا؛ (۶۳) نزدیک شدن به پروردگار بزرگ با درخواست از اوست و نزدیکی به مردم به ترك درخواست است.»

**دست از طلب مدار که دارد طریق عشق
فتادنی که به منزل برابر است**

۶. گریه از ترس خدا: قال الباقر علیه السلام: «ناجی الله به موسى عليه السلام على الطور يا موسى ابلغ قومك انه ما يتقرب إلى المتقربون بمثل البكاء من خشيتي؛ (۶۴) پروردگار با این جمله به موسی علیه السلام در کوه طور سخن گفت: ای موسی! به قومت ابلاغ کن که به هیچ چیزی مانند گریه از ترس من نزدیک شوندگان به من نزدیک نمی‌شوند.»

۷. رعایت کنندگان حال زيردستان و تلاش گران در اصلاح بين مؤمنان: قال الصادق علیه السلام: «ثَلَاثَةٌ هُمْ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَفْرُعَ [النَّاسُ] مِنَ الْجِسَابِ رَجُلٌ لَمْ تَدْعُهُ

قُدْرَتُهُ فِي حَالِ غَضَبِهِ إِلَى أَنْ يُحِيفَ عَلَى مَنْ تَحْتَ يَدَيْهِ وَرَجُلٌ مَشَى بَيْنَ اثْنَيْنِ فَلَمْ يَمِلْ مَعَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخِرِ بِشَعِيرَةٍ وَ رَجُلٌ قَالَ الْحَقُّ فِيمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ؛ (٦٥) سه کس در روز قیامت تا آن زمان که همگان از حسابرسی فارغ شوند به خدا نزدیکتر هستند؛ کسی که قدرتش او را در حال خشم رها نمی‌کند که نسبت به آنان که زیر دست اویند ستم کند و کسی که [برای اصلاح] بین دو نفر تلاش می‌نماید و حتی به اندازه دانه جویی به سمت یکی از دو نفر تمایل نمی‌یابد و کسی که همواره حق را می‌گوید، چه در آنجا که به نفع او باشد و چه در جایی که به ضرر او باشد.»

توسل به قرآن و اهل بیت علیهم السلام

۱. روزی مردی با حالتی نگران نزد امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: مولای من! دو گرفتاری برای من پیش آمده است که بسیار نگرانم کرده. نزد شما آمده‌ام تا راهی نشان من بدهید که من از مشکلاتم خلاصی یابم. اولین مشکل من این است که بدهکاری سنگینی دارم و دوم اینکه در سیطره زورگویی حاکم ستمگری افتاده‌ام. امام به او فرمود: «به هنگام تاریکی شب دو رکعت نماز بخوان. در رکعت اول حمد و آیه الکرسی و در رکعت دوم حمد و آیات پایانی سوره حشر» «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ...» را تلاوت کن و پس از نماز قرآن را بالای سرت بگذار و بگو: «بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَ بِالْحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَ بِالْحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَّخْتَهُ فِيهِ وَ بِالْحَقِّ عَلَيْهِمْ فَلَا أَحَدٌ أَعْرَفُ بِحَقِّكَ مِنْكَ يَا اللَّهُ» و کلمه یا الله را ده مرتبه بگوی، سپس ده مرتبه بگو یا محمد صلی الله علیه و آله، سپس ده مرتبه یا علی علیه السلام، سپس ده مرتبه یا فاطمه علیها السلام، سپس ده مرتبه یا حسن علیه السلام، و تا آخر ائمه را نام ببر. سپس ده مرتبه یا ایها الحجّة و آن گاه حاجت خود را از پروردگار بخواه.»

مرد از امام تشکر کرد و به خانه خود رفت و پس از مدتی نزد امام آمد و گفت که در نتیجه آن تمامی مشکلاتش حل شده است. (٦٦)

۲. «عثمان بن حنیف» می‌گوید: «در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که مردی نابینا وارد شد. نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! من گرفتار مشکلی شده‌ام، اکنون نزد شما آمده‌ام تا از پروردگار بخواهید که گرفتاری من را رفع کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر بخواهی برایت دعا می‌کنم وگرنه صبر کن تا راهی به تو نشان دهم.» آن گاه به او فرمود: «نزدیک آب برو و وضو بساز آن گاه دو رکعت نماز به جای آور و آنگاه دست به دعا بردار و بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَيَجَلِّ لِي عَنْ بَصَرِي أَلَّهُمَّ فَشَقِّعْهُ فِي؛ پروردگارا به درستی که از تو مسئلت دارم و پیامبرت محمدصلى الله عليه وآله رسول رحمت تو را به سوى تو وجیه قرار می‌دهم. ای محمد! من تو را به درگاه پروردگارم وجیه قرار می‌دهم، پس چشمانم را نورانی می‌گرداند. پروردگارا او را شفیع من قرار ده. «آن گاه مرد رفت. عثمان بن حنیف می‌گوید به خدا سوگند که هنوز ما متفرق نشده بودیم که مرد بازگشت و آثار شادمانی در چهره اش دیده می‌شد که گویی هیچ مشکلی نداشته است. (۶۷)

موضوع پنجم: حیات طیبه

«أَللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...»

درخواست حیات طیبه

۱. دعای امام صادق در روز سه شنبه: «وَازْرُقْنَا اللَّهُمَّ دِينًا قِيمًا وَ شُكْرًا دَائِمًا وَ صَبْرًا جَمِيلًا وَ حَيَاةً طَيِّبَةً؛ (۶۸) پروردگارا دینی استوار و شکرى دائم و صبرى زیبا و زندگانی‌ای نیکو روزی مان گردان.»

۲. دعایی دیگر از امام صادق علیه السلام در منی: «أَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ رَضِيَتْ عَمَلُهُ وَ أَطْلَتْ عُمُرَهُ وَ أَحْيَيْتَهُ بَعْدَ الْمَمَاتِ حَيَاةً طَيِّبَةً؛ (۶۹) پروردگارا مرا از جمله کسانی قرار ده که از عملش راضی هستی و عمرش را طولانی کرده‌ای و زندگانی بعد از مرگش را نیکو قرار داده‌ای.»

برخی عوامل مؤثر در دستیابی به حیات طیبه

۱. نیکی به پدر و مادر: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ [الْأَنْصَارِيِّ] قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ كَانَ فِيمَا أُعْطِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَوَّلِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ أَقْرَبَكَ الْمَتَالِفَ... وَ أَحْيِكَ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ أَقْلِبْكَ إِلَى خَيْرٍ مِنْهَا؛ (۷۰) امام صادق علیه السلام از جابر روایت می‌کند که گفت از رسول خداصلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود در آنچه پروردگار بلند مرتبه و سترگ به موسی علیه السلام در لوحهایش ارزانی داشت [این مطلب] بود که سپاسگزار من و پدر و مادرت باش تا به واسطه آن تو را از آسیبها در امان دارم و تو را بر زندگانی نیکو زنده دارم و تو را به سوى نیکیهای آن سوق دهم.»

۲. عمل صالح: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ

فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَّلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ»؛ (٧١) «هر کس - از زن و مرد - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] می‌بخشیم.»

۳. ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَخْيِي حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ الْخُلْدِ الَّذِي وَعَدَنِي رَبِّي عَزَّوَجَلَّ غَرَسَ قَضْبَانَهَا بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ لَنْ يَخْرِجَكُم مِّنْ هُدًى وَ لَنْ يَدْخِلَكُم فِي ضَلَالَةٍ؛ هر کس دوست دارد که زندگانی‌اش مانند زندگانی من و مرگش مانند مرگ من باشد و در بهشت برینی که پروردگار بلند مرتبه و بزرگم و عده آن را به من داده و درختانش را خود کاشته سکنی گزینند، پس باید ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام را بپذیرد. پس به درستی که او هرگز شما را از هدایت دور نمی‌کند و در گمراهی داخل نمی‌کند.» (٧٢)

۴. قرائت سوره مزمل: قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُزْمَلِ فِي الْعِشَاءِ أَوْ فِي آخِرِ اللَّيْلِ كَانَ لَهُ الدَّلِيلُ وَالذَّهَارُ شَاهِدِينَ مَعَ سُورَةِ الْمُزْمَلِ وَ أَحْيَاةُ اللَّهِ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ أَمَاتُهُ مَيِّتَةً طَيِّبَةً؛ (٧٣) هر کس سوره مزمل را در نماز عشا یا در آخر شب تلاوت کند، سوره مزمل و روز و شب شاهدان او می‌شوند [در روز جزاء] و پروردگار او را با زندگانی نیکو زنده می‌دارد و با مرگ نیکو می‌میراند.»

صفات دارندگان حیات طیبه

امام صادق علیه السلام از پدرش از امیرالمؤمنین از رسول خدا نقل می‌کند که خداوند فرمود: «يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْخَيْرِ وَ أَهْلَ الْآخِرَةِ كَثِيرٌ حَيَاوُهُمْ قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ كَثِيرٌ نَّفْعُهُمْ، النَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ وَ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي تَعَبٍ، كَلَامُهُمْ مَوْزُونٌ، مُحَاسِبِينَ لِأَنْفُسِهِمْ، مُتَعَبِينَ لَهَا، تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَ لَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، أَعْيُنُهُمْ بَآكِيَةٌ، قُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ، فِي أَوَّلِ نِعْمَةٍ يَحْمَدُونَ وَ فِي آخِرِهَا يَشْكُرُونَ، يَحِبُّ الرَّبُّ أَنْ تَسْمَعَ كَلَامَهُمْ كَمَا تُحِبُّ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا وَ لَا يَشْغَلُهُمْ عَنِ اللَّهِ شَيْءٌ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَا يَرِيدُونَ كَثْرَةَ الطَّعَامِ وَ لَا كَثْرَةَ الْكَلَامِ وَ لَا كَثْرَةَ اللَّيْبَاسِ، النَّاسُ عِنْدَهُمْ مَوْتَى وَاللَّهُ عِنْدَهُمْ حَيٌّ قَيَوْمٍ كَرِيمٍ. قَدْ صَارَتِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَهُمْ وَاحِدًا، يَمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً وَ يَمُوتُ أَحَدُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ مُجَاهَدَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ مُخَالَفَةِ هَوَاهُمْ لَا أَرَى فِي قَلْبِهِمْ شُغْلًا لِمَخْلُوقٍ فَوْعِرَتِي وَ جَلَالِي لِأَحْيِيَنَّهُمْ حَيَاةً طَيِّبَةً؛ ای احمد! به درستی که اهل نیکی و اهل آخرت حیاتشان بسیار است، نادانی‌شان اندک است و نفعشان زیاد است. مردم از [دست] آنها در آسایش هستند ولی نفس‌شان از دست آنها در رنج و سختی است. سخنان‌شان سنجیده است. نفس خود را محاسبه می‌کنند و آن را در سختی قرار

می‌دهند. چشمان شان می‌خواهد ولی دل‌هایشان بیدار است. چشمانشان [از خوف خدا] گریان است. دل‌هایشان به یاد [خدا] است. در آغاز هر نعمتی خدا را سپاس می‌گویند و در آخر هر نعمتی شکر [او را] به جای می‌آورند. پروردگار دوست دارد سخن شان را بشنود همان گونه که مادر بچه‌اش را دوست می‌دارد. هیچ چیز آنان را به اندازه چشم برهم زدن از خدا باز نمی‌دارد. غذای زیاد و سخن زیاد و لباس زیادی نمی‌خواهند. مردم در نزد آنها مردگانند و پروردگار در نزد آنها زنده، سرپرست [و] بخشنده است. دنیا و آخرت برای شان یکی است. مردم تنها يك بار می‌میرند، اما آنها در هر روز به خاطر مبارزه با نفس و مخالفت با خواهشهای نفسانی هفتاد بار می‌میرند. در دل آنها گرفتاری و مشغولیتی از سوی آفریدگان نمی‌بینی. پس به عزت و جلال سوگند که آنها را زندگانی نیکو خواهم بخشید.» (۷۴)

موضوع ششم: زیارت

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتُ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ... وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ...»

سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله

ابن ابی شیبۀ نقل کرده است که: «إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ بِأَحَدٍ عَلَى رَأْسِ كُلِّ حَوْلٍ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛ پیامبر اکرم سر هر سال بر سر قبور شهداء جنگ احد می‌آمد و می‌فرمود: سلام بر شما باد به خاطر صبوری که نمودید، پس چه نیکوست منزلگاه واپسین شما.» (۷۵)

آثار زیارت قبور

۱. یاد قیامت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «زُرِ الْقُبُورَ تُذَكَّرُ بِهَا الْآخِرَةَ؛ قبرها را زیارت کن تا به وسیله آن به یاد آخرت بیفتی.» (۷۶)

۲. رقت قلب: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فَمَنْ شَاءَ أَنْ يَزُورَ قَبْرًا فَلْيَزُرْهُ فَإِنَّهُ يَرِقُّ الْقَلْبَ وَ يَدْمَعُ الْعَيْنَ؛ هر کس بخواهد قبری را زیارت کند، پس آن را زیارت نماید. (اشکالی ندارد) پس به درستی که زیارت قبور قلب را رقیق و چشم را گریان می‌کند.» (۷۷)

۳. بی رغبتی به دنیا: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فَزُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُزْهِدُ فِي الدُّنْيَا؛ قبرها را زیارت کنید، پس به درستی که آن [انسان را] از دنیاپرستی دور

می‌کند.» (۷۸)

۴. عبرت اندوزی: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَلَا فَزُورُوا إِخْوَانَكُمْ وَ سَلَّمُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ فِيهَا عِبْرَةً؛ به هوش باشید و [قبور] برادرانتان را زیارت کنید و بر آنها سلام دهید، پس به درستی که در آن عبرت است.» (۷۹)

۵. پاداش عظیم: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ مَرَّ عَلَى الْمَقَابِرِ فَقَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَحَدٌ أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّةٍ ثُمَّ وَهَبَ أَجْرَهَا لِلْأَمْوَاتِ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ بَعْدَ الْأَمْوَاتِ؛ هر کس بر قبرستانی عبور کند و یازده مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند و ثواب آن را به مردگان هدیه کند، به تعداد آن اموات پاداش می‌گیرد.» (۸۰)

۶. انس با زیارت شونندگان: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَزُورُ قَبْرَ أَخِيهِ وَ يَجْلِسُ عِنْدَهُ إِلَّا اسْتَأْنَسَ بِهِ؛ هیچ کس قبر برادر مؤمن خویش را زیارت نمی‌کند و بر کنار مزار او نمی‌نشیند مگر اینکه با او انس می‌گیرد.» (۸۱)

آثار زیارت امام حسین علیه السلام

۱. واجب شدن بهشت: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله به حسین علیه السلام فرمود: «يَا بُنَيَّ! مَنْ أَتَاكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ زَائِرًا لَا يَرِيدُ إِلَّا زِيَارَتَكَ فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ فرزندم! هر کس پس از درگذشت تو به زیارت تو بیاید و هیچ نیتی غیر از زیارت تو نداشته باشد، پس بهشت برای اوست.» (۸۲)

۲. زیاد شدن روزی و طول عمر: قال ابو جعفر عليه السلام: «مَرُّوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ إِثْيَانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ يَمُدُّ فِي الْعُمُرِ وَ يَدْفَعُ مَدَافِعَ السُّوءِ وَ إِثْيَانُهُ مُفْتَرَضٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ يَقِرُّ لَهُ بِالْإِمَامَةِ مِنْ اللَّهِ؛ شیعیان ما را به زیارت قبر امام حسین علیه السلام امر کنید، پس به درستی که انجام آن سبب زیاد شدن روزی و طولانی شدن عمر و دور شدن بدیها و گرفتاریهاست و انجام آن بر هر مؤمنی که به امامت او از سوی خدا اقرار دارد واجب است.» (۸۳)

۳. آمرزش گناهان: قال الصادق عليه السلام: «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ شِيعَتِنَا لَمْ يَرْجَعْ حَتَّى يَغْفَرَ لَهُ كُلُّ ذَنْبٍ وَ يَكْتَبَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَخْطَاَهَا وَ كُلِّ يَدٍ رَفَعْتَهَا دَابَّتْهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ تُرْفَعُ لَهُ أَلْفَ دَرَجَةٍ؛ از شیعیان ما کسی که امام حسین علیه السلام را زیارت بکند، از زیارت بر نمی‌گردد مگر آنکه تمام گناهانش آمرزیده می‌شود و با هر قدمی که چارپایش بر می‌دارد و هردستی که بالا می‌برد، هزار حسنه برای او ثبت شده و هزار گناه او محو گشته و هزار درجه و مرتبه اش بالا می‌رود.» (۸۴)

۴. حساب نشدن ایام زیارت از عمر زائر: قال علی بن موسی

الرضاعليه السلام عن ابيه: «إِنَّ أَيَّامَ زَائِرِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السلام لَأَتْخَسَبُ مِنْ أَعْمَارِهِمْ وَ لَأَتَعَدُّ مِنْ أَجَالِهِمْ؛ (٨٥) به درستی
که ایام زیارت امام حسین علیه السلام جزء عمر زائرین شمرده
نشده و از اجلشان محسوب نمی‌شود.»

٥. همسایگی با اهل بیت علیهم السلام در بهشت: قال الصادق
عليه السلام: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ فِي جَوَارِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وآله وَ جَوَارِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَلَا يَدَعُ
زِيَارَتَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ (٨٦) هر کس می‌خواهد [در
بهشت] همسایه رسول خدا صلی الله علیه وآله و همسایه علی علیه
السلام و فاطمه علیها السلام باشد، پس زیارت حسین بن علی
علیهما السلام را ترک نکند.»

٦. ثواب يك عمره به پاس هر گام: قال الصادق عليه السلام
«مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحْتَسِبًا لَا أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا
رِيَاءً وَ لَأَسْمَعَهُ مُحَضَّتَ عَنْهُ دُنُوبُهُ كَمَا يَحْصُ الثُّوبُ بِالْمَاءِ فَلَاتَبْقَى
عَلَيْهِ دَنَسٌ وَ يَكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةٌ وَ كُلَّمَا زَفَعَ قَدَمًا عُمُرَةً؛
کسی که به امید ثواب و اجر به زیارت حسین علیه السلام
برود؛ نه از روی تکبر و نخوت و نه ریا و سُمعه، گنا هانش
پاک می‌شود، همان طور که لباس با آب پاک می‌شود، پس هیچ
آلودگی بر او باقی نمی‌ماند و به پاس هر گامی که برداشته،
يك حج و هر قدمی که از زمین بلند کرده، يك عمره برای او
نوشته می‌شود.» (٨٧)

ارزش حائر حسینی علیه السلام نزد اهل بیت علیهم السلام

«ابوهاشم جعفری» از دوستان و نزدیکان امام هادی علیه
السلام می‌گوید: «روزی به همراه محمد بن حمزه نزد امام هادی
علیه السلام رفتیم. امام در بستر بیماری افتاده بود. ابتدا
او به محضر امام رفت. وقتی بازگشت به من خبر داد که امام
به او پیوسته فرموده است شخصی را به حائر حسینی علیه
السلام بفرستید تا برای شفای من دعا کند.»

من به محمد بن حمزه گفتم: آیا به امام نگفتی که من
(ابوهاشم) می‌توانم این دستور را عملی نمایم و به حائر
حسینی بروم؟ پاسخ داد: خیر. از این رو به محضر امام رسیدم
و عرضه داشتم: فدایت شوم! من حاضرم به حائر بروم. امام رو
به من کرد و فرمود: در این عمل بسیار دقت و احتیاط کن که
کسی مطلع نشود. من اطاعت کردم و نزد یکی از شیعیان به نام
علی بن بلال رفتم و فرموده امام را به او ابلاغ کردم و گفتم
که امام خواسته تا کسی به نیابت از او به حائر حسینی علیه
السلام برود و برایش دعا نماید. علی بن بلال گفت: حضرت با
حائر چه کار دارد. خودشان [در حدّ] حائر حسینی علیه السلام
هستند [و امام بر حقّ شیعیانند!؟] این سؤال در ذهن من نیز

نقش بست، از این رو دوباره به خدمت امام شرفیاب شدم اما شرمندگی به من اجازه نمی‌داد سؤال را مطرح کنم. خواستم برخیزم و بروم که امام به من فرمود: بنشین! چون لطف و عنایت او را دیدم سؤال خود و علی بن هلال را مطرح کردم. امام فرمود: رسول خدا در اطراف خانه خدا طواف می‌کرد و حجر الاسود را می‌بوسید در حالی که حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و هر مؤمنی از کعبه بالاتر است. همچنین خدا فرموده که در عرفه وقوف کند با اینکه احترام پیامبر صلی الله علیه و آله از عرفه بیشتر است و سر آن این است که این مکانها اماکنی هستند که خدا دوست دارد در آنها یاد شود. پس من نیز دوست دارم برای شفای من در جایی دعا بشود که خدا آن را دوست دارد و حائر حسینی علیه السلام از همین مکانهاست.» (۸۸)

ادب زیارت امام حسین علیه السلام

روزی امام صادق علیه السلام از «ابوالمضاء» که اهل رقه بود پرسید: آیا به زیارت قبر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌روید؟ «ابوالمضاء پاسخ داد: آری مولای من. امام به او فرمود: «آیا با خود سفره ای و خوردنی‌هایی برداشته و می‌برید؟» پاسخ داد: «بله!». امام با ناراحتی پرسید: «آیا اگر بر سر قبر پدران خود نیز بروید، چنین کاری می‌کنید؟» ابوالمضاء گفت: «پس چه چیزی بخوریم؟». امام فرمود: «غذایی ساده مانند نان و شیر.»

عبدالکریم بن عمرو که با او همراه بود از امام پرسید: «فدایت شوم، گروهی به زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیهما السلام می‌روند و سفره هایشان را از انواع خوردنی‌های مطبوع و معطر و لذیذ پر می‌کنند.» امام فرمود: «آنان اگر بر سر قبر پدران‌شان بروند چنین نمی‌کنند... به خدا قسم یکی از شما وقتی به زیارت قبر پدرش می‌رود غمگین و اندوهناک می‌رود، ولی به زیارت قبر مطهر حسین علیه السلام که می‌روید با خود سفره‌ها بر می‌دارید. هرگز! این گونه نباید به زیارت آن امام بروید، بلکه با حالتی افسرده و غمگین و گرفته.» (۸۹)

موضوع هفتم: صبر بر مصیبت

«لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا... وَ اسْتَأْنَلُ اللَّهُ بِحَقِّكُمْ وَ بِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يَعْطِينِي بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يَعْطِي مُصَاباً بِمُصِيبَتِهِ... لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي بِكَ... الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي»

آثار صبر بر مصیبت

۱. اجر الهی: قال الباقر علیه السلام: «مَنْ صَبَرَ وَاسْتَرْجَعَ وَحَمَدَ اللَّهَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللَّهُ وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هر کس در مصیبتی صبر پیشه سازد و کلمه استرجاع به زبان آورد و سپاس خدا گوید، پس به آنچه خدا انجام داده راضی شده و اجر او بر خداست.» (۹۰)

۲. پاکی قلب: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «الْتَّصَبُّرُ عَلَى الْمَكْرُوهِ يَعْصِمُ الْقَلْبَ؛ (۹۱) خود را به صبر زدن بر آنچه انسان ناپسند می‌دارد، سبب پاک شدن دل می‌شود.»

۳. اجر فراوان: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «إِنَّكَ إِنْ صَبَرْتَ جَرَّتْ عَدَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَ أَنْتَ مَا جُورُ وَ إِنْ جَزَعْتَ جَرَّتْ عَدَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَ أَنْتَ مَا زُورُ؛ به درستی که اگر تو صبر پیشه خودسازی، آنچه برای تو در نظر گرفته شده پیش می‌آید در حالی که تو اجر می‌بری و اگر نابردباری نمایی، آنچه برای تو در نظر گرفته شده پیش می‌آید در حالی که زیانکار هستی.» (۹۲)

۴. از بین رفتن صغائر: قال الباقر علیه السلام: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَصَابُ بِمُصِيبَةٍ فِي الدُّنْيَا فَيَسْتَرْجِعَ عِنْدَ مُصِيبَةٍ حِينَ تَفْجَأُهُ الْمُصِيبَةُ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ؛ (۹۳) هیچ مؤمنی در دنیا با مصیبتی برخورد نمی‌کند و هنگامی که مصیبت بر سر او می‌آید کلمه استرجاع را نمی‌گوید، مگر این‌که پروردگار گنا هانش را می‌آمرزد؛ به جز گناهان کبیره را که پروردگار آتش را بر آن واجب گردانیده است.»

۵. برخورداری از بهشت الهی: قال الصادق علیه السلام: «مَنْ أُلْهِمَ الْإِسْتِرْجَاعَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَجَدَتْ لَهُ الْجَنَّةُ؛ (۹۴) هر کس هنگام پیشامد مصیبتی کلمه استرجاع را بگوید، بهشت بر او واجب می‌شود.»

۶. گنجینه نیکیها: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «مَنْ كُنُوزِ الْبِرِّ كَثَمَانَ الْمَصَائِبِ؛ (۹۵) از گنجهای نیکی، پوشیده داشتن مصیبتهاست.»

ضرورت دوری از بی صبری

۱. صداهای ملعون: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «صَوْتَانِ مَلْعُونَانِ يَبْغِضُهُمَا اللَّهُ إِعْوَالٌ عِنْدَ مُصِيبَةٍ وَ صَوْتٌ عِنْدَ النُّعْمَةِ يَعْنِي النَّوْحَ وَ الْغِنَاءَ؛ دو گونه صدا ملعون هستند و خدا آن دو را دوست ندارد. فریاد کردن در مصیبت و آواز کردن در خوشی؛ یعنی نوحه گری و غنا.» (۹۶)

۲. عمل جاهلیت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الْتِّيَاحَةُ

عَمَلُ الْجَاهِلِيَّةِ؛ (۹۷) نوحه گری [بر مرده] از رفتارهای جاهلی است.»

۳. رسوایی: قال الصادق عليه السلام: «قِلَّةُ الصَّبْرِ فَضِيحَةٌ؛ کمی صبر [سبب] رسوایی است.» (۹۸)

۴. بی اجری: قال الصادق عليه السلام: «إِتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ وَ إِنَّمَا هَلَاكُهُ فِي الْجَزَعِ أَنَّهُ إِذَا جَزَعَ لَمْ يُوَجَرْ؛ (۹۹) از خدا بترسید و برد باری پیدشه نمایید، پس به درستی که هر کس بردباری نکند، بی تابی او را هلاک می‌کند و هلاک اوفقط در جزع است؛ زیرا هنگامی که بی تابی می‌کند، اجری نمی‌برد.»

پاداش گریه و جزع بر مصائب سیدالشهداء

۱. غرفه ای در بهشت: قال السجاد عليه السلام: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ دَمْعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ عَرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا؛ (۱۰۰) هر گاه مؤمنی به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام گریه کند تا اینکه اشک بر گونه اش جاری شود، خداوند در بهشت خانه ای به او می‌دهد که مدت‌ها در آن ساکن گردد.»

۲. پاداش بی حساب: قال الصادق عليه السلام: «لِكُلِّ شَيْءٍ ثَوَابٌ إِلَّا الدَّمْعَةَ فِينَا؛ (۱۰۱) برای هر چیزی ثواب [مشخصی] است، مگر اشک بر ما.»

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ مَكْرُوهٌ فِي كُلِّ مَا جُزِعَ مَا خَلَا الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ عَلَى الْحُسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّهُ فِيهِ مَأْجُورٌ؛ به درستی که گریه و بی تابی بر هر از دست رفته ای ناپسند است، مگر گریه و بی تابی بر حسین بن علی علیه السلام. پس به درستی که [گریه کننده و بی تابی کننده] در این کار اجر می‌برد.» (۱۰۲)

۳. رحمت خدا بر اشک سوگواران سیدالشهداء علیه السلام: روزی یکی از دو ستداران امام صادق علیه السلام به نام «مِسمَع» نزد حضرت رفت. امام به او فرمود: «ای مسمع! تو از اهالی عراق هستی، آیا به زیارت مزار حضرت حسین علیه السلام می‌روی؟ مسمع آهی کشید و گفت: خیر، چون مردی مشهور از اهل بصره هستم و در نزدیکی ما کسانی هستند که پیرو و هوادار خلیفه هستند و تعداد زیادی از ناصبها و دشمنان شما مرا می‌شناسند و در نزدیک خانه من به سر می‌برند و من اطمینان ندارم که آنها جریان را به خلیفه گزارش ندهند. ترس این را دارم که مورد اذیت و آزار آنان قرار گیرم.»

امام فرمود: «آیا ظلم‌هایی را که به جدم حسین بن علی علیه السلام روا داشته شده یاد می‌کنی؟» عرض کرد: «بلی!» امام پرسید: «آیا بی تابی و گریه هم می‌کنی؟» پاسخ داد:

«آری، گریه و بی تابی می‌کنم به طوری که خانواده‌ام نیز هنگام مشاهده من چنان دگرگون می‌شوند که دست از غذا خوردن می‌کشند و اشک از چشمانشان جاری می‌شود.»

امام فرمود: «رحم الله دمعتك؛ رحمت خدا بر اشک چشمانت باد.» به یقین بدان تو از کسانی محسوب می‌شوی که به خاطر ما بی تابی می‌کنند و به واسطه سُرور ما خرسند و با غم ما شریک هستند و به خاطر ما در ترس از دشمن به سر می‌برند. بدان که هنگام مرگ ات اجداد و نیاکان من را بالای سرت خواهی دید که به ملك الموت سفارش می‌کنند بر تو آسان گیرد و به تو بشارتی خواهند داد که از هر چه فکر کنی بالاتر است، و ملك الموت از مادر به تو مهربان‌تر خواهد شد.»

آن گاه اشک از چشمان امام سرازیر شد و مسمع نیز با امام گریست. سپس فرمود: «توجه داشته باش احدی به خاطر ترحم به ما و به دلیل مصائبی که بر ما وارد شده گریه نمی‌کند مگر آنکه قبل از آمدن اشکش پروردگار او را رحمت می‌نماید و وقتی اشک بر گونه‌اش جاری شد، در صورتی که يك قطره از آن در جهنم بیفتد، حرارت و آتش آن را خاموش می‌کند.» (۱۰۳)

۴. پاداش گریستن و گریاندن بر سیدالشهداء علیه السلام: روزی ابا هارون مکفوف خدمت امام صادق علیه السلام رسید. امام به او فرمود: «ای ابا هارون! آیا شعری در رثای جدم حسین علیه السلام برایم می‌خوانی؟» ابا هارون اطاعت کرد و قصیده‌ای در رثای امام حسین علیه السلام خواند. امام به شدت گریست. ابا هارون با دیدن حال امام اندکی مدارا نمود و برخی ابیات جانسوز آن را نخواند و تلاش کرد تا امام را زیاد به گریه نیاورد. امام متوجه شد و فرمود: «ای ابا هارون! همان گونه که برای خودتان [در بین قوم خود] می‌خوانی برایم بخوان.» ابا هارون اطاعت کرد و خواند:

فَقُلْ
أَمْرٌ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لِأَعْظَمِهِ الزُّكْيَةِ

«بر مزار حسین علیه السلام گذر کن و به استخوانهای مطهرش بگو.»

گریه امام با شنیدن این بیت شدت بیشتری گرفت. امام پیوسته می‌فرمود: «بیشتر بخوان.» ابا هارون قصیده دیگری را نیز شروع کرد و آن قدر ادامه داد که صدای اهل خانه از آن سوی پرده نیز شنیده می‌شد. وقتی اشعار به پایان رسید، امام فرمود: «ای ابا هارون! کسی که در رثای حسین بن علی علیهما السلام شعری بخواند، خود گریه کند و ده نفر را بگریاند، بهشت بر او واجب می‌شود. کسی که شعری بخواند و خود گریه کند و حتی يك نفر را بگریاند، بهشت بر هر دوی آنها واجب است. و هر کس برای حسین علیه السلام بگرید و به اندازه بال

مگس اشك از چشمش بیاید، خدا برای او به کمتر از بهشت راضی نمی‌شود.» (۱۰۴)

موضوع هشتم: بدعت؛ بزرگترین ظلم به جایگاه امامت

«فَلَعَنُ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ... أَللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكْتَ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةٍ وَ... وَبِالْبِرَائَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ... وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ ذَلِكَ وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ وَ جَرَى فِي ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ عَلَيْكُمْ...»

ماهیت بدعت گزاران

۱. سگان جهنم: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَهْلُ الْبَيْدِعِ كِلَابُ أَهْلِ النَّارِ؛ (۱۰۵) بدعت گزاران سگان اهل جهنم هستند.»
۲. بدترین آفریدگان: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَهْلُ الْبَيْدِعِ شَرُّ الْخَلْقِ؛ (۱۰۶) بدعت گزاران بدترین آفریدگانند.»
۳. مخالفان و روی برتافتگان از خدا و رسول: قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «أَمَّا أَهْلُ الْبَيْدِعَةِ فَالْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ؛ (۱۰۷) اما بدعت گزاران، همانا روی برتافتگان از دستور خدا و کتاب خدا و رسول اویند.»

پیامد بدعت گذاری در دین

۱. عدم پذیرش توبه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْبَيْدِعَةِ بِالتَّوْبَةِ؛ (۱۰۸) خداوند از توبه بدعت گزار ابا دارد.»
۲. پذیرفته نشدن اعمال و عبادات: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ لِصَاحِبِ بَيْدِعَةٍ صَوْمًا وَ لاصِلَةً وَ لِحَجًّا وَ لَا عُمْرَةً وَ لَا جِهَادًا؛ (۱۰۹) خدای بلند مرتبه روزه و نماز و صدقه (زکات) و حج و عمره و جهاد فرد بدعت گزار را نمی‌پذیرد.»
۳. بر عهده گرفتن گناه عمل کنندگان به بدعت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِيَّاكَ أَنْ تَسِنَّ سُنَّةَ بَيْدِعَةٍ فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَنَّ سُنَّةً سَيئَةً لِحَقِّهِ وَ زُرُّهَا وَ وَزُرُّ مَنْ عَمِلَ بِهَا؛ بپرهیز از اینکه سنت جدیدی در دین بگذاری، پس به درستی که هنگامی که بنده سنت ناپسندی را می‌گذارد، سنگینی [و گناه] آن بر دوش خودش می‌افتد و نیز گناه کسانی را که بدان عمل می‌کنند بر دوش می‌گیرد.» (۱۱۰)

۴. دوری رسول خدا صلى الله عليه وآله: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا

شِيعًا» (۱۱۱) هُمْ أَصْحَابُ الْبِدْعِ وَ لَيْسَ لَهُمْ تَوْبَةٌ أَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ هُمْ مِنْي بَرَاءٌ؛ (۱۱۲) پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر سخن پروردگار که فرمود: «کسانی که دین خود را پراکنده کردند و فرقه فرقه شدند.» فرمود: آنان بدعت گزاران هستند. توبه‌ای بر آنان نیست. من از آنها بیزارم و آنان از من دورند.»

سه نمونه از بدعت گزاران

۱. بنی امیه و بنی مغیره: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بَرِئَ الْقَرَارُ» (۱۱۳) قَالَ هُمَا الْأَفْجَرَانِ مِنْ قَرِيشٍ بَدَوُا أُمِيَّةً وَ بَدَوُا الْمُغَيْرَةَ؛ (۱۱۴) امیرالمؤمنین در تفسیر آیه «آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند، ننگریستی؟ [در آن سرای که] جهنم است [و] در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است.» فرمود: آن دو گروه ستم کارترین گروه در میان قریش یعنی بنی امیه و بنی مغیره هستند.»

۲. معاویه: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «كَانَ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا رَأَى يَتِمُّ مُعَاوِيَةَ عَلِيٍّ مِنْ بَدْرِي فَاقْتُلُوهُ فَمَا فَعَلُوا وَلَا أَفْلَحُوا؛ (۱۱۵) رسول خدا همواره می‌فرمود: هرگاه معاویه را بر بالای منبر من دیدید، او را بکشید. اما مردم چنین نکردند و رستگار نشدند.»

بدعت بنی امیه در روز عاشورا

۱. روزه روز عاشورا: «جعفر بن عیسی» از امام رضا علیه السلام درباره روز عاشورا سؤال کرد. امام در پاسخ فرمود: «عَنْ صَوْمِ ابْنِ مَرْجَانَةَ تَسْتَلْنِي؟ ذَلِكَ يَوْمٌ صَامَهُ الْأَدْعِيَاءُ مِنْ آلِ زِيَادٍ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَوْمٌ يَتَشَائِمُ بِهِ آلُ مُحَمَّدٍ وَ يَتَشَائِمُ بِهِ أَهْلُ الْإِسْلَامِ وَ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ يَوْمٌ قَبِضُ اللَّهُ فِيهِ نَبِيَّهُ وَ يَوْمُ عَاشُورَا قَتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَبَرَّكَ بِهِ ابْنُ مَرْجَانَةَ فَمَنْ صَامَهُمَا أَوْ تَبَرَّكَ بِهِمَا لَقِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَمْسُوحَ الْقَلْبِ وَ كَانَ حَشْرَهُ مَعَ الَّذِينَ سَأُوا صَوْمَهُمَا وَ التَّبَرُّكَ بِهِمَا؛ آیا از روزه‌ای از من می‌پرسی که پایه گذارش ابن مرجانه بوده است؟! آن روزی است که خطاکاران خاندان زیاد به خاطر [تبرک جستن از] قتل حسین علیه السلام در آن روز روزه می‌گیرند و آن روزی است که خاندان محمد صلی الله علیه و آله و اهل اسلام در آن روز خوش نمی‌دارند. و روز دوشنبه روزی است که در آن خدا رسول خودش را گرفت (قبض روح کرد) و روز عاشورا روزی است

که حسین علیه السلام در آن کشته شد و ابن مرجانه بدان روز تبرک جست. پس هر کس این دو روز را روزه بگیرد یا به آنها تبرک جوید، خدا را در حالت دلمرده شدن ملاقات می‌کند و با همان کسانی که روزه این دو روز و تبرک جویی به آن دو را سنت گذاری کردند محشور می‌نماید.» (۱۱۶)

۲. شادمانی کردن: قال الرضا عليه السلام: «مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُزُورِهِ وَ قَرَّتْ بَيْنَا فِي الْجَنَانِ عَيْنُهُ وَ مَنْ سَمَّى يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ بَرَكَتِهِ وَ ادَّخَرَ فِيهِ لِمَنْزِلِهِ شَيْئاً لَمْ يَبَارِكْ لَهُ فِيهَا ادَّخَرَ وَ حُشِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ يَزِيدَ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي اسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ النَّارِ؛ هر کس تلاش برای نیاز هایش را در روز عاشورا رها کند، خداوند حاجتهای دنیایی و اخروی‌اش را برآورده می‌سازد، و هر کس روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه‌اش باشد، خداوند بلند مرتبه و بزرگ روز قیامت را روز شادی و شادمانی او قرار می‌دهد و چشمش به [دیدار] ما در بهشت روشن می‌شود، و هر کس روز عاشورا را روز برکت قرار دهد و برای منزل خود چیزی را ذخیره کند، در آنچه که اندوخته خیری نمی‌یابد و روز قیامت نیز با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر سعد - که لعنت خدا بر آنان باد - در پایین‌ترین درجه جهنم محشور می‌شود.» (۱۱۷)

موضوع نهم: شفاعت

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ...»

شفيعان کیانند؟

۱. پروردگار: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا»؛ (۱۱۸) «بگو شفاعت یکسره از آن خداست.»

۲. قرآن: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (۱۱۹) قرآن را بیاموزید، پس به درستی که قرآن در روز رستاخیز شفاعت کننده است.»

۳. انبیاء، علما و شهیدان: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَشْفَعُونَ: الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ»؛ (۱۲۰) سه کس در نزد پروردگار بلند مرتبه و سترگ شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود: پیامبران، علما و شهیدان.»

۴. رسول خدا صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنِّي أَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَشْفَعُ وَيَشْفَعُ عَلَيَّ فَيَشْفَعُ وَ يَشْفَعُ أَهْلُ بَيْتِي فَيَشْفَعُونَ»؛ (۱۲۱) به درستی

که من روز رستاخیز شفاعت می‌کنم، پس شفاعتم پذیرفته می‌شود و علی علیه السلام شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته می‌شود و اهل بیت شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود.»

۵. توبه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لا شفيع أنجح من التوبة؛ (۱۲۲) هیچ شفاعت کننده ای مانند توبه رستگار کننده نیست.»

۶. عمل صالح: قال امير المؤمنين عليه السلام: «شافع الخلق العمل بالحق و لزوم الصدق؛ (۱۲۳) شفاعت کننده آفریدگان، عمل به حق و همراهی با راستی است.»

شرایط شفاعت

۱. ایمان: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لأشفعن يوم القيامة لمن كان في قلبه جناح بعوضة إيمان؛ (۱۲۴) به طور یقین در روز قیامت من شفاعت کسی را که به اندازه بال پشه ای ایمان داشته باشد، می‌نمایم.»

۲. اخلاص: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يشفع الأنبياء في كل من كان يشهد أن لا إله إلا الله مخلصاً؛ (۱۲۵) پیامبران هر که را از روی اخلاص کلمه توحید را شهادت دهد، شفاعت خواهند کرد.»

۳. رضایت پروردگار: قال الصادق عليه السلام: «إعلموا أنه ليس يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئاً لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك فمن سره أن تنفعه شفاعته الشافعين عند الله فليطلب إلى الله أن يرضى عنه؛ (۱۲۶) بدانید که احدی از آفریدگان شما را از خدا کفایت نمی‌کند در چیزی؛ نه فرشته مقرب و نه پیامبر فرستاده شده ای و نه هیچ کس غیر از آنها. پس هر کس می‌خواهد در نزد خدا از شفاعت شفاعت کنندگان بهره مند شود، پس باید در نزد پروردگار رضایت او را جلب نماید.»

محرومین از شفاعت

۱. انکار کنندگان معاد: «و كذا نكذب بيوم الدين حتى أتانا اليقين * فما تنفعهم شفاعة الشافعين؛ (۱۲۷) و روز جزا را دروغ می‌شمریم تا مرگ ما در رسید. و شفاعت شفاعت گران آنان را سود نمی‌بخشد.»

۲. سبک شمارندگان نماز: قال الصادق عليه السلام: «إن شفاعتنا لن تنال مستخفاً بالصلاة؛ (۱۲۸) به درستی که شفاعت ما هرگز به کسانی که نماز را سبک می‌شمارند نمی‌رسد.»

۳. مشرکان و شاکان به خدا: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الشفاعة لا تكون لأهل الشرك ولا لأهل الكفر

وَالْجُحُودِ بَلْ يَكُونُ لِمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ؛ (۱۲۹) نه شفاعتی برای اهل تردید و شرک است و نه برای کافران و انکار کنندگان خدا. بلکه شفاعت برای مؤمنان از اهل توحید است.»

۴. انکار کنندگان شفاعت: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «مَنْ كَذَّبَ بِشَفَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ تَنْلُهُ؛ (۱۳۰) هر کس شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کند بدان نائل نخواهد شد.»

۵. همنشینی با ستمگران و غلو کنندگان در دین: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «رَجُلَانِ لَا تَنَالُهُمَا شَفَاعَتِي صَاحِبُ سُلْطَانٍ عَسُوفٍ عَشُومٍ وَ غَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٍ؛ (۱۳۱) دو کس به شفاعت من نمی‌رسند: همنشین پادشاه ستمگر و مستبد و غلو کننده در دین و پیشی گیرنده.»

شیعه، سرمست از باده شفاعت

روزی «سماعة بن مهران» نزد امام صادق نشسته بود و با امام سخن می‌گفت. امام از او پرسید: «ای سماعه! آیا می‌دانی بدبخت‌ترین مردم کیانند؟» سماعه آهی کشید و گفت: «ما هستیم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله» امام به اندازه‌ای از این گفته او ناراحت شد که چهره مبارکش سرخ گردید. سپس امام تکیه کرد و دوباره سؤالش را تکرار فرمود. سماعه پاسخ داد: «ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند که من بی‌راه نگفتم. ما در نزد مردم بدبخت‌ترین هستیم؛ زیرا آنها همواره به ما طعنه می‌زنند و ما را کافر و رافضی می‌خوانند.»

امام که متوجه شد سماعه از طعنه‌های مردم نسبت به شیعیان امام به تنگ آمده است، نگاهی به او انداخت و فرمود: «سخن مردم ملاک نیست. زیرا آن هنگام که شما را به سوی بهشت می‌برند و آنان را به سوی جهنم رهنمون می‌شوند، معلوم می‌شود چه کسی بدبخت است. آن هنگام که شما را حسرت زده نگاه می‌کنند و می‌گویند اینان همان کسانی هستند که ما آنها را بدبخت می‌خواندیم.»

ای سماعة بن مهران! اگر از شما که شیعه ما هستید مرتکب خطا شده باشد، ما با گامهای خود به سوی پروردگار رفته و شفاعت او را می‌نماییم و جز اندکی از شما عذاب نخواهند شد، پس کوشش کنید که مجاهده با نفس نمایید و درجات خود را نزد خدا ارتقاء دهید تا ما شفاعت شما را بکنیم و با آن (شفاعت) داغ بر دل دشمنان خود نهد.» (۱۳۲)

فاطمه علیها السلام شیعه روز جزا

در واپسین روزهای زندگانی حضرت زهرا علیها السلام، امیرالمؤمنین در کنار بستر او بسته‌ای دید که جنس آن از حریر سبز بود. از فاطمه علیها السلام پرسید: «این چیست؟» فرمود: «در این بسته صفحه‌ای سفید وجود دارد که چند سطر بر آن نگاشته شده است.» امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «بر آن چه نوشته شده است؟» عرض کرد: «در شب عروسی‌ام مستمندی در خانه آمد و تقاضای کمک نمود. من دو لباس داشتم که یکی نو بود و آن را در آن شب پوشیده بودم و دیگری اندکی مستعمل بود. اما من لباس نو را بیرون آوردم و به او دادم و خود جامه کهنه را پوشیدم.

صبح روز بعد پدرم مرا دید و پرسید چرا لباس نو خود را نپوشیده‌ای؟ عرض کردم: مگر شما نفرمودید هر چه انسان به مستمندان و نیازمندان کمک کند، برای خود ذخیره کرده است؟ من نیز دیشب جامه نو خویشت را به فقیری دادم. پدرم فرمود: اگر لباس نو را می‌پوشیدی و کهنه را به فقیر می‌دادی برای شوهرت بهتر بود و فقیر نیز به پوشاک می‌رسید.

گفتم: من این کار را از شما پیروی نمودم؛ زیرا مادرم خدیجه علیها السلام وقتی که به ازدواج شما در آمد، تمام دارایی خود را در اختیار شما گذاشت و شما همه آن را در راه خدا صرف کردید تا آنجا که وقتی فقیری از شما پیراهنی خواست، جامه خود را در آوردید و به او دادید و خود را در حصیری پیچیدید و به خانه آمدید. والبتّه کسی به جایگاه شما نمی‌رسد.

پدرم با شنیدن سخن من گریه کرد و مرا به سینه چسبانید و فرمود: جبرئیل هم اکنون بر من نازل شد و از جانب پروردگار به تو سلام رساند و گفت: به فاطمه بگو به خاطر این عملش هر آنچه از ما درخواست کند عطا خواهیم کرد. عرض کردم: پدر! من خواسته‌ای جز ملاقات پروردگار خویشت در حال رضایت او از من ندارم. پس پدرم فرمود: دست خود را بلند کن. چون دستانم را بلند کردم، او نیز دست به دعا برداشت، به گونه‌ای که سفیدی زیر بغلش پدیدار شد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَأُمَّتِي» من نیز آمین گفتم.

آن گاه جبرئیل دوباره نازل شد و عرض کرد: پروردگار فرمود: کسانی از امت تو که محبت فاطمه علیها السلام و شوهر و فرزندان او را داشته باشند، آمرزیدم. در این هنگام من تقاضای سندی کردم تا در روز قیامت شفاعت امت را بنمایم. جبرئیل نازل شد و حریر سبزی به من داد که در آن بر صفحه‌ای سفید نوشته بود: «كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» جبرئیل و میکائیل نیز بر آن شهادت دادند. پدرم آن را به من داد و فرمود: «آن را حفظ کن و در وقت وفات خود سفارش کن آن را

با تو در قبر بگذارند. من نیز اکنون می‌خواهم این بسته را در روز قیامت آن لحظه که شعله‌ها زبانه می‌کشند به پدرم بدهم و آنچه را که پروردگار در مورد من و عده نموده درخواست نمایم.» (۱۳۳)

• پایورق

- ۱) بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۲.
- ۲) حشر / ۲۳.
- ۳) مصباح الزائر، ص ۱۱۹.
- ۴) الخصال، ص ۱۹.
- ۵) تحف العقول، ص ۲۴۶.
- ۶) المحاسن، ج ۲، ص ۱۴۳.
- ۷) بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۲.
- ۸) همان.
- ۹) همان، ص ۱۱.
- ۱۰) نور / ۶۱.
- ۱۱) بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۶.
- ۱۲) وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۷۳.
- ۱۳) بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۱.
- ۱۴) همان، ص ۵.
- ۱۵) همان، ص ۷.
- ۱۶) نساء / ۸۶.
- ۱۷) تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۸.
- ۱۸) اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳۱، حدیث ۱.
- ۱۹) کنز العمال، ج ۸۱۷۶.
- ۲۰) همان، ج ۸۱۷۹.
- ۲۱) بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۰۸.
- ۲۲) کنز العمال، ج ۸۱۹۵.
- ۲۳) احزاب / ۶۴.
- ۲۴) احزاب / ۵۷.
- ۲۵) نهج البلاغة، خطبه ۱۲۹.
- ۲۶) محمد / ۲۲ و ۲۳.
- ۲۷) مسند احمد بن حنبل، حدیث ۲۸۱۷.
- ۲۸) بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۰.
- ۲۹) همان، ج ۱۰۴، ص ۲۷۴.
- ۳۰) کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۰۵.
- ۳۱) سنن ابی داود، ج ۴۰۹۸.
- ۳۲) کنز العمال، ج ۴۴۳۳۶.
- ۳۳) همان، ج ۴۳۹۳۰.

- (٣٤) العوالم (جعفر بن محمد) ، ج ٢٠ ، ص ٤٣٤ .
- (٣٥) الغدير، ج ١٠ ، ص ١٦٠؛ مقاتل الطالبين، ص ٧٠ .
- (٣٦) بحار الانوار، ج ٢٧ ، ص ٨٨ .
- (٣٧) كشف الغمة، ج ١ ، ص ١٣٧؛ بحار الانوار، ج ٢٧ ، ص ١٠٣ .
- (٣٨) ثواب الاعمال، ص ٢٢٣ .
- (٣٩) بحار الانوار، ج ٢٨ ، ص ٩٠ .
- (٤٠) همان، ج ٢٧ ، ص ١١٦ .
- (٤١) الامالى، شيخ مفيد، ج ١ ، ص ١٣ .
- (٤٢) اهل البيت فى الكتاب و السنة، ص ٤٢٥ .
- (٤٣) الكافى، ج ٨ ، ص ٧٦ ، حديث ٣٠ .
- (٤٤) وسائل الشيعة، ج ١٨ ، ص ٥٥٩ .
- (٤٥) الفصول المهمة، ص ٥٠٠ .
- (٤٦) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى، ج ١ ، ص ١٠٩ .
- (٤٧) بحار الانوار، ج ٢٧ ، ص ٢١٨ .
- (٤٨) الغدير، ج ١٠ ، ص ٢٨٠ .
- (٤٩) اصول كافي، ج ٣ ، ص ١٩٦ .
- (٥٠) غرر الحكم، ص ١٥٣ .
- (٥١) المحاسن، ص ٢٦٥ .
- (٥٢) بحار الانوار، ج ٦٨ ، ص ١٠٤ ، حديث ١٨ .
- (٥٣) همان، ج ٧٤ ، ص ٩٥ .
- (٥٤) الواقعه / ١٠ و ١١ .
- (٥٥) غرر الحكم، ج ٣١٩٣ .
- (٥٦) الكافى، ج ٨ ، ص ٦٩ ، ج ٣ .
- (٥٧) الكافى، ج ٩ ، ص ١٢٣ ، ج ١١ .
- (٥٨) غرر الحكم، ج ٣٢٤٣ .
- (٥٩) همان، ج ٧٤٢٩ .
- (٦٠) كنز العمال، ج ١١٥٦ .
- (٦١) مشكاة الانوار، ص ٤٥ .
- (٦٢) غرر الحكم، ج ٤٤٧٧ .
- (٦٣) همان، ج ١٨٠١ .
- (٦٤) ثواب الاعمال، ص ٢٠٥ .
- (٦٥) الخصال، ص ٨١ ، ج ٥ .
- (٦٦) الامالى، شيخ طوسى، ص ٢٩٢ ، ج ٥٦٧ .
- (٦٧) مسند امام احمد بن حنبل، ج ٤ ، ص ١٣٨ .
- (٦٨) بحار الانوار، ج ٩٠ ، ص ١٨٥ .
- (٦٩) همان، ج ٨٨ ، ص ٩٥ .
- (٧٠) همان، ج ١٣ ، ص ٣٨٥ .
- (٧١) نحل / ٩٧ .
- (٧٢) مجمع الزوائد، ج ٩ ، ص ١٠٨ .
- (٧٣) بحار الانوار، ج ٨٥ ، ص ٣٨ .

- (٧٤) همان، ج ٧٧، ص ٢٤.
- (٧٥) المستدرک علی الصحیحین، ج ١، ص ٥٣٣.
- (٧٦) همان، ج ١، ص ٥٣٣.
- (٧٧) السنن الکبری، ج ٤، ص ٧٧.
- (٧٨) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٩٢.
- (٧٩) مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٥٨.
- (٨٠) کنز العمال، حدیث ٤٢٥٩٦.
- (٨١) همان، حدیث ٤٢٦٠١.
- (٨٢) تهذیب الاحکام، ج ٦، ص ٢١، حدیث ٥.
- (٨٣) تهذیب الاحکام، ج ٦، ص ٤٢، حدیث ١.
- (٨٤) کامل الزیارات، ص ٤٣٨.
- (٨٥) همان، ص ٤٤٤.
- (٨٦) همان، ص ٤٤٥.
- (٨٧) همان، ص ٤٧٢.
- (٨٨) همان، ص ٨٢٨.
- (٨٩) همان، ص ٤٣٣.
- (٩٠) مشکاة الانوار، ص ٢٢.
- (٩١) بحار الانوار، ج ٧٧، ص ٢٠٧.
- (٩٢) جامع الاخبار، ص ٣١٦.
- (٩٣) ثواب الاعمال، ج ٢، ص ٢٣٤.
- (٩٤) همان، ج ١، ص ٢٣٥.
- (٩٥) بحار الانوار، ج ٨٢، ص ١٠٣.
- (٩٦) دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢٧.
- (٩٧) بحار الانوار، ج ٥، ص ١٠٣.
- (٩٨) همان، ج ٧٨، ص ٢٢٩.
- (٩٩) همان، ج ٧١، ص ٩٥.
- (١٠٠) کامل الزیارات، ص ٣٢٢.
- (١٠١) همان، ص ٣٤٥.
- (١٠٢) کامل الزیارات، ص ٣٢٣.
- (١٠٣) بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٢٨٩.
- (١٠٤) کامل الزیارات، ص ٣٣٨.
- (١٠٥) کنز العمال، حدیث ١١٢٥.
- (١٠٦) همان، حدیث ١٠٩٥.
- (١٠٧) همان، حدیث ٤٤٢١٦.
- (١٠٨) بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢١٦.
- (١٠٩) کنز العمال، حدیث ١١١٥.
- (١١٠) بحار الانوار، ج ٧٧، ص ١٠٤.
- (١١١) انعام / ١٥٩.
- (١١٢) کنز العمال، حدیث ٢٩٨٦.
- (١١٣) ابراهیم / ٢٨ و ٢٩.

- (۱۱۴) بحار الانوار، ج ۱۲۴، ص ۴۸.
- (۱۱۵) وقعة صفین، ص ۲۱۶.
- (۱۱۶) وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۴۰.
- (۱۱۷) الأمالی لشیخ الصدوق، مجلس ۲۷، حدیث ۴.
- (۱۱۸) زمر / ۴۴.
- (۱۱۹) مسند احمد بن حنبل، حدیث ۲۲۲۱۹.
- (۱۲۰) بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴؛ مستدرک، ج ۱۱، ص ۲۰.
- (۱۲۱) تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۲۳.
- (۱۲۲) بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۸.
- (۱۲۳) غرر الحکم، حدیث ۵۷۸۹.
- (۱۲۴) کنز العمال، حدیث ۳۹۰۴۳.
- (۱۲۵) همان.
- (۱۲۶) الکافی، ج ۸، ص ۱۱.
- (۱۲۷) مدثر/ ۴۶ - ۴۸.
- (۱۲۸) المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۳.
- (۱۲۹) بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۸.
- (۱۳۰) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۶.
- (۱۳۱) الخصال للصدوق، ص ۶۳.
- (۱۳۲) بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۵۹.
- (۱۳۳) ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۱۰۴.

اهداف و انگیزه های مشترک قیامهای حسینی و مهدوی

بررسی و مطالعه اهداف و انگیزه های قیام عاشورا بیانگر عظمت و ارزش آن نهضت جاویدان است.

شعارها، خواسته ها و انگیزه هایی که در انقلاب حماسی کربلا مطرح شد و تا آخرین نفس پی گیری گردید، دقیقاً همان موضوعاتی است که قیام جهانی امام زمان علیه السلام برای اجرای آن به وجود خواهد آمد، چرا که قیام مهدی علیه السلام تداوم انقلاب حسینی است و مکمل نهضتی به شمار می آید که در سرزمین کربلا آغاز شد و در عصر ظهور به پیروزی کامل خواهد رسید.

عصر ظهور صحنه پایانی حادثه عصر عاشورا را نشان خواهد داد. در زیارت نهم جامعه با اشاره به ویژگیهای قیام مهدی علیه السلام می خوانیم: «أَلَّذِي يَظْهَرُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ... وَيُنَادِي بِشَعَارِ «يَا ثَارَاتِ الْحُسَيْنِ»، أَنَا الطَّالِبُ بِالْأَوْتَارِ،

أَنَا قَاصِمٌ كُلُّ جَبَّارٍ؛ (۱) او همان امامی است که در بیت الله الحرام ظهور می‌کند... و شعار «یا ثارات الحسین» را سر می‌دهد و می‌فرماید: منم خونخواه شهیدان به ناحق کشته شده و منم درهم کوبنده همه ستمگران! «با توجه به ارتباط عمیق حادثه عظیم عاشورا و نهضت جهانی حضرت مهدی علیه السلام در این فرصت برخی از وجوه مشترک و اهداف و انگیزه‌های این دو قیام را بررسی می‌کنیم.

عاشورا و عصر ظهور در قرآن

در برخی از روایات سه مقطع تاریخی و سه حادثه مهم اسلامی در ارتباط با همدیگر بررسی شده اند. آن سه حادثه عبارتند از: صلح امام حسن علیه السلام؛ قیام امام حسین علیه السلام؛ قیام حضرت مهدی علیه السلام.

امام صادق علیه السلام آیه ۷۷ از سوره نساء را چنین تفسیر می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ؛ «آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد از جنگ و مبارزه [فعلا] دست نگه دارید.»

این فراز از آیه مربوط به صلح امام حسن علیه السلام و پیروان اوست. در ادامه خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؛ «اما هنگامی که فرمان مبارزه و جهاد به آنان داده شد، جمعی از آنان از مردم می‌ترسیدند؛ همانگونه که از خدا می‌ترسند؛ بلکه بیشتر از خدا از دیگران می‌ترسیدند و گفتند! خدایا! چرا بر ما جهاد مقرر کردی؟! «این بخش از آیه مبارزه در کنار امام حسین علیه السلام و ضرورت شرکت در حماسه عاشورا را بیان می‌کند.

خداوند در فراز آخر آیه، از زبان مسلمانان ضعیف الایمان می‌فرماید: «لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ؛ «خدایا چرا این جنگ را به آینده نزدیک موکول نکردی؟» یعنی عصر ظهور قائم علیه السلام، زیرا که نصرت و پیروزی در حکومت حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

خداوند متعال در ذیل آیه به هر سه اعتراض که نسبت به صلح امام حسن علیه السلام و قیام حضرت حسین علیه السلام و درخواست پیروزی زودرس در پرتو ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه وآله شده بود پاسخ داده و با سرزنش معترضین

می‌فرماید: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا»؛ (۲) « [به آنان] بگو سرمایه زندگی دنیا کم است و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است و ذره‌ای به شما ستم نخواهد شد.» (۳)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ۳۳ از سوره اسراء، قیام مهدی علیه السلام را مکمل انقلاب کربلا قلمداد کرده و در معنای آیه «مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً»؛ «هرکس مظلومانه کشته شود، به ولی او حق سلطه قرار داده ایم.» فرمود: مقصود از مظلوم حضرت حسین بن علی علیهما السلام است و ما اهل بیت ولی او هستیم. هر گاه قائم ما قیام کند به خونخواهی و انتقام حضرت سید الشهداء علیه السلام برمی‌خیزد و از قاتلین آن حضرت انتقام می‌گیرد، تا اینکه می‌گویند: او در خونخواهی زیاده روی کرده است. او همان امام منصوری است که از سوی آل رسول صلی الله علیه وآله به پا خواسته و عدالت و دادخواهی را چنان گسترش می‌دهد که تمام جهان را از عدالت پر می‌کند، بعد از آنکه ظلم و جور روی زمین را فرا گرفته باشد. (۴)

اهداف و ویژگیهای مشترک

مهم‌ترین هدف هر دو قیام، ترویج و احیای فرهنگ قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. حاکمیت دین، گسترش فضائل، نابودی فساد و فحشا و خصلتهای ناپسند، از جمله ره‌آورد های این دو قیام الهی می‌باشد. در اینجا به برخی از اهداف و ویژگیهای مشترک این دو قیام می‌پردازیم:

ترویج ارزشهای الهی

امام حسین علیه السلام در تبیین فلسفه انقلاب کربلا فرمود: «أَلَلَّهُمْ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا إِتِمَاساً مِنْ فَضُولِ الْخَطَامِ وَلَكِنْ لِنُزْرِ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ؛ (۵) خدایا! همانا تو می‌دانی آنچه از ما سر زده به عنوان رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی و یا به دست آوردن ثروت و نعمتهای دنیوی نبوده است، بلکه ما می‌خواهیم نشانه‌های دین تو را در جامعه حاکم کرده و در شهرهای تو اصلاحات نمائیم. تا بندگان ستم دیده ات امنیت یابند و واجبات و سنتها و احکام تو عمل شود.»

برقراری حاکمیت دین و ترویج ارزشهای الهی نقطه مشترکی

است که در هر دو قیام به شدت به آن تاکید می شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد مهمترین هدف قیام امام زمان علیه السلام می فرماید: «يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَي الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَي الْهَوَى، وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَي الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَي الرَّأْيِ؛ (٦) [حضرت مهدی علیه السلام] خواسته [های مردم] را هماهنگ با هدایت [آسمانی دین] قرار می دهد، هنگامی که هدایت را تابع هوس [های خویش] قرار داده اند، و در حالی که قرآن را تابع [خود] می کنند، آن حضرت رای [و نظر انسانها] را تابع قرآن می سازد.»

علی علیه السلام در ادامه می افزاید: «فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلَ السَّيْرَةِ وَ يَخِي مَيْتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؛ (٧) روش عدالت گستری را به شما می نمایاند و کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله را که تا آن روز متروک مانده اند زنده می کند.»

سالار شهیدان همچنانکه با عشق و علاقه و با تمام وجود به انقلاب کربلا و نتایج پربرکت آن می اندیشید و راهی برای احیای حق و احقاق حقوق مسلمانان جز قیام علیه حکم رانان فاسد نمی دید، به ظهور امام زمان علیه السلام و پیروزی آن بزرگوار عشق می ورزید. روزی در محضر امام حسین علیه السلام از وجود مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام سخن به میان آمد و از پیشوای سوم سؤال شد که آیا حضرت مهدی علیه السلام هم اکنون به دنیا آمده است یا نه؟ امام حسین علیه السلام فرمود: «لَا وَ لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي؛ خیر، [هنوز متولد نشده است] اگر من حضورش می رسیدم تمام عمر را به او خدمت می کردم.» (٨)

دفاع از محرومان و مستضعفان

قیام عاشورا در راستای دفاع از اقشار ضعیف و درمانده و مظلوم به وقوع پیوست. از مهم ترین شعارهای امام حسین علیه السلام احقاق حقوق از دست رفته بیچارگان و محرومان بود. آن حضرت در زمان امامت خویش با تمام توان از طبقات محروم جامعه دستگیری نموده و سرپرستی آنان را بر خود لازم می دانست.

آن حضرت نه تنها خود شخصا از بذل اموال خویش، پناه دادن به یتیمان و بیچارگان به هیچ وجه دریغ نمی کرد، بلکه در خطابه ها و سخنرانیهای عمومی و خصوصی به این نکته مهم می پرداخت.

امام در خطبه حماسی خود در میان انبوه حج گزاران مکه، مسئولین، علما و شخصیت‌های جامعه آن روز را مورد خطاب قرار داده و با اشاره به حقوق به یغما رفته طبقات پایین جامعه فرمود: «فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَالنَّاسُ لَهُمْ خَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ غَنِيْدٍ وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَي الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيءَ الْمُعَيَّدُ؛ (۹) زمین در تسلط آنان (حاکمان ستمگر بنی امیه) است و دستشان [برای هر تجاوز و جنایتی] در آن باز است. مردم بردگان شان به شمار می‌روند، آن گونه که هر دستی بر سرشان کوبیده شود، دفاع نمی‌کنند. گروهی از جباران کینه توز بر بینوایان چیره گشته و گروهی دیگر نیز فرمانروایانی هستند که اطاعت می‌شوند، [اینان] نه خدا را می‌شناسند و نه روز معاد را باور کرده اند.»

به این ترتیب آن حضرت یکی از اهداف قیام خود را احقاق حقوق بیچارگان و مبارزه با پدیده زیانبار فقر و استضعاف در میان مسلمانان اعلام کرد.

در عصر ظهور این مبارزه به ثمر خواهد نشست و خبرهای نویدبخش و سرورآفرینی در میان مظلومان و محرومان منتشر خواهد شد. دفع فقر و فساد و ستم، ریشه کنی انواع گرفتاری‌ها و بیماری‌های مردم، افزایش امنیت و آسایش و آرامش در لایه‌های مختلف جامعه، از برکات ظهور قائم آل محمد علیه السلام خواهد بود. امام حسین علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «تَوَاصَلُوا وَ تَبَارُّوا فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَيَأْتِيَنَّ عَلَيكُمْ وَقْتُ لَا يَجِدُ أَحَدَكُمْ لِدِينَارِهِ وَلَا لِدِرْهَمِهِ مَوْضِعاً؛ (۱۰) صله رحم کنید و به همدیگر نیکی نمائید. قسم به خدایی که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، بر شما عصری فرا می‌رسد که [مردم آن چنان بی‌نیاز می‌شوند که] کسی از شما برای دینار و درهم خود جائی [برای احسان و بخشش] نمی‌یابد.»

و در سخن دیگری فرمود: «تمام خیر و نیکی‌ها در آن زمان است که قائم ما قیام کند و همه زشتی‌ها و فسادها، ناعدالتی‌ها و اعمال ضدانسانی را ریشه کن می‌سازد.» (۱۱)

عدالت خواهی

حضرت سید الشهدا علیه السلام تلاش می‌کرد، تا تبعیض و ناعدالتی را از جامعه مسلمانان، ریشه کن نموده و عدالت و مساوات را در میان مردم برقرار سازد. از دیدگاه بلند آن

حضرت، زمامدار مسلمانان باید در رفتار و گفتار و انتخاب کارگزارانش شیوه‌ای عادلانه پیش گیرد و در جهت گسترش عدل و داد قدم بردارد. آن حضرت بر این باور تاکید کرده و می‌فرمود: «فَلَعَمْرَى مَا إِلَّا مَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ؛ به جان خودم سوگند! امام نیست مگر کسی که بر اساس کتاب خدا حکم کند، برای عدالت قیام کرده و متدین به دین حق باشد و جان خود را در راه خدا گرو بگذارد.»

مرام عدالت گستری امام حسین علیه السلام توسط خود و یارانش در همه جا اعلان و مشخص شده بود. حضرت مسلم بن عقیل سفیر آن حضرت وقتی در دارالاماره کوفه با حاکم ستمگر یزید، یعنی عبیدالله بن زیاد روبرو شد، به این هدف والای قیام عاشورا اشاره کرده و از ایجاد عدالت سخن گفت. ابن زیاد وقتی از مسلم بن عقیل پرسید: برای چه به کوفه آمدی و مردم را به انقلاب دعوت می‌کنی؟ او فرمود: «فَأْتَيْنَاهُمْ لِنَدَامُرَ بِالْعَدْلِ وَ نَدْعُو إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ؛ (۱۲) آمده ایم تا امر به عدالت کرده و به قانون کتاب [خداوند] دعوت کنیم.»

این هدف اساسی؛ یعنی عملی کردن عدالت اجتماعی و ترویج قانون خداوند، همان چیزی است که قرآن به آن تاکید کرده و می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ (۱۳) «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و به آنها کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به عدالت قیام کنند.» همین سیاست عدالت گستری در عصر ظهور تکمیل خواهد شد.

امام حسین علیه السلام در مورد قیام عدالت خواهانه امام زمان علیه السلام می‌فرماید: «السَّابِعُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هُوَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ هُوَ الَّذِي يَغِيبُ مُدَّةً طَوِيلَةً ثُمَّ يَظْهَرُ وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا؛ (۱۴) هفتمین فرزند از نسل پسر محمد بن علی که همان حجة بن الحسن علیهما السلام می‌باشد... همان پیشوایی است که مدتی طولانی غائب می‌شود، آنگاه ظهور کرده و روی زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، همانگونه که از ستم و ناعدالتی پر شده است.»

و در سخن دیگری فرمود: قائم ما حضرت مهدی علیه السلام ظهور می‌کند و با انتقام از ستمگران دادخواهی می‌نماید.» (۱۵)

فرهنگ شهادت

در نظام ارزشمند اسلام، شهادت در راه خدا یکی از معیارهای معنوی و از مهم‌ترین عوامل سعادت است. شهادت از دیدگاه وحیانی قرآن نه تنها نابودی و خسارت نیست، بلکه اتصال به يك زندگی شیرین و جاودانه است. قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ»؛ (۱۶) «هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مردگانند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»

اعتقاد به مکتب شهادت در قیام عاشورا تا آنجاست که حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام عشق خود را به مرگ در راه خدا این گونه ابراز می‌داشت: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَخْطُ الْقَلَادَةِ عَلَيَّ جَيْدِ الْقَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ»؛ (۱۷) مرگ بر انسانها همچون گردن بند بر گردن دختران جوان زینت آفرین است و من به دیدار نیاکانم آن چنان اشتیاق دارم که یعقوب به دیدار یوسف چنان مشتاق بود.»

حافظ در مورد ارزش شهادت در راه خدا می‌گوید:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

گر نور عشق حق به دل و جان افتد
آفتاب فلک خوبتر شوی

از پای تاسرت همه نور خدا شود
ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

امام حسین علیه السلام آرمان شهادت طلبی را از ارکان قیام جاودانه خود می‌دانست و در ضمن يك دعوت عمومی از تمامی آزدگان این مهم را بیان می‌کرد که: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»؛ (۱۸) هر کس حاضر است تا در راه ما از خون خویش بگذرد و جان خود را در راه لقای پروردگار نثار کند، آماده حرکت با ما باشد که من صبحگاهان حرکت خواهم کرد، ان شاء الله تعالی.»

در عصر ظهور نیز روحیه شهادت طلبی و فرهنگ ایثار و جهاد، مهم‌ترین رمز پیروزی مردان الهی و حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. در دعای عهد، منتظران ظهور آن حضرت هر

روز صبح برای شهادت پیمان می‌بندند و می‌گویند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ دُنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الْذَّابِقِينَ عَنْهُ...
وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ خداوندا! مرا از یاران و مدافعین
آن گرامی... و از کسانی که در رکاب او به شهادت می‌رسند،
قرار ده.»

امام صادق علیه السلام شهادت طلبی را یکی از ویژگی‌های
همراهان امام زمان علیه السلام بیان کرده و در مورد یاران
حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید: «يَدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ وَ يَتَمَنُّونَ
أَنْ يَقْتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، شِعَارُهُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السلام؛ (۱۹) آنان آرزوی شهادت در راه خدا را دارند و
می‌خواهند در این راه کشته شوند. شعارشان «یا لثارات
الحسین» است.»

• باورقی

- (۱) بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۱.
- (۲) نساء / ۷۷.
- (۳) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۷.
- (۴) همان، ص ۲۱۸.
- (۵) تحف العقول، ص ۲۳۹.
- (۶) نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.
- (۷) همان.
- (۸) ملحقات احقاق الحق، ج ۲۹، ص ۵۸۹.
- (۹) تحف العقول، ص ۲۳۸.
- (۱۰) کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۶۶۱.

- (۱۱) کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۲۰۶.
- (۱۲) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۲.
- (۱۳) حدید/۲۵.
- (۱۴) اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۶۹.
- (۱۵) همان.
- (۱۶) آل عمران/۱۶۹.
- (۱۷) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۹.
- (۱۸) کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹؛ لهوف، ص ۶۰.
- (۱۹) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

اسوه های ماندگار کربلا

حماسه شکوهمند و جاوید کربلا همواره محور منبرها بوده و خواهد بود؛ لیکن از چند منظر دیگر نیز می‌توان به قیام امام علیه السلام پرداخت و به منبر تنوع و نوآوری داد؛ مثلاً:

الف. کربلا بهترین نمایشگاه فضیلتهاست و غرفه‌هایی نظیر ستم ستیزی، ذلت گریزی، عزت آفرینی، صبر آموزی، جوانمردی و شهادت، عرفان و معنویت، توکل، دعا، ایثار، بندگی و عبودیت، ارشاد و هدایت... دارد.

ب. دانشگاه کربلا اوج عروج اسوه هاست. علاوه بر ارائه فضیلت، شخصیت‌هایی را نشان می‌دهد که اسوه و سرمشقند. از آنجا که عترت، عدل و همتای قرآن است، بسان قرآن، تنها به ذکر فضائل، بسنده نمی‌کند. مثلاً صرفاً تقوا یا شهادت و صدق و صبر را توصیف نمی‌فرماید، مگر آنکه همانجا یا در آیات دیگر، اسوه‌های متقیان، شهیدان، صدیقان و صابران را نیز معرفی می‌فرماید. در کربلا نیز فضیلتها با اسوه‌ها می‌درخشند. گویندگان، این دو شیوه را می‌توانند محور سخنرانی قرار دهند؛ مثلاً در میان جوانان علی‌اکبر را به عنوان اسوه جوانان، و عبدالله را اسوه نوجوانان، مادر و هب یا رباب را اسوه مادران شهید و... عنوان کنند و یا همراهان امام را تحت عناوین ذیل معرفی کنند: هاشمیان، صحابیان، جوانان،

نوجوانان، کودکان، زنان و دختران، مادران و خواهران، سفیران، اسیران، مجروحان، موالیان، یاران، فرماندهان و... در کربلا. یا عنوان سخنرانی را یکی از فضائل اخلاقی مثل ایثار در کربلا، شهادت... قرار دهند و از یاران امام علیه السلام حدیث و سیره و قصه نقل کنند و به سایر جوانب موضوع بپردازند. تا هم معارف دینی گفته شود و هم از منبرهای تکراری پیش گیری شود.

در این مقال، به گزارش اجمالی چند شخصیت می پردازیم و مطالب را با اختصار نقل می کنیم.

ابوالفضل علیه السلام، اسوه ایثار

نام او عباس، کنیه اش ابو الفضل، القابش قمر بنی هاشم، عبد صالح، سقا، صاحب اللواء (علمدار)، طیار، باب الحوائج، المواسی (ایثارگر)، الحامی (مدافع)، والوافی (محافظ) است.

ولادت او در چهارم شعبان سنه ۲۶ هجری قمری بوده است. (۱) امام سجّاد علیه السلام که در کربلا ناظر جوانمردی و جانبازی عباس بوده است می فرماید:

«رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي الْعَبَّاسَ، فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَبْدَ لَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَنَّ لِلْعَبَّاسِ عِزُّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنزِلَةً يَغِيظُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛

خدای، عمویم عباس را رحمت کند، جداً ایثار و جان بازی و برای برادرش فداکاری کرد، [آن قدر کوشید،] تا دو دستش جدا گردید. در عوض، خدای عزیز و جلیل دو بال در بهشت به وی عطا کرد که با ملائکه پرواز کند؛ همانگونه که برای جعفر بن ابی طالب قرار داده است. او نزد خدا، دارای مقامی ارجمند است که همه شهیدان، در قیامت، آرزو کنند.» (۲)

در بیان امامان

امام صادق علیه السلام فرمودند: «كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نَافِئًا الْبَصِيرَةَ، صُلْبًا الْإِيمَانَ، جَاهِدًا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبْلَى بِلَاءً حَسَنًا وَمَضَى شَهِيداً؛ (۳) عموی ما عباس بن علی علیه السلام دارای بصیرت و بینش نافذ و ایمانی استوار بود. همراه حسین علیه السلام جنگید و با دشواریها آزموده شد [و سربلند و نیکو از امتحان در آمد] و به درجه شهادت نائل شد.»

در زیارت نامه او و در زیارت ناحیه مقدّسه، جلوه ای از

فضائلش می‌درخشد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّهُ كَانَ عِنْدَ وِفَاةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَرَجَةٍ رَفِيعَةٍ وَمَرْتَبَةٍ عَظِيمَةٍ مِنَ الْعِلْمِ وَالْجَلَالَةِ؛ (۴) عباس علیه السلام به هنگام رحلت امیر مؤمنان علیه السلام [۲۰ سال پیش از شهادت] در مقام بلندی از علم و بزرگی [و جلالت] قرار داشت.»

امام حسین علیه السلام در عصر تاسوعا، با اطلاع از حرکت و حمله لشکر یزید، فرمود: «إِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أُخْرَى حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ مَا لَكُمْ وَ مَا بَدَأَ لَكُمْ؛ (۵) برادرم، جانم به فدایت، سوار شو و نزدشان برو و به آنان بگو چه کار دارید و چه برنامه‌ای برایتان پیش آمده است؟»

چند نکته

امام شناسی و محبت عباس علیه السلام، نسبت به امام زمانش به قدری بود که در محضرش، بی اجازه نمی‌نشست، بسان رفتار علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله احترام می‌کرد، به گونه‌ای که در زیارت امام زمان علیه السلام برایش آمده است: «أَلَسَّامُ عَلِي أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ الْمُوَّاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ...؛ سلام بر ابو الفضل العباس که جان برکف با برادرش مواسات داشت.» (۶)

ابو الفضل شهید که فرزند و برادر چند شهید است، در کربلا سه برادر ابوینی را ابتدا به جنگ فرستاد تا: الف. مطمئن باشد که در راه شهادتشان مانع و خللی رخ ندهد.

ب. پرپر شدن گل جوانی آنان را ببیند و سوز و گداز و اجر خاندان شهید را درک کند.

ج. آنان داغ برادر نبینند.

سقای

۱. چون محرم کودکان اهل بیت علیهم السلام بود به آنان آب می‌آشامانید. از این رو چشم کودکان هنگام تشنگی، به دست عباس بود.

۲. هر چه به عاشورا نزدیکتر شدند آب کمتر شد، آبها را به صورت سهمیه بندی بین حاضران توزیع کردند. سه نفر سهم خویش را ایثار کردند: امام حسین علیه السلام، زینب و ابو الفضل علیه السلام.

۳. لحظه شهادت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهدا را سیراب می‌کرد، همان گونه که در پیام امام به علی اکبر علیه السلام منعکس است. ولی گفته اند عباس علیه السلام به احترام

جگر سوزان تشنگان، آب نیاشامید. لذا منزلتی در قیامت دارد که مورد غبطه است. (۷)

دو امان نامه

۱. هنگام تجمّع لشکر شمر در کاخ کوفه، «ابن اَبی المجل» دایی زاده عباس، برای پسر عمه هایش امان نامه از ابن زیاد گرفت و آورد... ابو الفضل علیه السلام پاسخ داد: «... ما را بدین امان، نیازی نیست، امان خدا برتر و بالاتر از امان پسر سمیه است. (سمیه از روسپیان بنام عرب و مادر زیاد بوده است.) (۸)

۲. پیش از نبرد، شب هنگام، شمر مکرر فریاد می‌زد: خواهرزاد گانم کجایند... جوابش را ندادند. امام فرمود: پاسخ را بدهید، هر چند فاسق است... پاسخ عباس علیه السلام این بود که: «خدای تو را لعنت کند و امان تو را! آیا ما در امان باشیم و پسر رسول خدا نه؟» (۹)

در میدان جنگ

عباس در حال جنگ این شعر حماسی را می‌خواند:
وَ اللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي
أَبْدَأُ عَنْ دِينِي
وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ
النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ
إِنِّي أُحَامِي
نَجْلِي

«به خدا سوگند، گرچه دست راست مرا قطع نمودید، ولی من تا آنجا که زنده هستم، از دین خود و امام و پیشوایم که [در ایمان خود] صادق و فرزند پیامبر پاک و امین است، دفاع خواهم کرد.» (۱۰)

مرحوم مجلسی می‌نویسد: «فَضْرَبَهُ مَلْعُونٌ بِعَمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ فَقَتَلَهُ؛ [وقتی که هر دو دست عباس افتاد،] مدعونی از لشکریان دشمن با عمود آهنین بر [سر مبارک] آن حضرت زد و او را به شهادت رساند.» (۱۱)

امام خطاب به عباس فرمود: «وَ أَخَاهُ، وَ عَبَّاسَاهُ، وَ مُهْجَةَ قَلْبَاهُ، وَ قُرَّةَ عَيْنَاهُ، وَ قِلَّةَ نَاصِرَاهُ يَعِزُّ وَاللَّهِ عَلَيَّ فِرَاقُكَ؛ ای وای برادرم! ای وای عباس من! ای وای پاره قلب من! ای وای روشنی چشمان من! ای وای از اندک بودن یاران! سوگند به خدا که دوری تو برای من سخت است.» (۱۲)

علی اکبر علیه السلام، اسوه جوانان

او در سال ۳۳ هجری بدنیا آمد. نامش علی و کنیه اش ابو

الحسن و به علی اکبر معروف است. (۱۳)

در کربلا ۲۷ یا ۲۸ سال از عمرش می‌گذشت.

او در شکل و شمایل و خلق و خو شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او جوانی عالم، وارسته، رشید و شجاع بود. در مقابل پدر نمی‌نشست و بدون اجازه او صحبت نمی‌کرد. او نخستین فرد هاشمی است که به میدان رزم رفت. بعد از پیکار با سپاه خصم نزد پدر آمد و گفت: «یا اَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرِيَةِ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ؛ پدر! تشنگی مرا می‌کشد و سنگینی سلاح مرا به خستگی افکنده است، آیا برای من جرعه آبی هست؟»

امام گریست و فرمود: «... دیری نمی‌گذرد که جد بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت خواهی کرد. و تو را از آبی سیراب کند که هرگز احساس تشنگی نکنی.»

او به میدان برگشت و توسط منقذ بن مِرَّة عبیدی تیر خورد. دست در گردن اسب انداخت و به میان سپاه دشمن رفت. آنها دورش را گرفتند و بدنش را قطعه قطعه کردند. «فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا»

چند نکته در باره علی اکبر

علی اکبر در مسائل سیاسی آن زمان به حدی دقیق و صاحب نظر بود که امام علیه السلام در شب عاشورا در کنار ابوالفضل العباس علیه السلام علی اکبر را نیز به عنوان مشاور عالی خود به جلسه ای که با عمر بن سعد تشکیل داد، برد.

امام حسین علیه السلام در برهه ای که بنی امیه به علی علیه السلام لعن می‌کردند و برخی می‌ترسیدند نام علی را بر فرزند خویش بگذارند، می‌فرماید: «اگر هزار فرزند پسر داشته باشم، همه را علی می‌نامم.» (۱۴)

مادرش لیلا، دختر ابومرَّة بن عروة بن مسعود ثقفی، و مادر بزرگش «میمونه» دختر ابوسفیان است. از این رو لشکر یزید در آغاز نبرد به او گفتند: «به دلیل خویشاوندیت با یزید به تو امان می‌دهیم تا نجات یابی.» حضرت فرمود: «إِنَّ قَرَابَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ تُرْعَى؛ رعایت قرابت ما با رسول الله، سزاوارتر است.» (۱۵)

صفات نیکو

علی اکبر علیه السلام متصف به بسیاری از خصال پسندیده بود؛ مثل زیبایی اندام، شجاعت، شهامت، فضل، کمال، تقوا، حلم و بردباری، ادب، متانت، برخورد اجتماعی مناسب، حُسن خلق، عبادت و....

قاسم بن الحسن

سه ساله بود که پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید و تحت سرپرستی مستقیم امام حسین علیه السلام تربیت و پرورش یافت. مادرش نفیله از کنیزان امام مجتبی علیه السلام بود.

او درس حماسه و فداکاری و ظلم ستیزی را نزد عمویش آموخت و علی رغم سن کمش توانست حق را از باطل تمیز دهد و در کربلا حاضر شد و چون تنهایی عمو را دید اذن میدان خواست، اما عمو اجازه نداد. از او اصرار و از حضرت انکار. بعد از التماس زیاد امام اجازه داد.

امام فرمود: «كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟؛ مرگ در نزد تو چگونه است؟»

گفت: «يا عمّ! أخلی من العسل؛ عمو جان! از عسل شیرینتر است.»

هنگام جنگ این رجز را می خواند:

سَبْطُ

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ
النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَنِ

بَيْنَ أَنْاسِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ
لَا سُقُوءَ صَوْبَ الْمَرْنِ

«[ای مردم] اگر مرا نمی شناسید، من پسر حسن، نواده پیامبر برگزیده و امین خدا هستم. این حسین است که همچون اسیر و گروگانی در بین شما قرار گرفته است. خدا این مردم را از باران رحمتش سیراب نسازد.» (۱۶)

او با شهامت و شجاعت تمام حمله کرد. «فَقَاتَلَ قِتَالاً شَدِيداً.» علی رغم سن کم ۳۵ نفر را به هلاکت رساند، عمر سعد کمین کرد و با شمشیر چنان بر سر مبارکش زد که سرش شکافته شد و با صورت به روی زمین کربلا افتاد. سر جناب قاسم به دامن حسین علیه السلام بود که جان به جان آفرین تسلیم کرد.

مسلم بن عقیل، اولین سفیر شهادت

مسلم فرزند عقیل بن ابی طالب و نام مادرش علیه است. با عموزاده خود رقیه، دختر امیر مؤمنان علیه السلام ازدواج کرد. (۱۷) وی مردی بزرگووار و دلیر و دانشمند و اهل تقوا و فضیلت بود. در شجاعتش همین بس که در سنین جوانی در رکاب مولایش امیرمؤمنان علی علیه السلام در جنگ صفین در میمنه و جناح راست لشکر امام علیه السلام بود. (۱۸) در روزگار امام حسن و امام حسین علیهما السلام به عنوان یک یار مخلص و مطیع در کنارشان بود.

امام حسین علیه السلام پس از رسیدن نامه های مکرر کوفیان، عمو زاده خود مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا اگر دید

مردم متحد و جمع هستند، بی درنگ اطلاع دهد. او در نیمه دوم ماه مبارک رمضان از مکه بیرون رفت و از مدینه گذر کرد و در مسجد پیغمبر نماز خواند و با کسان خود وداع کرد و راهی کوفه شد.

در کوفه به خانه مختار وارد شد و شیعیان نزد او آمد و رفت می‌کردند.

با آمدن عبید الله و فشارها و محدودیتهایی که او در شهر ایجاد کرد، مسلم از خانه مختار به خانه هانی بن عروه منتقل شد و در این مقطع کوفیان به این منزل می‌آمدند. به گفته ابی مخنف، بیش از هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. در آن حال که مسلم وضعیت را این گونه دید، به مولایش حسین علیه السلام بیعت کوفیان را گزارش داد و تقاضا کرد هر چه زودتر به کوفه آید، چون مردم مشتاقانه آرزومند زیارتش هستند.

ابن زیاد چون حکومت کوفه را در خطر دید، فشارها را بیشتر کرد و در حرکت نخست سرکوبی و دستگیری عوامل قیام را سرلوحه کار خود قرار داد. نخست به جستجوی مسلم پرداخت تا بوسیله یکی از غلامان خود بنام معقل که در دستگاه مسلم و یارانش نفوذ کرده بود از جایگاه مسلم آگاه شد.

هانی را که میزبان مسلم بود دستگیر کرد و او را با چوب زد و در بند کشید. تحصن بیعت کنندگان برای رهائی هانی بن عروه از دست ابن زیاد مؤثر نیفتاد و مردم از ترس جان خود دسته دسته از گرد مسلم متفرق گشتند.

عباس جدلی می‌گوید: با فرزند عقیل همراه چهار هزار نفر خارج شدیم. هنوز به قصر نرسیده بودیم که تعدادمان به سیصد نفر رسید. دائماً از ما فرار می‌کردند تا اینکه شب شد و تنهائی نفر در مسجد با مسلم بن عقیل ماندند و نماز خواندند [؛ نمازی که دهها هزار نفر شرکت می‌کردند]. مسلم وقتی با این وضع روبرو شد به طرف درهای محله کنده رفت، [از آن سی نفر] تنهاده نفر با او مانده بودند. سپس از درب خارج شد در حالی که دیگر کسی با او نبود. (۱۹)

مسلم با چهره‌ای سرگشته در کوچه‌های کوفه راه می‌رفت. مدتی در خانه طوعه درنگ کرد؛ اما با خبرچینی فرزند طوعه، این محل را رفت.

ابن زیاد که به دلیری و شجاعت مسلم آگاه بود، به محمد بن اشعث دستور داد تا همراه سیصد جنگجو، مسلم را دستگیر کنند. (۲۰) سفیر تنهائی امام در برابر محاصره کنندگان جنایت کار به خوبی ایستاد و شمشیر زد و در آن حال این اشعار را می‌خواند:

وَ اِنْ رَأَيْتُ

اِقْسَمْتُ لَا اُقْتَلُ اِلَّا حُرّاً

الموت شيئاً نُكْرأ

«قسم خوردم در حال آزادی کشته شوم [نه اسارت]؛ گر چه مرگ در نظرم چیز ناخوشایندی باشد.»

با درخواست نیروی کمکی محمد بن اشعث از ابن زیاد و فزونی نیروهای محاصره کننده و دادن امان در یک پیکار ناجوان مردانه، کوفیان با پرتاب آتش و سنگ مسلم را دستگیر کردند در حالی که اشک از چشمانش حلقه زده بود.

یکی بدو گفت: چرا گریه می‌کنی؟ کسی که در راه برانداختن حکومتی گام بر می‌دارد، باید آماده چنین روزی باشد، مسلم گفت: به خدا سوگند برای خود نمی‌گیرم و از کشته شدن زاری نمی‌کنم، من برای حسین علیه السلام می‌گیرم که به زودی بدین جا خواهد آمد و این مردم با او چه خواهند کرد.

در دارالاماره در مجلس ابن زیاد از عمر بن سعد درخواست کرد تا او کسی را به سوی حسین علیه السلام بفرستد و او را از مسیر کوفه باز گرداند.

مسلم بن عقیل با شجاعت تمام از مواضع خود دفاع کرد و به رسوا کردن ابن زیاد و یزید پرداخت. آن گاه ابن زیاد به ابن بُکَیر دستور داد تا مسلم را بالای قصر ببرد و گردنش را قطع کند و جسدش را در پی سرش به پایین پرتاب کند.

آن گاه ابن زیاد به کشتن هانی و تنی چند از زندانیان فرمان داد و فرمان اجرا گردید. کوفیان پذیرایی از مسلم را به حد اعلا رسانیدند! ریسمانی بر پای مسلم بستند و ریسمانی بر پای هانی و هر دو پیکر را در کوچه‌ها کشیدند.

ابن زیاد هم، سرهای مسلم و هانی را به شام نزد یزید فرستاد! سپس فرمان داد تن مسلم را در شهر به دار آویختند. به گفته مامقانی، مسلم به هنگام شهادت ۲۸ سال داشت. (۲۱)

وصیت

مسلم با نگاهی به اطرافش در دارالاماره آشنایی جز عمر سعد نیافت، وی را به کنار کشید و چنین وصیت کرد:

۱. «أَوَّلُ وَصِيَّتِي شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ عَلِيًّا وَ لِيَّ اللَّهُ؛ اولین وصیتم شهادت به یگانگی خدای بی همتاست و نیز شهادت می‌دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است و اینکه علی علیه السلام ولی خداست.»

۲. در این شهر هزار درهم قرض کرده‌ام، زره و لباس جنگی مرا بفروشید و بپردازید.

۳. شنیده‌ام مولایم حضرت حسین علیه السلام با خاندانش روانه کوفه است، به او بنویسید نیاید. (۲۲)

۴. بدنم را از ابن زیاد بگیرید و به خاک بسپارید.

آخرین دعا‌های مسلم

او بر بالای دار الاماره چنین دعا کرد:
«اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ غُرُونَا وَخَذَلُونَا وَ
كَذَّبُونَا...؛ خدایا بین ما و مردمانی که با ما فریب،
دروغ، بی وفایی رفتار کردند خودت داوری کن...»
در زیارت او می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنْكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ بَدَلْتِ
نَفْسَكَ فِي نُصْرَةِ حُجَّةِ اللَّهِ...؛ شهادت می‌دهم که تو به عهد و پیمان
خود با خدا وفا نمودی و جان خویش را در راه نصرت حجت خدا
نثار کردی...»
«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ النَّاصِحُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ
لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ...؛ سلام بر توای بنده
شایسته و خیرخواه خدا و پیامبرش و امیر المؤمنین و حسن و
حسین و...»

هانی بن عروه مرادی

از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در سه جنگ مهم
روزگار خلافت حضرت علی علیه السلام حضور یافت. او بزرگ
قبیله مرادی بود و چهار هزار مسلح و هشت هزار پیاده تحت
أمر او بودند. (۲۳)
مسلم در خانه هانی مأوی گرفت و قضیه توسط جاسوسان آشکار
شد. ابن زیاد هانی را دستگیر و تحت شکنجه قرار داد، در
حالی که نود سال از عمرش می‌گذشت. در روز هشتم ذی حجه سال
شصتم، همان روزی که مسلم را شهید کردند او را هم به شهادت
رساندند و سرش را جدا کردند و پیکرش را بر دار زدند و به
همراه سر مسلم برای یزید فرستادند.
پیکر هانی چند روز بر زمین ماند، سپس همسر میثم تمّار در
نیمه شب آن را کنار مسجد اعظم کوفه برده و دفن کرد.
امام حسین علیه السلام چون از شهادت مسلم و هانی خبر
یافت، سخت گریست؛ گریستنی شدید، (۲۴) و چند بار این آیه
را تکرار فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲۵). رحمت
خدا بر آن دو باد.

حرّ بن یزید ریاحی

از اشراف و بزرگ زادگان عراق در جاهلیت و اسلام و اولین
شهید از اصحاب امام حسین علیه السلام بود.
از طرف ابن زیاد به فرماندهی هزار سوار منصوب گشت و
برای مقابله با امام علیه السلام از کوفه خارج شد.
هنگام ظهر در مقابل لشکر امام قرار گرفت و نماز جماعت

را به امام اقتدا کرد.

مژده بهشت

او می‌گوید: وقتی از دار الاماره خارج شدم این صدا را شنیدم «أَبْشِرْ يَا حُرُّ بِالْجَنَّةِ؛ ای حرّ، مژده باد تو را به بهشت.»

با توجه به مأموریتش انتظار چنین مژده‌ای را نداشت و با تعجب با خود گفت: «وَاللَّهِ مَا هَذِهِ بِيَشَارَةٌ وَ أَنَا أُسِيرُ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ به خدا که این مژده و بشارت نیست. چگونه کسی که به جنگ حسین علیه السلام می‌رود لایق بشارت [بهشت و سعادت] می‌شود!»

روز عاشورا که حرّ برای توبه نزد امام رفت داستانش را عرض کرد و گفت: تا این لحظه فکر نمی‌کردم که بالاخره به یاران تو خواهم پیوست و به چنین سعادت‌ی نائل خواهم شد.

اولین برخورد حرّ با امام علیه السلام

امام وقتی هنگام ظهر تشنگی لشکریان حرّ را دید، دستور داد به آنان آب بدهند؛ حتی روی اسبان آنها نیز آب پاشند. «علی بن طحان محاربی» گوید: من در لشکر حرّ بودم و پس از همه رسیدم و بسیار هم تشنه بودم، امام علیه السلام با دست خود مرا سیراب کرد.

برخوردهای حرّ با امام علیه السلام

۱. اقتدا به امام هنگام نماز ظهر.
۲. طبق دستور، حر امام را سایه به سایه تعقیب کرد و از هر گونه حرکت باز داشت. امام خطاب به او فرمود: «تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ، ما تُرِيدُ؛ مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می‌خواهی؟» حرّ در پاسخ گفت: اگر کسی از عرب جز تو در چنین حالی که تو در آن هستی، این سخن را به من می‌گفت، من نیز نام مادرش را می‌بردم. ولی به خدا من نمی‌توانم نام مادر تو را جز به بهترین راه و کلماتی که توانایی دارم ببرم.» (۲۶)
۳. حرّ گفت: من دستور جنگ ندارم. حالا که از رفتن به کوفه خودداری می‌کنی باید راهی انتخاب کنی که نه به کوفه باشد و نه به مدینه. و او به ابن زیاد نامه نوشت و کسب تکلیف کرد.

از خدا می‌خواست که او را از جنگیدن با حسین علیه السلام مصون بدارد. هنگامی که حضرت و لشکرش به نینوا رسیدند، يك نفر پیام ابن زیاد را آورد مبنی بر اینکه حرّ از امام جدا

نشود.

مرحوم مرقانی می‌نویسد: حرّ یکی از اصحاب حسین بود که عاقبت زندگی خود را با سعادت و شهادت ختم نمود. او مصداق بارز این کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله است: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً؛ يك ساعت اندیشه بهتر از هفتاد سال عبادت است.» (۲۷)

مرقد شریف حر در سمت غربی شهر کربلا در فاصله حدود هفت کیلومتری آن واقع است.

حبیب بن مظاهر اسدی، اسوه وفاداری

حبیب بن مظاهر - یا مُظَهَّرٌ - از بزرگان اصحاب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بود و از جمله افرادی بود که امام را به کوفه دعوت کرد و نامه نوشته بود. بعد از اینکه ابن زیاد بر اوضاع کوفه مسلط شد و مسلم و هانی را به شهادت رساند، به همراه مسلم بن عوسجه، مخفیانه کوفه را ترک کرد و در شب هفتم یا هشتم محرم به لشکر امام علیه السلام ملحق شدند. نقل شده، حبیب یک مرد صاحب جمال و کمال و حافظ کلّ قرآن بود. (۲۸)

وقتی خیمه امام را در کربلا برپا کردند، خیمه امام مشرف به میدان و قتلگاه بود و اکثراً حراست و نگهبانی خیمه امام توسط حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه انجام می‌شد.

حبیب از قبیله اش (بنی اسد) که در نزدیکی کربلا زندگی می‌کردند برای یاری امام یاری طلبید. حدود ۹۰ نفر روانه شدند که موضوع برملا شد و آن نود نفر به دستور عمر سعد به قبیله خود بازگردانده شدند.

روز عاشورا، امام بعد از نماز صبح لشکر خویش را آرایش داد و فرماندهی سمت چپ (میسره) لشکر را به حبیب و سمت راست را به زُهِیر عطا کرد.

او در میدان جنگ با آنکه پیرمرد بود، ۶۲ نفر را کشت تا اینکه با نیزه او را هدف قرار دادند و حبیب با صورت به زمین افتاد و حصین بن نمیر با شمشیر به سر مبارکش زد و او را به شهادت رساند.

امام در شهادت حبیب بسیار ناراحت شد و خطاب به او فرمود: «عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي؛ جان نثاری خود و یاران حامی و مدافعم را به حساب خدا می‌گذارم.» (۲۹)

زُهِیر بن قین بَجَلِی، اسوه اراده و تصمیم

از بزرگان و دلیران کوفه و رئیس قبیله «بجلی» بود. در

آغاز از هواداران عثمان و دشمن امام بود و می‌کوشید با امام روبه رو نشود؛ اما در سال ۶۰ هجری هنگام مراجعت از سفر حج در راه عراق با کاروان امام علیه السلام برخورد کرد که با تشویق همسرش دُلهم دعوت امام را اجابت کرد و به خیمه امام رفت. پس از اندکی با چهره‌ای شادمان بازگشت و دستور داد خیمه‌اش را کنار خیمه امام علیه السلام منتقل کنند. سید بن طاووس می‌گوید: زهیر هنگام مراجعت از پیش امام به همسرش گفت: تو را طلاق دادم. به نزد خانواده ات برگرد. من می‌خواهم در خدمت حسین علیه السلام باشم و در راه او به شهادت برسم. (۳۰)

زهیر چنان اطمینان امام را جلب کرد که حضرت در روز عاشورا فرماندهی سمت راست لشکرش را به او محول کرد. هنگام نماز ظهر عاشورا به دستور امام سینه‌اش را سپر تیرهای دشمن کرد تا امام و لشکریان نماز جماعت برپا دارند. او در مقام یقین و شناخت حق و اطاعت از امام به درجه‌ای رسید که حتی شخص امام حسین علیه السلام را هم تسلیت و دلگرمی داده گفت: از آنچه پیش آمده است نگران نباش که جای نگرانی و تأسف نیست. (۳۱)

در شب عاشورا که امام بیعتش را از گردن تمام افراد برداشت، او در آن شب خیلی ناراحت شد و خطاب به امام گفت: به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم، سپس زنده شوم و دوباره تا هزار بار و خدای عزوجل بوسیله من مرگ را از تو و از این جوانان هاشمی دفع کند. (۳۲)

زهیر پس از به هلاکت رساندن ۱۲۰ نفر از دشمنان، مجروح و در زمین کربلا به خون خود آغشته گشت و شربت شهادت و سعادت نوشید.

عبدالله بن حسن علیهما السلام

مادر او رمله دختر شلیل بن عبدالله بجلی است. (۳۳) در روز عاشورا ۱۱ ساله بود. (۳۴) این کودک را امام حسین علیه السلام به بانوان حرم سپرده بود تا در خیمه‌ها از او نگهداری کنند.

هنگامی که امام حسین علیه السلام تنها به میدان رفت و هیچگونه یار و یآوری نداشت به سوی امام آمد تا به عموی خود کمک کند و در آن هنگام، بحر بن کعب با شمشیر به سوی امام حسین علیه السلام حمله ور شد. عبدالله گفت: می‌خواهی عمویم را بکشی؟! و دست کوچکش را برای عمو سپر قرار داد. آن بی رحم شمشیر را فرود آورد و دست کوچک عبدالله را دو نیمه کرد و به پوستی آویزان گردید. عبدالله صدا زد: «یا عمّاه یا

أبتاه!؛ ای عمو جان وای بابا [ببین دستم را بریدند.] « بعضی نقل کرده اند وقتی که دست عبدالله قطع شد، متوجه خیمه گردید، صدا زد: «یا أمّاه! قد قَطَعُوا يدي؛ مادر جان دستم را بریدند.» [معلوم می‌شود مادرش رمله در کربلا بوده است].
مادرش از خیمه بیرون آمد و صدا زد: ای وای فرزندم، ای وای نور چشمانم. (۳۵)

• باورق

- (۱) اسوه‌هایی از قیام عاشورا، ص ۱۸۹.
- (۲) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸؛ پیشوای شهیدان، ص ۳۱۱.
- (۳) اسوه‌هایی از قیام عاشورا، ص ۲۰۲.
- (۴) سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۵۵.
- (۵) معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۹.
- (۶) همان، ص ۱۹۷؛ زیارت ناحیه مقدّسه.
- (۷) پیشوای شهیدان، ص ۳۰۹ به بعد.
- (۸) همان، ص ۳۱۰.
- (۹) همان.
- (۱۰) ناسخ التواریخ (امام حسین علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۴۵.
- (۱۱) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.
- (۱۲) فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۱۸۶.
- (۱۳) مقاتل الطالبیین، ص ۳۱.
- (۱۴) اسوه‌هایی از قیام عاشورا، ص ۱۳۸؛ زندگانی امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص ۸۰.
- (۱۵) همان، ص ۱۴۰؛ مقتل مقرر، ص ۲۵۷.
- (۱۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴.
- (۱۷) أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۸۳۰.
- (۱۸) بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۳.
- (۱۹) وقعة الطف، ص ۱۲۶.
- (۲۰) الفتوح، ص ۸۶۰.
- (۲۱) تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۱۴.
- (۲۲) اسوه‌هایی از قیام عاشورا، ص ۵۳؛ ناسخ التواریخ، بخش امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص ۹۸.
- (۲۳) مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۹.
- (۲۴) الفتوح، ص ۸۶۵.
- (۲۵) ابصار العین، ص ۱۴۲.
- (۲۶) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷.
- (۲۷) تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۶۰.
- (۲۸) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۴.

- (۲۹) ناسخ التواریخ، امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸۶؛
چهره‌ها در حماسه کربلا، ص ۱۱۴.
- (۳۰) لهوف، ص ۷۳.
- (۳۱) بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۹۹.
- (۳۲) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.
- (۳۳) ابصار العین، ص ۷۳.
- (۳۴) تاریخ الامم والملوک، ج ۶، ص ۲۵۹.
- (۳۵) معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۶۳.

تحلیلی بر چرایی انقلاب اسلامی

از زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ تاکنون دیدگاه‌های متعددی در باره چرایی این انقلاب مطرح شده است. بعضی برای آن يك عامل در نظر گرفته اند و بعضی مجموعه‌ای از عوامل را در تبیین چرایی این انقلاب ذکر کرده اند؛ مثلاً بعضی به عامل اقتصادی، بعضی به عامل سیاسی و آزادی خواهی و برخی دیگر به عامل مذهب به عنوان عامل اصلی انقلاب اشاره کرده اند. عده‌ای نیز مجموعه عوامل فوق را به عنوان عوامل اصلی انقلاب مطرح کرده اند. در این نوشته کوتاه، مهم‌ترین دیدگاهها را پیرامون انقلاب اسلامی مطرح کرده، به اختصار ارزیابی می‌کنیم.

۱. اقتصاد عامل انقلاب

طرفداران این تز را می‌توان به دو گروه نسبتاً مشخص تقسیم کرد که اگر چه هر دو گروه اقتصاد را عامل سقوط شاه می‌دانند، اما در چگونگی امر با هم متفاوت اند. این دو گروه عبارت اند از:

الف. غربیها

غربیها اساس نظریه خود را بر بالا رفتن قیمت نفت و چهار برابر شدنش در سال ۱۳۵۲ قرار داده اند. به نظر این دسته، افزایش ناگهانی درآمد نفت باعث گردید که شاه دست به يك رشته برنامه‌های توسعه اقتصادی شتاب زده و بعضاً نسنجیده بزند. این پروژه‌ها که در مواردی بدون تأمل به اجرا درآمده بودند، از اواسط دهه ۱۳۵۰ به تدریج پیامدها و آثار منفی خود را ظاهر کردند. تورم، تنگناهای اقتصادی، ریخت و پاشهای سرسام آور دستگاههای اجرایی، کمبود کالا و نارسایی

در ارائه خدمات اساسی، فساد و... رژیم را مجبور کرد که یک برنامه ضد تورمی به اجرا گذارد (تغییر دولت امیر عباس هویدا و به روی کار آمدن جمشید آموزگار در مرداد ماه سال ۱۳۵۶)، اما سیاستهای ضد تورمی نیز نارضایتی مردم را دامن زد. عدم موفقیت اقتصادی به بحران سیاسی انجامید و به دنبال خود ناآرامیهای عمیق اجتماعی را پدید آورد و نهایتاً انقلاب را سبب گردید. (۱)

بعضی از غربیها نیز گفته اند: سیاستهای شاه به ضرر بازاریان تمام شد و آنها با شاه مخالفت کردند.

ب. چپ گرایان

چپ گرایان ایرانی (۲) اقتصاد را عامل اصلی تحولات اجتماعی میدانستند و معتقد بودند انقلاب حاصل تعارض بین طبقات فقیر و غنی است و صرف نظر از اینکه شاه چه می‌کرد، کدام سیاست را پیش می‌گرفت و از کدام پرهیز می‌کرد، انقلاب در ایران رخ می‌داد. سیاستهای اقتصادی شاه از نظر چپ، صرفاً زمان بروز انقلاب را جلو انداخت و الا ظهور انقلاب امری گریزناپذیر بود. (۳)

نقد و بررسی

در ارزیابی این دیدگاه باید به نکات زیر توجه کرد:

الف. لزوماً محرومیت‌های اقتصادی عامل اصلی بروز شرائط انقلابی نیستند و لزوماً انقلابها در جوامعی زاده نشده‌اند که از نظر اقتصادی سیر قهقرايي داشته‌اند، بلکه برعکس در بسیاری از جوامع از جمله ایران، انقلاب زمانی رخ داده که یک نوع رفاه نسبی وجود داشته و عامل تنگدستی و فقر موجب بروز انقلاب نشده است. (۴) آمار و ارقام نشان می‌دهد که وضع اقتصادی ایران در سالهای دهه ۱۳۵۰، یعنی در مقطع شروع انقلاب، در مقایسه با سالهای عقب‌تر، نه تنها دچار رکود نشده بود، بلکه در مجموع مردم از رفاه بیشتری هم برخوردار بودند. برخورداری از رفاه نسبی (به نسبت سالهای گذشته) را می‌توان هم در افزایش سطح مصرف و هم در بالا رفتن حقوق و دستمزدها نشان داد. (۵)

ب. بازار در اوضاع سالهای شروع انقلاب نسبت به سالهای قبل از آن، نه تنها ضرری نبرده بود، بلکه در مجموع بهره‌رزیادی از درآمد حاصله از فروش ۵ میلیون بشکه نفت در روز و

سیاست درهای باز اقتصادی رژیم (که محدودیت چندانی بر واردات خارجی اعمال نمی‌کرد) می‌برد. درست است که اقتصاد ایران از حالتی که قبلاً داشت و در آن بازار رکن اصلی تجارت و داد و ستد کشور بود، خارج شده بود، اما باید توجه داشت که بازار در مجموع خود را با این تغییر همراه ساخته بود. بسیاری از بازاریهای نسل جدید بر گردن امواج نو سوار بودند و در عمل نه تنها بازار از روند تغییرات متضرر نگردیده بود، بلکه یکی از فائده بران اصلی رونق اقتصادی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود. (۶)

ج. نوع رهبری و شعارهای مردم در دوران انقلاب نشان می‌دهد که آنها خواستار منافع اقتصادی صرف نبوده اند؛ گرچه رسیدگی به مسائل اقتصادی نیز یکی از درخواستهای مردم بود.

۲. مدرنیزاسیون

این فرضیه را بیشتر تحلیل گران غربی مطرح کرده اند و برخی از ایرانیان که از این فرضیه پشتیبانی می‌کنند، در حقیقت استدلالهای غربیها را بازگو می‌کنند. طبق این نظر، شاه در ۱۰ الی ۱۵ سال آخر حکومتش دست به يك رشته اصلاحات عمیق اقتصادی - اجتماعی می‌زند. این اصلاحات به سرعت چهره ایران را از يك جامعه سنتی نیمه فئودال - نیمه صنعتی عقب مانده، به يك جامعه شبه اروپایی مدرن و صنعتی تبدیل می‌کند. اصلاحات ارضی، اعطاء حقوق اجتماعی و مدنی به زنان (حق شرکت در انتخابات، حق طلاق) و مشارکت هر چه بیشتر آنان در امور اجتماعی، برخی از جنبه‌های این سیاستهاست. روند کلی سیاستهای مدرنیزه کردن سعی داشت تا الگوهای اجتماعی غربی را جایگزین ساختارهای سنتی مذهبی کند.

طرفداران این تز معتقدند که کوششهای شاه در جهت تغییر ایران از يك جامعه عقب مانده به يك جامعه مدرن قرن بیستم، موجب پیدایش ناهنجاریهای عمیق اجتماعی گردید. به زعم آنان، اقدشار و گروههای سنتی تمایلی به «مدرنیزه شدن» نداشتند و برای بسیاری از آنان این سیاستها نوعاً مغایر با باورها و اعتقادات سنتی شان بود؛ از این رو به تدریج در مقابل شاه صف آراییی کردند و در نهایت علم طغیان علیه نظامش برافراشتند. (۷)

رابرت هایزر می‌گوید:

«به نظر من، مقصر اصلی در سقوط دولت قانونی ایران، شخص

شاه است. شاه کوشید روند صنعتی شدن را به شیوه قرن بیستم در صدر برنامه حکومت قرون وسطایی خود قرار دهد [!] شاه می‌توانست حکومت خود را به صورتی تغییر دهد که برای مردم مورد قبول‌تر باشد.» (۸)

نقد و بررسی

در مورد این فرضیه باید به نکات زیر توجه کرد:

الف. اصولاً با در نظر گرفتن زمینه ذهنی که نسبت به شاه در غرب وجود داشت، پیدایش این فرضیه چندان هم نباید تعجب آور باشد. طی سالیان متمادی بالاخص از سال ۱۳۴۲ به بعد، شاه در اذهان عمومی بسیاری از غربیها به عنوان رهبری مترقی مطرح شده بود که با نهایت جدیت دست به يك سری اصلاحات اجتماعی و اقتصادی زده و چهره ایران را عوض کرده بود. البته این تصویر صرفاً به واسطه وجود اشتراك منافع بین شاه و غرب به وجود نیامده بود. این تصویر بیشتر به واسطه سیاستها، پروژه‌های اقتصادی و در مجموع صورت ظاهری‌ای که ایران در سالهای آخر رژیم شاه به خود گرفته بود، پدید آمده بود. برای خارجیانی که در آن دوران به ایران مسافرت کرده، در هتل‌های مدرن اقامت گزیده و در پروژه‌های بزرگ اقتصادی و شرکتهای خارجی یا مختلط ایرانی کار می‌کردند، ایران غالباً کشوری می‌نمود که سریعاً در راه پیشرفت و مدرنیزه شدن قرار گرفته است.

آشنایی و تماس آنان با جامعه ایران همواره محدود به يك حاشیه کم عمق بود، بدون آنکه درک چندانى از مشکلات و ناهنجاریهای عمیق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور به دست آورده باشند. بنابراین، تنها علتی که برای بروز انقلاب به نظر آنان می‌رسید، این بود که شاه در اجرای برنامه‌های «مترقیانه اش» به افراط رفته است. آنچه که به خصوص این توهم را قوت می‌بخشید، نمودهای مذهبی نهضت و رهبری آن بود که عملاً در دست روحانیون قرار داشت. (۹) آنها روحانیت و مذهب‌یون را کهنه پرست و مخالف با پیشرفت قلمداد کرده، آنها را سدّ راه تکامل و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی می‌دانستند، در حالی که مخالفت روحانیت و اقشار مذهبی با رژیم شاه به خاطر آباد کردن کشور نبود، بلکه به خاطر اعمال يك سری سیاستهای ضد مذهبی و خلاف شرع بود.

ب. مخالفت با رژیم شاه، قبل از آنکه او برنامه‌های مدرنیزه کردنش را به اجرا درآورد، نیز وجود داشته است.

قیام ملی ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱، فعالیت‌های گسترده مخالفین طی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و... همگی بیانگر این واقعیت هستند که مخالفت با رژیم شاه حتی قبل از آنکه او دست به «اصلاحات مدرنش» بزند، وجود داشته است. مشکل اساسی «فرضیه مدرنیزه کردن» در این است که ریشه‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی مخالفت با رژیم شاه را نادیده می‌گیرد. مقوله‌هایی نظیر اینکه مردم تا چه حد امنیت سیاسی، اجتماعی و حقوقی داشتند و اساساً میزان مشارکت مردم در حکومت چه مقدار بود و آنها تا چه حد احساس می‌کردند بر سرنوشت خویش حاکم اند، مورد توجه چندانی قرار نمی‌گیرد.

۳. توطئه

طرفداران این فرضیه، انقلاب اسلامی را محصول توطئه کشورهای دیگر می‌دانند. اینها گاهی پای آمریکا و انگلیس را پیش می‌کشند و گاهی پای اسرائیل و گاه حتی شوروی سابق را. طرفداران این تز در ابتدا بیشتر اعضاء خانواده سلطنتی بالاخص شخص شاه، دربار، برخی از مقامات ارشد رژیم پیشین، اқشار مرفه و وابستگان به رژیم و بعضی از سران نظامی و انتظامی رژیم پهلوی بودند، اما مشکلات بعد از انقلاب، به تدریج اқشار بیشتری را به سوی این تحلیل کشاند. (۱۰)

الف. توطئه اسرائیل

بر اساس این فرضیه، ارتش ایران در زمان شاه می‌رفت تا پنجمین نیروی نظامی بزرگ در دنیا شود. این نیروی نظامی می‌توانست برای رژیم صهیونیستی خطر بالقوه‌ای به حساب آید. ممکن بود بر اثر کودتای نظامی در ارتش، سرهنگ قزافی یا جمال عبدالناصر دیگری به قدرت برسد و یا به هر حال، به طرق دیگری نیروی عظیم نظامی ایران متوجه اسرائیل شود. صهیونیستها با وجود آوردن انقلاب اسلامی و سپس ایجاد جنگ تحمیلی، دو نیروی عمده نظامی منطقه را عملاً خنثی کردند. (۱۱)

این تحلیل اولاً ادعایی بدون دلیل است و ثانیاً اگر اسرائیل قصد کم کردن قدرت ایران و عراق را داشت، از همان ابتدا کاری می‌کرد که بین حکومت‌های ایران و عراق جنگ درگیرد، مخصوصاً با درگیریهای قبلی بین شاه ایران و عراق این زمینه مساعدتر بود تا اینکه اول زحمت طرح يك انقلاب در ایران را بکشد و آن گاه بین انقلابیون و رژیم عراق جنگ ایجاد کند، با اینکه معلوم نبود سرانجام انقلاب چه خواهد

شد.

ب. توطئه غرب

شاه بعد از فرار از ایران تا هنگام مرگش در سال ۱۳۵۹ توطئه غربیها را به عنوان عامل سقوط حکومتش معرفی می‌کرد. دار و دسته حکومتی و اقشار وابسته و طرفدار او نیز اکثراً چنین نظری را داشتند. اما در اینکه چرا غرب چنین توطئه‌ای را طراحی کرده است، به استدلالهای مختلفی پرداخته اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود: (۱۲)

۱. شاه ایران از مرداد سال ۱۳۳۲ به بعد، به آمریکا نزدیک شد و انگلیس برای اینکه از شاه انتقام بگیرد، این توطئه را طراحی کرد.

۲. شاه در این اواخر در افزایش قیمت نفت در اوپک نقش بسزایی داشت و غرب با توطئه می‌خواست او را تنبیه کند.

۳. ایران در این اواخر به سوی صنعتی شدن پیشرفت می‌کرد و چیزی نمانده بود که به ژاپن دومی تبدیل شود. غرب رژیم او را واژگون کرد تا از ایجاد ژاپن دومی جلوگیری کند.

۴. آمریکا ایران را داد تا در جای دیگر از شوروی امتیاز بگیرد.

۵. بعد از افزایش بهای نفت در اوائل دهه ۱۹۷۰ م ذخایر ارزی ایران و کشورهای عربی در بانکهای غربی بسیار بالا رفته بود و این می‌توانست برای سیستم پولی غرب مخاطره آمیز باشد؛ مثلاً اگر ایران و کشورهای عربی یکباره پولهای خود را از بانکهای غربی خارج می‌کردند، عملاً نظام مالی غرب سقوط می‌کرد! غرب با ایجاد انقلاب ایران و سپس جنگ ایران و عراق، ذخایر ارزی این دو کشور و کشورهای عربی دیگر را که صرف خرید اسلحه و مهمات از غرب کردند، به حد مطلوب رساند.

۶. برخی از کمونیستها می‌گویند: ایران به خاطر اختلافات داخلی در آستانه انقلاب بود. اما آمریکا با توطئه چینی قبلی انقلاب اسلامی را به وجود آورد تا جلو بروز انقلاب واقعی را بگیرد.

مشکل این استدلالها این است که اولاً نه استدلال بلکه ادعاهایی بدون دلیل هستند و مدعیان آنها بر ادعای خود

مدرکی ارائه نکرده اند، که همین برای بطلان چنین فرضیه‌هایی کافی است. ثانیاً پیش‌فرضهای اولیه بسیاری از آنها بی‌پایه و اساس است. به عنوان مثال، احدی در غرب دچار این تصور یا توهم نشده بود که ایران به زودی به پای ژاپن خواهد رسید، بلکه بالعکس بسیاری از تحلیل‌گران واقع بین غربی معتقد بودند که پروژه‌های شاه غالباً بلند پروازانه، نامعقول و غیر واقع بینانه است و ثالثاً اگر سیاست غرب کاملاً مبنی بر این بود که هیچ کشور دیگری نتواند جهش اقتصادی کند، در این صورت ژاپن را هم که کنار بگذاریم، علی‌القاعده کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، هنگ‌کنگ، مالزی، ترکیه، اسپانیا و دیگر کشورهایی که ظرف چند دهه اخیر پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند نیز می‌بایستی دچار انقلاب و دسیسه‌های غرب می‌شدند و به جایی نمی‌رسیدند.

۴. ضعف شخصیتی شاه

در این فرضیه، اصل بر این قرار گرفته است که شاه در اواخر حکومتش از نظر شخصیتی در وضعیتی قرار گرفت که دیگر نتوانست حکومت را به شکل صحیح اداره کند و به علت این ضعف در اواخر عمر بود که تاج و تخت خود را از دست داد. این تحلیل، یک تحلیل روانکاوانه است که «ماروین زونیس» آن را در کتاب «شکست شاهانه» به صورت مفصل پرورانده است.

وی می‌گوید: «انقلاب به این دلیل اتفاق افتاد که در سراسر سالهای دهه ۱۹۷۰ م (۱۳۵۰ ش) و بیشتر سالهای دهه ۱۹۶۰ م (۱۳۴۰ ش) شاه به شیوه‌ای عمل کرد که تعداد هر چه بیشتری از مردم ایران متقاعد شدند که او صلاحیت فرمانروایی بر آنها را ندارد و ادعایش بر تاج و تخت، مشروعیت خود را از دست داده است.» (۱۳)

نیز می‌گوید: «هیچ کس بیش از شاه عامل سقوط خودش نبود. هم فعالیت‌هایی که انجام داد و هم فعالیت‌هایی که انجام نداد، به تضعیف مشروعیت نظام پهلوی انجامید و چهار دسته از این فعالیت‌ها، عوامل عمده از میان رفتن مشروعیت این نظام بود: او نتوانست انتظارات فرهنگی ایرانیان را در باره ماهیت فرمانروای مناسب برآورده سازد؛ از نظام پهلوی فاصله گرفت؛ در راه «لیبرالیزه کردن» نظام (ایجاد فضای باز سیاسی) گام برداشت؛ و پیام‌هایی ابلاغ کرد که اگر مطلقاً در تناقض با یکدیگر نبود، دست کم مغشوش بود.» (۱۴)

صرف نظر از دیدگاه ماروین زونیس می‌توان گفت: شاه ایران

از همان ابتدا صلاحیت حکومت بر ایران را نداشت، نه اینکه در اواخر عمر صلاحیت خویش را از دست داد. ضعفهای شخصیتی شاه که در اواخر عمرش به خاطر از دست دادن افراد مورد علاقه و اتکای وی حاصل شده بود، به عنوان عامل کوچکی در پیروزی انقلاب پذیرفته است، نه اینکه تنها عامل یا مهم‌ترین عامل پیروزی انقلاب باشد. ضعفهای او فقط زحمت انقلابیون را کمتر می‌کرد.

۵. انقلاب اجتماعی محض

بعضی انقلاب ایران را يك انقلاب اجتماعی محض می‌دانند که بر علیه استبداد ایجاد شده است. بر اساس این فریضه، انقلاب ایران يك انقلاب مذهبی نیست و اهداف مذهبی نیز ندارد، بلکه تنها و تنها در صدد رفع استبداد بوده است.

«سیروس پرهام» در کتاب «انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی رحمه الله» می‌نویسد:

«انقلاب ایران يك انقلاب اجتماعی تمام عیار و يك قیام عام علیه حکومت فاسد و ستمگر استبدادی و دست‌نشانده امپریالیسم است. مفهوم دیگر این گفته جز این نیست که اگر اکثریت مردم ستم‌دیده ایران پیرو دین دیگری جز اسلام بودند - و حتی اگر بی دین هم بودند - باز هم این طوفان اجتماعی، در همین برهه از زمان بر می‌خواست.» (۱۵) و نیز می‌گوید: «انقلاب ایران علی‌رغم پشتوانه بسیار غنی و نیرومند دینی و معنوی و سنتی و علی‌رغم رهبری مذهبی و روحانی و نیز علی‌رغم شیوه برگزیدن امام خمینی توسط «جماعت» و تبعیت آنان، يك نهضت مذهبی نیست و به تبع آن نمی‌تواند هدفهای صرفاً مذهبی داشته باشد. امام خمینی نیز به درستی دریافته است که بر تارك هدایت يك انقلاب اجتماعی تمام عیار تکیه زده و اگر هم بخواهد که هرگز نخواسته است، نمی‌تواند انقلاب را به تنگنای دین بکشد.» (۱۶)

اگر اندکی در این نظریه توجه شود، بطلانش به خودی خود روشن است. برای شناسایی ماهیت يك انقلاب از راههای متعددی می‌شود وارد شد، مثل شعارهایی که مردم در طول يك انقلاب می‌دهند، رهبری و ویژگیهای او، ایدئولوژی‌ای که برای آینده انقلاب توسط رهبران انقلاب ارائه می‌شود و... .

شعارهای مردم در طول انقلاب نشانگر آن است که آنان به دنبال اسلام و حکومت اسلامی بوده‌اند. اسلامی که آزادی،

عدالت و استقلال سیاسی نیز دارد. همه خواسته‌های مردم ایران در اسلام جمع بود و آنها چون مسلمان بودند، بیشتر این خواسته‌ها را داشتند. اگر چه در کنار اکثریت قاطع ملت ایران، عده‌ای نیز بودند که فقط بعضی از خواسته‌های سیاسی و یا اقتصادی را مطرح می‌کردند و برای رسیدن به آنها همراه با اکثریت خواهان دین و حکومت اسلامی، در صحنه حاضر می‌شدند.

مجموعه اطلاعیه‌ها، سخنرانیها و کتابهای حضرت امام رحمه الله حاکی از آن است که امام رحمه الله به خاطر اسلام قیام کرد و برای احیاء اسلام و اجرای دستورات آن این انقلاب را رهبری کرد. خواسته امام بسی بالاتر از تنها «رهایی از دست استبداد» بود.

۶. انقلاب در مسیر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران

بر اساس این فرضیه، مخالفت با رژیم شاه را باید در سرشت سیاسی آن جستجو کرد و انقلاب اسلامی را باید در راستای انقلابها و جنبشهای صد ساله اخیر در ایران دید. همه این انقلابها و جنبشها تنها برای تحول در ساختار سیاسی حکومت ایران بوده و در همه این سالها يك حکومت مستبد و مطلق العنان بر مردم حکومت می‌کرده است و مردم و مخصوصاً قشرهای تحصیل کرده خواهان از بین بردن استبداد بوده و هر گاه اندکی فضای باز سیاسی به وجود آمده، مردم دست به انقلاب زده اند. صادق زیبا کلام می‌نویسد:

«انقلاب اسلامی واکنشی در قبال فقدان توسعه و ایجاد اصلاحات در ساختار سیاسی ایران از اواخر قرن نوزدهم به این طرف بود. به تعبیری دیگر، انقلاب اسلامی ایران در حقیقت انقلابی بر علیه استبداد و دیکتاتوری حاکم بر ایران بود.» (۱۷)

و نیز می‌گوید: «نگاهی گذرا و فشرده به تاریخ سلطنت محمد رضا شاه، بالاخص از دهه ۱۳۳۰ (یعنی يك دهه قبل از آنکه سیاست مدرنیزاسیون یا اسلام زدایی به اجرا گذارده شود)، مبین این واقعیت است که نارضایتی و مخالفت نسبت به رژیم شاه به نحو جدی و عمیق در میان مردم ایران وجود داشته است. در تیر ماه سال ۱۳۳۱، مردم مخالفت قاطع خود را با شاه در جریان «قیام سی تیر» نشان دادند. يك سال بعد از آن در جریان کودتای بیست و هشت مرداد سال ۱۳۳۲ شاه که عملاً به خارج از کشور گریخته بود، صرفاً به اتکاء نیروهای مسلح و

با تبانی آمریکای و انگلستان توانست به کشور باز گشته، حاکمیت خود را از سر گیرد. هفت سال بعد از کودتا، علی رغم آنکه در طی این سالها رژیم، مخالفان خود را به شدت سرکوب کرده بود، مع ذلك به مجرد آنکه در سال ۱۳۳۹ مختصر فضای باز سیاسی به وجود آمد، دهها هزار نفر از مخالفان رژیم سعی کردند از همان حداقل امکان به وجود آمده استفاده کرده، و در صدد سازماندهی و مبارزه با شاه سابق برآیند. در جریان قیام پانزده خرداد سال ۱۳۴۲، رژیم شاه صرفاً به کمک سرکوب نظامی گسترده توانست به حیات خود ادامه دهد.

این تحولات جملگی در برهه‌ای اتفاق می‌افتادند که نه اثری از «مدرنیزاسیون» بود و نه «پشت نمودن به اسلام» یا ظهور «بحران اقتصادی» به عبارت دیگر، هر گاه که فرصتی پیش می‌آمد و مردم می‌توانسته اند ناراضی‌تری خود را از رژیم شاه نشان دهند، تردیدی در ابراز مخالفت نمی‌کرده اند. مخالفتی هم که در طی سالهای ۵۷ - ۱۳۵۶ شاهدش هستیم، حلقه‌ای بود از زنجیر مخالفت‌های قبلی.» (۱۸)

در مورد این تحلیل توجه به نکات ذیل ضروری است:

الف. همه قیامها و انقلابهایی که در صد ساله اخیر در ایران رخ داده است، برای ایجاد تحول در ساختار سیاسی کشور و رهایی از زیر یوغ استبداد نبوده است؛ مثلاً در قضیه دکتر مصدق، قیام ملت به خاطر نفت بود و اینکه نباید منافع ایران به جیب استعمارگران برود. در آنجا سخن از این نبود که باید رژیم عوض شود یا رژیم در ساختار حکومتی خود تحولی ایجاد کند یا مثلاً در قضیه تنباکو بحث در این بود که نباید استعمارگران و اجنبیها منافع ایران را به یغما ببرند.

البته بیشتر نهضتها و انقلابها برای تغیر در ساختار سیاسی کشور بوده است، مثل انقلاب مشروطیت که به هدف تأسیس عدالتخانه و دارالشوری و... پدید آمد.

ب. اکثریت قاطع کسانی که در انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ شرکت کرده اند، تنها خواستار تحول در ساختار سیاسی و به دنبال آزادی سیاسی نبودند، بلکه مردم در شعارهای خود حکومت اسلامی را می‌خواستند تا احکام اسلام را پیاده کند. هم امام خمینی رحمه الله به عنوان رهبر انقلاب در سخنرانیها و اطلاعیه‌ها و نوشته هایش و هم مردم در شعارهایشان، حکومت اسلامی را می‌خواستند و لذا بعد از پیروزی انقلاب هم همین اکثریت قاطع به جمهوری اسلامی رأی دادند، نه به جمهوری

مطلق و یا جمهوری از نوع دیگر.

ج. در قیامهای گذشته در صد ساله اخیر، رهبران قیامها دو گونه بوده اند: بعضی فقط سیاسی بوده و انگیزه دینی نداشته اند و بعضی رهبران دینی و سیاسی بوده اند؛ یعنی به دلیل انگیزه های دینی در سیاست دخالت می کرده اند. آنجا که رهبران مذهبی، رهبری را به عهده داشتند، خواستار رعایت اصول مذهب در کشور بودند. گر چه در مورد خاص هر قیام، رعایت مذهب موجب نفع اقتصادی یا سیاسی بود، ولی آنها آنچه می گفتند، از دین و مذهب بود. و آنجا که هم رهبری مذهبی و هم رهبری خاص سیاسی با هم يك قیام را به وجود آورده اند؛ مثل نهضت ملی شدن صنعت نفت، باز رهبران مذهبی خواستار پیاده شدن دین بوده اند؛ دینی که استقلال سیاسی، اقتصادی و... را می خواهد. اگر چه در همان مقطع، رهبر سیاسی فقط خواستار رسیدن به يك هدف سیاسی یا اقتصادی بوده است. جالب اینجاست که حرکت های پر خروش مردم به دنبال رهبران مذهبی بوده و آنها به تبعیت از رهبر مذهبی خود به خیابانها می ریختند یا در جایی متحصن می شدند و رهبران سیاسی به کمک رهبران مذهبی می توانستند مردم را به قیام وادارند. پس این عامل مذهب و دین بود که مردم را به سوی قیام و مبارزه می کشانید؛ نه فقط آزادی خواهی یا منافع اقتصادی. مردم نفع اقتصادی یا آزادی سیاسی خود را نیز در چهارچوب دین جستجو می کردند.

د. در خصوص انقلاب اسلامی ایران، قبل از پیروزی انقلاب، رهبران سیاسی، اعتقادی به از بین بردن نظام شاهنشاهی نداشتند و فقط خواهان اجرای قانون اساسی توسط شاه بودند؛ ولی امام خمینی رحمه الله معتقد بود که شاه باید برود و راضی به ماندن شاه نبود.

اینجاست که می گوییم: هدف، ایجاد يك حکومت اسلامی بود، نه فقط آزادی سیاسی و اجراء قانون اساسی در جامعه. این انقلاب در راستای تحقق اهداف اسلام ایجاد شد و با انقلابهای گذشته تاریخ کشور ما تفاوت های بسیار زیادی دارد. این انقلاب می خواهد هم دیکتاتوری و اعمال نظر فرد بر جامعه نباشد و مردم آزادی سیاسی داشته باشند، هم منافع اقتصادی آنها تأمین شود و تحت سلطه بیگانه نباشند و هم دستورات دینی در امور فردی مردم اجرا شود و مردم تربیت الهی بشوند.

۷. اسلام عامل انقلاب

چنانکه پیشتر اشاره کردیم، اگر بخواهیم ماهیت يك انقلاب را شناسایی بکنیم، از راههای زیر می‌توانیم ارزیابی خود را انجام دهیم:

۱. بررسی پیرامون افراد و گروههایی که بار انقلاب را بر دوش داشتند؛

۲. ریشه‌یابی و ارزیابی علل و عواملی که باعث ایجاد و پیشبرد انقلاب می‌شد؛

۳. مطالعه و بررسی اهدافی که انقلاب تعقیب می‌کرد؛

۴. تحلیل نقش رهبری و تاکتیکهای به کار گرفته شده از ناحیه او؛

۵. بررسی شعارهایی که به انقلاب و نهضت حیات و حرکت می‌بخشید؛

۶. توجه به گستردگی و فراگیر بودن نهضت از آن جهت که به يك طبقه و قشر خاصی تعلق نداشت یا به عکس وابسته به گروه خاص و قشر مخصوصی بود. (۱۹)

با توجه به موارد فوق می‌گوییم: عامل اصلی انقلاب اسلامی ایران، اسلام بود. یکی از کسانی که بسیار بر روی این عامل تأکید کرده و آن را تنها عامل پیروزی دانسته است، امام خمینی رحمه الله، رهبر کبیر انقلاب اسلامی است. اشاره به چند فراز از سخنان ایشان در این باره خالی از لطف نیست:

«این يك نهضت الهی بود؛ نهضت مثل نهضت‌های آنهایی که به خدا اعتقاد ندارند، یا آنهایی که نهضت‌هایشان، نهضت‌های جهت مادی بوده است، نبوده است. نهضت ایران نهضتی بود که خدای تبارك و تعالی در آن نقش داشت و مردم به عنوان جمهوری اسلامی، به عنوان اسلام، به عنوان احکام اسلام در خیابانها ریختند و همه گفتند: ما این رژیم را نمی‌خواهیم و حکومت عدل اسلامی و جمهوری اسلامی می‌خواهیم.» (۲۰)

«ملت ما عاشق شهادت بود، با عشق به این شهادت، این نهضت پیش رفت. اگر این عشق و علاقه نبود، ما هرگز در مقابل آن همه قدرت پیروز نمی‌شدیم. پیروزی ما به خاطر این بود که همه اسلامی بودیم، همه توجه به دیانت داشتیم.» (۲۱)

«رمز پیروزی، اتکال به قرآن و شیوه مقدس سعادت است. ملت

ما تا با خداست، پیروز است. ملت ما تا پناهگاهش قرآن است، پیروز است. پرچم قرآن تا بر فراز سر ملت ما ست، پیروز است.» (۲۲)

«آن چیزی که ما را در این نهضت پیش برد، دو مطلب است که یکی از آن دو، اساس بود و دیگری به واسطه آن اساس تحقق پیدا کرد. آنچه اساس بود، این بود که مردم به عنوان اسلام و ایمان و عقیده وارد میدان شدند و چون اسلام و ایمان بود، قشرها با هم متحد شدند. چون رمز حقیقی و وحدت جهت و مسیر به وجود آمد، تا اینجا پیش رفتیم و آن مطلبی که همه مجال می‌دانستند، در ایران تحقق پیدا کرد.» (۲۳)

بر اساس این نظریه، انقلاب مردم ایران به رهبری امام خمینی رحمه الله ماهیت اسلامی دارد و تک عاملی است؛ عاملی که همه علل و عوامل قبلی (سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیکی و...) را یک جا در برداشته و تأمین کننده همه آن جهت هاست؛ زیرا اسلام دین جامع و کاملی است که برای تأمین سعادت بشر در همه جوانب آن آمده است و نمی‌توان آن را در یک بُعد منحصر دانست.

شهید مطهری رحمه الله در تحلیل جامعیت اسلام می‌گوید: «اسلام معنویت محض، آن چنان که غربیها درباره مذهب می‌اندیشند، نیست. این حقیقت نه تنها در باره انقلاب فعلی، بلکه در مورد انقلاب صدر اسلام نیز صادق است. انقلاب صدر اسلام در همان حال که انقلابی مذهبی و اسلامی بود، در همان حال انقلابی سیاسی نیز بود. و در همان حال که انقلابی معنوی و سیاسی بود، انقلابی اقتصادی و مادی نیز بود؛ یعنی حریت، آزادی، عدالت، نبودن تبعیضهای اجتماعی و شکافهای طبقاتی در متن تعلیمات اسلامی است. در واقع، هیچ یک از ابعاد که در بالا به آنها اشاره کردیم، بیرون از اسلام نیستند.

راز موفقیت نهضت ما نیز در این بوده است که نه تنها به عامل معنویت تکیه داشته، بلکه آن دو عامل دیگر (مادی و سیاسی) را نیز با اسلامی کردن محتوای آنها، در خود قرار داده است. فی المثل، مبارزه برای پر کردن شکافهای طبقاتی، از تعالیم اساسی اسلام محسوب می‌شود، اما این مبارزه با معنویتی عمیق توأم و همراه است. از سوی دیگر، روح آزادی خواهی و حریت در تمام دستورات اسلامی به چشم می‌خورد. در تاریخ اسلام با مظاهری رو به رو می‌شویم که گویی به قرن هفدهم (دوران انقلاب کبیر فرانسه) و یا قرن بیستم (دوران مکاتب مختلف آزادی خواهی) متعلق است.» (۲۴)

متفکر شهید استاد مطهری رحمه الله در ریشه یابی انقلاب اسلامی ایران چنین می‌گوید:

«ریشه این نهضت را در جریانهای نیم قرن اخیر کشور از نظر تصادم آن جریانها با روح اسلامی این جامعه باید جستجو کرد. در نیم قرن اخیر جریانهایی رخ داده که بر ضد اهداف عالیه اسلامی و در جهت مخالف آرمانهای مصلحان صد ساله اخیر بوده و هست و طبعاً نمی‌توانست برای همیشه از طرف جامعه ما بدون عکس العمل بماند. آنچه در این نیم قرن در جامعه اسلامی ایران رخ داد، عبارت است از:

- استبداد خشن و وحشی و سلب هر نوع آزادی؛
- نفوذ استعمار نو، یعنی شکل نامرئی و خطرناک استعمار، چه از جنبه سیاسی و چه از جنبه اقتصادی و چه از جنبه فرهنگی؛
- دور نگه داشتن دین از سیاست، بلکه بیرون کردن دین از میدان سیاست؛
- کوشش برای باز گرداندن ایران به جاهلیت قبل از اسلام و احیاء شعارهای مجوسی و میراندن شعارهای اصیل اسلامی (تغییر تاریخ هجری محمدی صلی الله علیه و آله به تاریخ مجوسی يك نمونه آن است)؛
- قلب و تحریف در میراث گران قدر فرهنگ اسلامی و صادر کردن شناسنامه جعلی برای این فرهنگ به نام فرهنگ موهوم ایرانی (چنان که می‌دانیم عناصر خود فروخته مارکسیست به يك توافق با دستگاه حکومت نائل گردیدند و آن تبلیغ جنبه‌های الحادى و ماتریالیستی و ضد مذهبى مارکسیسم و سکوت از جنبه‌های سیاسی و اجتماعى آن بود)؛
- کشتارهای بی رحمانه و ارزش قائل نشدن برای خون مسلمانان ایرانی و همچنین زندانها و شکنجه‌ها برای متهمان سیاسی؛
- تبعیض و ازدیاد روزافزون شکاف طبقاتی علی رغم اصلاحات ظاهری ادعایی؛
- تسلط عناصر غیر مسلمان بر مسلمانان در دولت و سایر دستگاهها؛

- نقض آشکار قوانین و مقررات اسلامی چه به صورت مستقیم و چه به صورت ترویج و اشاعه فساد در همه زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی؛

- مبارزه با ادبیات فارسی اسلامی که حافظ و نگهبان روح اسلامی ایران است، به نام مبارزه با واژه‌های بیگانه؛

- بریدن پیوند از کشورهای اسلامی و پیوند با کشورهای غیر اسلامی و احیاناً ضد اسلامی که اسرائیل نمونه آن است.

این امور و امثال اینها، در طول نیم قرن وجدان مذهبی جامعه ما را جریحه دار ساخت و به صورت عقده‌های مستعد انفجار درآورد. از طرف دیگر، جریان‌هایی در جهان رخ داد که چهره دروغین تبلیغات سیاسی دنیای لیبرال غربی و دنیای سوسیالیست شرقی را آشکار ساخت و امیدی که طبقات روشنفکر به این دو قطب بسته بودند، تبدیل به یأس شد. و از جانب سوم، در طول سی و اند سال گذشته، یعنی از شهریور ۲۰ تاکنون (زمان وقوع انقلاب) محققین و گویندگان و نویسندگان اسلامی توفیق یافتند که تا حدودی چهره زیبا و جذاب اسلام واقعی را به نسل معاصر بنمایانند... و از چنین ریشه‌هایی بود که نهضت اسلامی ایران مایه گرفت.» (۲۵) و (۲۶)

یکی از نشانه‌های اصلی بودن عامل اسلام در انقلاب اسلامی این است که با وجود همه فشارها و مشکلات، آن کبریتی که آتش به خرمن انقلاب انداخت، مقاله‌ای بود که علیه رهبری مذهبی محبوب مردم نوشته شده بود. (۲۷) بعد از انتشار این مقاله توهین آمیز از سوی حکومت طاغوتی علیه امام امت و چهره شاخص رهبری مذهبی بود که مردم مسلمان به خشم آمده، یکپارچه به خیابانها ریختند. جریحه دار شدن عواطف اسلامی، عامل اصلی هماهنگ کننده نیروهای مردم بود. برای مردم، ایمان عزیزتر از وطن بود و این از جمله مواردی است که برای بسیاری از تحلیل گران فهمش دشوار و شاید غیر ممکن باشد.

• پاورقی

(۲) منظور از چپ‌گرایان ایرانی در اینجا طرفداران مارکسیسم - لنینیسم هستند.

(۳) مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، صص ۴۰ - ۴۱.

(۴) تحلیلی بر انقلاب اسلامی، منوچهر محمدی، ص ۳۴.

(۵) انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، مجموعه مقالات (۱)، ص ۱۰۲.

(۶) مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، ص ۹۷.

(۷) همان، صص ۳۲ - ۳۳.

(۸) مأموریت در تهران، رابرت هایزر، ص ۳۱۵.

(۹) مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، صص ۳۳ - ۳۴.

(۱۰) همان، ص ۲۳.

(۱۱) همان، ص ۲۵.

(۱۲) ر. ک: همان، صص ۲۳ - ۲۴.

(۱۳) شکست شاهانه، ماروین زونیس، ترجمه عباس مخبر، ص ۴.

(۱۴) همان، ص ۱۵۵.

(۱۵) انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی رحمه الله، سیروس پرهام، ص ۱۸.

(۱۶) همان، ص ۸۷.

(۱۷) همان، ص ۱۰.

(۱۸) انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، مجموعه مقالات (۱)، صص ۱۰۹ - ۱۱۰.

(۱۹) انقلاب و ریشه‌ها، حبیب‌الله طاهری، ص ۱۷۳. و نیز ر. ک: بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، مرتضی مطهری، صص ۶۲ - ۶۳.

- (۲۰) در جستجوی راه از کلام امام، گرد آورندگان، دفتر دهم: انقلاب اسلامی، ص ۱۷۲.
- (۲۱) همان، ص ۱۲۹.
- (۲۲) همان.
- (۲۳) همان، ص ۱۳۳.
- (۲۴) پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، ص ۳۲.
- (۲۵) بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، مرتضی مطهری، صص ۶۵ - ۶۷.
- (۲۶) برای توضیح بیشتر رجوع کنید به کتاب‌های: پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۹۲ - ۹۳؛ تحلیلی بر انقلاب اسلامی، صص ۸۰ - ۸۱؛ انقلاب و ریشه‌ها، ص ۱۶۹؛ تحلیلی بر انقلاب اسلامی، ص ۸۸.
- (۲۷) پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۱۲. مقاله توهین آمیز در روزنامه اطلاعات با امضاء مستعار احمد رشیدی مطلق در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ چاپ شده و در آن به امام خمینی رحمه الله توهین شده بود.

نگاهی گذرا به بحث مهدویت از دیدگاه اهل سنت

جمال روی یزدان داری ای دوست
رضوان داری ای دوست
صفای باغ

تویی یوسف که در هر کوی و برزن
کنعان داری ای دوست
هزاران پیر

ظهور مُصلح جهانی و عدالت گستر گیتی نه تنها در مذهب تشیع، بلکه در میان تمام مذاهب اسلامی و همه گروه‌های اهل سنت مطرح بوده است و حتی مقدم تر از شیعیان درباره مهدی موعود علیه السلام کتابها نوشته و روایات فراوانی جمع آوری کرده اند؛ بلکه در تمام کتب آسمانی (هر چند تحریف شده) از موعود جهانی سخن به میان آمده است.

پس اصل ظهور منجی و مصلح جهانی اختصاص به اسلام ندارد. بلی در اسلام مشخصات دقیق این منجی، علائم ظهور و کیفیت

دادگستر و حکومتش بیان شده است، ولی در ادیان دیگر این گونه نیست.

مسائل مهدویت در اسلام، هم در منابع اهل سنت آمده و هم در منابع شیعیان و هر چند در مواردی با هم اختلاف دارند، ولی هر دو در کلیات مسائل مهدویت با هم توافق و هماهنگی و همخوانی دارند.

تدوین احادیث مهدویت در کتابهای اهل سنت (۱)

راویان متعددی از اهل سنت و مصنفان آنها روایات مهدویت را نقل و در جوامع حدیثی و یا کتاب مستقل گردآوری کرده‌اند، مانند: احمد، ابی داوود، ابن ماجه، ترمذی، بخاری، مسلم، نسائی، بیهقی، ماوردی، طبرانی، سمعانی، رویانی، حافظ عبد العزیز عکبری، ابن قتیبه، ابن السری، ابن عساکر، دارقطنی، کسائی، بغوی، ابن اثیر، ابن الدیب، الشیبانی، ابن عبد البر، حافظ ابن مطیق، فرعانی، نمیری، مناوی، ابن شیرویه، دیلمی، سبط ابن جوزی، شارح معتزلی، ابن صباغ مالکی، شبلنجی، ابن خلدکان، قرطبی، ابن طلحه شافعی، ابن حجر، آلوسی، کنجی شافعی و دهها نفر دیگر. (۲)

بیشتر این راویان و مصنفان، علاوه بر ذکر ویژگیها و خصوصیات آن حضرت، به نام امام مهدی علیه السلام نیز تصریح کرده‌اند.

کتابهای حدیثی اهل سنت که در آنها مسئله مهدویت مطرح شده، در یک تقسیم کلی به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: (۳)

الف. کتابهای عمومی و جوامع حدیثی اهل سنت که به موضوع خاصی اختصاص ندارند، بلکه در ابواب و مباحث گوناگونی بحث کرده‌اند و بخشی را به ذکر احادیث حضرت مهدی علیه السلام اختصاص داده و به ترتیب خاصی آنها را ذکر کرده‌اند.

ب. کتابهای حدیثی که ویژه امام مهدی علیه السلام نوشته شده و فقط به بیان احادیثی که مربوط به حضرت امام مهدی علیه السلام می‌باشد، پرداخته‌اند. ارائه گزارش از فهرست این کتابها و شیوه تدوین آنها از حوصله مجله مبلغان خارج است؛ اما بیان دو مطلب در اینجا حائز اهمیت است.

۱. ممکن است به ذهن بیاید که صرف جمع آوری روایات و یا تألیف کتاب این امر را اثبات نمی‌کند که اهل سنت نیز آن

را قبول دارند. برای اثبات این مطلب که غالب روایات مطرح شده، مورد قبول و پذیرش آنها می‌باشد و سند آنها را صحیح و یا قطعی می‌دانند، ارائه نمونه‌هایی از سخنان علمای اهل سنت در مورد این روایات لازم به نظر می‌رسد.

۲. بیان کلیاتی از روایات اهل سنت درباره حضرت مهدی‌علیه السلام که با منابع شیعیان همسویی و همگرایی دارد، می‌تواند مبلغان محترم را در تبلیغ دینی یاری رساند.

اظهار نظر جمعی از علمای اهل سنت درباره احادیث مهدویت

۱. ابن ابی الحدید می‌نویسد: «اتفاق تمامی مسلمین بر این است که دنیا و تکلیف پایان نمی‌یابد، جز با وجود مهدی‌علیه السلام.» (۴)

۲. شیخ عبد الحق می‌گوید: «احادیث متواتر [و قطعی] داریم در این باره که مهدی‌علیه السلام از اهل بیت و از فرزندان فاطمه‌علیها السلام می‌باشد.» (۵)

۳. صبان می‌گوید: «اخبار متواتره از نبی اکرم صلی الله علیه وآله رسیده بر خروج مهدی و اینکه از اهل بیت اوست و زمین را از عدل و داد پر می‌کند.» (۶)

۴. ابن حجر می‌نویسد: «ابو الحسین ابری می‌گوید: روایات متواتره به خاطر کثرت راویها از [محمد] مصطفی‌صلی الله علیه وآله بر قیام او (مهدی) رسیده است و اینکه او از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله است... و زمین را پر از عدل و داد می‌کند و عیسی‌علیه السلام با او خروج می‌کند و مهدی‌علیه السلام را بر قتل دجال در سرزمین فلسطین مساعدت می‌کند و اینکه او (مهدی) امام این امت می‌شود، در حالی که عیسی‌علیه السلام پشت سر او نماز می‌گذارد.» (۷)

۵. زینی دحلان می‌گوید: «روایاتی که درباره ظهور مهدی آمده، فراوان و متواتر هستند. در بین آنها روایات صحیح، حسن و ضعیف وجود دارد؛ منتها ضعیف‌های آن بیشتر است، لکن به خاطر فراوانی این روایات و زیاد بودن راویهای آن، برخی با برخی دیگر تقویت می‌شوند تا آنجا که انسان قطع پیدا می‌کند، لکن آنچه به آن یقین حاصل می‌شود این است که او حتماً ظهور می‌کند و از فرزندان فاطمه است و اینکه زمین را پر از عدل و داد می‌کند... و اما مشخص کردن ظهور او به سال

معین درست نیست؛ چرا که این غیبی است که جز خداوند آن را نمی داند و نصی از شارع برای تحدید این امر نرسیده است.» (۸)

۶. ملا علی متقی می‌گوید: «فتاوی چهار نفر از علمای مذاهب چهارگانه، یعنی: شیخ ابن حجر شافعی، نویسنده کتاب «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر» و ابو سرور احمد بن ضیاء حنفی و محمد بن محمد مالکی و یحیی بن محمد مالکی درباره مهدی علیه السلام این است که: ظهور مهدی درست است؛ چرا که احادیث صحیحه در این باره و صفات او و نشانه‌های قیامش و ظهور فتنه‌هایی چون خروج سفیانی و فرو رفتن او و غیر آن، وارد شده است. و ابن حجر تصریح کرده است به تواتر این روایات و اینکه او از اهل بیت [پیامبر] است و شرق و غرب زمین را مالک می‌شود و زمین را پر از عدل می‌کند و اینکه عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می‌گذارد و اینکه او سفیانی را به قتل می‌رساند و لشکر او در «بیدا» بین مکه و مدینه به زمین فرو می‌رود.» (۹)

۷. شیخ محمد جزری می‌گوید: «از علی بن ابی طالب علیهما السلام نقل شده است که او از قول پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از ما اهل بیت است و خداوند امر او را یک شبه اصلاح می‌کند...» بعد جزری می‌گوید: «احادیث [مربوط به] مهدی و اینکه او در آخر الزمان می‌آید و اینکه او از اهل بیت [پیامبر] از فرزندان فاطمه علیها السلام می‌باشد، در نزد ما [اهل سنت] صحیح است و به راستی اسم او اسم نبی صلی الله علیه و آله و اسم پدرش اسم پدر پیامبر صلی الله علیه و آله است. و صحیح‌تر این است که او از نسل حسین بن علی است؛ به خاطر تصریح امیر مؤمنان بر این مسئله آنجا که نظر کرد به فرزندش حسین و فرمود: این فرزند من آقا است؛ چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود و در آینده مردی از نسل او قیام می‌کند که همنام شما خواهد بود...» (۱۰)

۸. ابن خلدون می‌گوید: «بدان که مشهور بین تمام مسلمین در تمام اعصار این بوده که حتماً در آخر الزمان مردی از اهل بیت [پیامبر] ظهور می‌کند که دین را تأیید و عدل را ظاهر می‌سازد، در حالی که مسلمین او را پیروی کرده، بر ممالک اسلامی مسلط می‌گردد و نام او مهدی می‌باشد...» (۱۱)

و عده‌ای دیگر از محققان و محدثان اهل سنت نیز شبیه مطالب مذکور را گفته‌اند. (۱۲)

نیازی به توضیح نیست که تمامی سخنان پیش گفته به خوبی می‌رساند که روایات مربوط به امام مهدی علیه السلام تواتر و قطعیت دارند.

نقاط مشترك شیعه و اهل سنت در مهدویت

بیان تمام مطالبی که درباره حضرت مهدی علیه السلام در روایات اهل سنت آمده، از حوصله يك مقاله خارج است و لذا آنچه در این بخش مطرح می‌شود، نگاهی اجمالی و سریع است به روایات اهل سنت و بیان مطالبی درباره مهدویت که با دیدگاه شیعه هم‌خوانی و اشتراك دارد؛ هر چند اعتراف داریم که موارد اختلافی نیز بین دو فرقه وجود دارد که باید جداگانه مطرح و بیان گردد. بنابراین، در این بخش فقط به برخی موارد مشترك اشاره می‌شود:

بخش اول: نسبت و شمائل حضرت مهدی علیه السلام

در روایتی که از جزری نقل کردیم، به مطالب ذیل اشاره شده است:

۱. مهدی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛
۲. مهدی از فرزندان فاطمه و علی علیهما السلام از نسل امام حسین علیه السلام است؛
۳. نام او نام پیامبر صلی الله علیه و آله و کنیه او نیز کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ (۱۳)
- (همین مطالب در منابع شیعه نیز آمده است.) (۱۴)
۴. شباهت مهدی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله؛ چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي... شَمَائِلُهُ شَمَائِلِي؛ (۱۵) قائم از فرزندان من است... شمائل او همانند شمائل من است.»
۵. چهره نورانی، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي... كَأَنَّ وَجْهَهُ كَوَكَبٍ ذُرِّيٌّ؛ (۱۶) مهدی از فرزندان من می‌باشد... چهره اش همانند ستاره ای درخشان است.»
۶. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که «بِخَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ؛ (۱۷) بر گونه راست آن حضرت خالی است.» و یا فرمود: «فِي خَدِّهِ خَالٌ أَسْوَدٌ؛ (۱۸) بر گونه اش خال سیاهی است.»

بخش دوم: ویژگیها و شرائط ظهور

در این بخش نیز مشترکات فراوانی وجود دارد که برخی از آنها از این قرار است:

۱. حتمی بودن ظهور

ترمذی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي إِسْمُهُ إِسْمِي؛ (۱۹) دنیا به پایان نخواهد آمد تا آنکه مردی از اهل بیت من که هم نام من است، حکمران شود.»

۲. محل ظهور (مکه)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است که: «فَيَأْتِيهِ عَصَابُ الْعِرَاقِ وَ أْبْدَالُ الشَّامِ فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ؛ (۲۰) دسته‌هایی از عراق و بزرگانی از شام به سوی او (مهدی) می‌آیند و با او میان رکن و مقام بیعت می‌کنند.»

۳. زمینه‌های اجتماعی

يك. ناامیدی مردم

ابن ابی شیبه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده که حضرت فرمود: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي عِنْدَ انْقِطَاعِ مِنَ الزَّمَانِ...؛ (۲۱) مردی از خاندان من ظهور خواهد کرد، آن هنگام که [مردم] از زمان گسسته باشند.» (و این کنایه از ناامیدی است.)

و امام باقر علیه السلام نیز فرمود: «قیام و ظهور مهدی علیه السلام به هنگام ناامیدی از گشایش در کارها و فرج می‌باشد.» (۲۲)

دو. فراگیری ستم

ابی داود از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین نقل می‌کند: «اگر از عمر دنیا جز يك روز باقی نمانده باشد، خداوند یکی از اهل بیت مرا خواهد فرستاد که: «يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ جَوْرًا؛ (۲۳) تا آن (زمین) را پر از عدالت کند، آن گونه که از ستم پر شده بود.» (۲۴)

سه. نداشتن پناهگاه

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «بَلَاءٌ يُصِيبُ هَذِهِ الْأُمَّةَ حَتَّى لَا يَجِدُ الرَّجُلُ مَلْجَأً يَلْجَأُ إِلَيْهِ مِنَ الظُّلْمِ فَيَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ عَثْرَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي...»؛ (۲۵) بلایی دامن گیر این امت خواهد شد که انسان پناهگاهی نمی‌یابد که از [شر] این ظلم بدان پناه آورد. پس خداوند [در این هنگام] مردی از خاندان من را برمی‌انگیزد....»

چهار. پیدایش فتنه‌ها و هرج و مرج

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله چنین روایت شده است: «... مهدی این امت، از نسل حسین است. آن هنگام که دنیا گرفتار هرج و مرج و فتنه‌های فراوان گردید و راهها بسته شد و گروهی بر گروه دیگر یورش بردند که نه بزرگ بر کوچک ترحم کند و نه کوچک احترام بزرگ تر را نگه دارد، خداوند در این هنگام، کسی را می‌فرستد که دژهای گمراهی را بگشاید.» (۲۶)

بخش سوم: نشانه‌های قیام

در منابع شیعی روایات زیادی داریم مبنی بر اینکه علامت حتمی قیام پنج تا است. عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «قبل از قیام قائم پنج علامت حتمی واقع خواهد شد: خروج یمانی، خروج سفیانی، شنیده شدن ندای آسمانی، کشته شدن نفس زکیه، و فرو رفتن لشکری در صحرا (بین مکه و مدینه).» (۲۷)

غالب این نشانه‌ها در منابع اهل سنت نیز آمده است که عبارت است از:

الف. خروج سفیانی

خروج سفیانی از نشانه‌هایی است که در منابع فریقین آمده است. سفیانی [عثمان بن عنبسه] در منطقه شام خروج می‌کند و گروه زیادی را [با تظاهر به دینداری] می‌فریبد و به گرد خود می‌آورد و بخش گسترده‌ای از سرزمینهای اسلامی را به تصرف خویش در می‌آورد و بر مناطقی از جمله شام و فلسطین (حمس، اردن، قنسرین) سیطره می‌یابد. وی آن گاه که از ظهور مهدی علیه السلام با خبر می‌گردد، سپاه عظیمی را برای جنگ با وی گسیل می‌دارد و در منطقه «بیدا» بین مکه و مدینه با نیروهای امام برخورد می‌کند. به امر خداوند، همه لشکریان وی، به جز چند نفر (در منابع شیعی يك نفر) در زمین فرو می‌روند و هلاک می‌شوند. (۲۸)

ب. فرو رفتن لشکر سفیانی در بیدا

واژه خسف که در برخی روایات آمده، به معنای پنهان شدن و فرورفتن است و بیدا نام سرزمینی است بین مکه و مدینه و منظور از این نشانه (چنان که در روایت پیش گفته از کنزالعمال اشاره شد)، این است که سفیانی با لشکری عظیم به قصد جنگ با مهدی علیه السلام عازم مکه می‌شود و در بین مکه و مدینه در محلی به نام «بیدا» به گونه‌ای معجزه آسا و با ندای آسمانی یا چیزی شبیه آن در زمین فرو می‌روند. (۲۹)

ج. ندای آسمانی

منظور از آن صدایی است که به هنگام ظهور امام مهدی علیه السلام شنیده می‌شود و همه مردم آن را می‌شنوند و محتوای آن نیز دعوت به حق و حمایت و بیعت با امام مهدی علیه السلام است. این مضمون نیز در منابع فریقین آمده است. (۳۰)

د. قتل نفس زکیه

کشته شدن «نفس زکیه» که به معنای فردی بی گناه است و یا «سید حسنی» از دیگر نشانه‌های ظهور است که در روایات اهل سنت آمده است. (۳۱) و در روایات شیعه به صورت مفصل کیفیت کشته شدن او بیان شده است. (۳۲)

ه. به اهتزاز در آمدن پرچمهای سیاه از خراسان

احمد حنبل از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که آن حضرت فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّايَاتِ السُّودِ قَدْ جَاءَتْ مِنْ قِبَلِ خُرَاسَانَ فَأْتُوهَا فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيِّ؛ (۳۳) هنگامی که پرچمهای سیاه را دیدید که از جانب خراسان می‌آیند، به آنان ملحق شوید؛ چون خلیفه خداوند، مهدی، در میان آنان می‌باشد.»

البته در روایات شیعه آمده که این سپاه به مهدی علیه السلام ملحق می‌شود؛ چنان که امام باقر علیه السلام فرمود: «بیرقهای سیاهی از خراسان بیرون می‌آیند و به جانب کوفه خواهند رفت. پس چون مهدی ظاهر شود، آنان وی را به بیعت دعوت می‌کنند.» (۳۴)

و. نماز خواندن عیسی علیه السلام پشت سر مهدی علیه السلام

از مسلمات بین همه مسلمین این است که حضرت عیسی علیه

السلام در آخر الزمان بر می‌گردد و بر امام مسلمین مهدی موعود علیه السلام اقتدا می‌کند. این مطلب در موارد مختلفی مطرح شده است. (۳۵)

شافعی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که آن حضرت فرمود: «يَلْتَفِتُ الْمَهْدِيُّ وَقَدْ نَزَلَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ... فَيُصَلِّي عَيْسَى خَلْفَ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِي؛ (۳۶) مهدی روی آورد، در حالی که عیسی بن مریم فرود آمده است... پس عیسی پشت سر فردی از فرزندان من نماز می‌خواند.»

این مضمون در بخش تأیید سند روایات مهدویت از دیدگاه راویان اهل سنت بارها نقل گردیده و در روایات شیعه نیز فراوان این مطلب نقل شده است. (۳۷)

بخش چهارم: ویژگیهای حکومت حضرت مهدی علیه السلام

در این بخش نیز در کلیات مسئله روایات فریقین اتفاق دارند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و نزول برکات

ابو نعیم از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که آن حضرت فرمود: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ يَعْمَلُ بِسُنَّتِي وَ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْبَرَكَاتَ مِنَ السَّمَاءِ؛ (۳۸) مردی از اهل بیت من قیام می‌کند و طبق سنت من رفتار می‌کند و خداوند [نیز] برکت را از آسمان نازل می‌کند.»

همین مضمون به عبارتهای مختلف در روایات شیعه آمده است؛ گاهی وارد شده: «سُنَّتُهُ سُنَّتِي...» (۳۹) و گاه آمده: «... كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ...» (۴۰) و یا: «وَ يُخَيِّي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ.» (۴۱)

۲. عدالت جهانی

عبدالله بن عمرو از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که آن حضرت دست علی علیه السلام را گرفته، فرمود: «سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ هَذَا فَتَى يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا...؛ (۴۲) به زودی از نسل این، جوانی ظهور خواهد کرد که زمین را پر از عدل و داد می‌کند.» و همین طور صنعانی، (۴۳) نعیم بن حماد (۴۴) و احمد بن حنبل (۴۵) روایاتی که گویای عدالت گسترده حضرت مهدی علیه السلام است، نقل کرده اند و در منابع شیعه این مطلب فراوان مطرح شده است. (۴۶)

۳. رفاه و آسایش عمومی

ابن ابی شیبه از رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین روایت کرده: «يَكُونُ فِي أُمَّتِي الْمَهْدِيُّ... تَعِيشُ فِي زَمَانِهِ عَيْشاً لَمْ تَعِشْهُ قَبْلَ ذَلِكَ» (۴۷) در بین امت من مهدی خواهد بود... در آن زمان مردم زندگی [و آسایشی] دارند که هرگز قبل از آن چنان زندگی نداشته اند.»

زندگی‌ای که در آن، رفاه عمومی، امنیت همه جانبه و عدالت گسترده وجود دارد. این مضمون در منابع شیعه نیز آمده است. (۴۸) عبارتهای دیگر نیز آمده، مانند: «لَا تَرَى مُحْتَاجاً؛ (۴۹) نیازمندی دیده نمی‌شود.» و یا: «خرابی نمی‌ماند، مگر (۵۰) اینکه آباد می‌شود.»

۴. احساس بی‌نیازی در میان مردم

احمد بن حنبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده: «أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ... وَ يَمْلَأُ اللَّهُ قُلُوبَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ غِنَى...؛ (۵۱) بشارت می‌دهم شما را به [آمدن] مهدی... و خداوند [به برکت وجود مهدی] دل‌های امت محمد صلی الله علیه و آله را از بی‌نیازی پر کند.» یعنی همه احساس غنا و ثروتمندی و بی‌نیازی می‌کنند و حرص و ولع از میان مردم رخت بر می‌بندد.

و در منابع شیعه هم می‌خوانیم: «زمانی که حضرت مهدی علیه السلام قیام کند، خداوند غنا و بی‌نیازی را در دل بندگان می‌نهد.» (۵۲)

بخش پنجم: حکومت جهانی

فراگیر شدن حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام و جهانی شدن دین اسلام به عنوان برترین دین از مطالبی است که روایات فریقین بر آن اتفاق دارند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ... فَيَبْدُخُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ...؛ (۵۳) اگر از دنیا به جز یک روز باقی نماند، خداوند آن قدر آن روز را طولانی می‌کند تا فرزندم مهدی در آن روز خروج کند... پس سلطنت او به شرق و غرب [عالم] می‌رسد.»

و همچنین فرمود: «لَنْ تَذْهَبَ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الدُّنْيَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي...؛ (۵۴) دنیا به پایان نخواهد آمد تا آنکه

مردی از اهل بیت من... حکمران دنیا شود.»

همین مضمون در روایات شیعه نیز آمده است، (۵۵) از جمله امام رضا علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده است که خداوند در شب معراج در بخشی از سخنان طولانی فرمود: «و به درستی زمین را به وسیله آخرین آنها (ائمه معصومین علیهم السلام) از دشمنانم پاک خواهم ساخت و گستره زمین را در فرمانروایی او قرار خواهم داد.» (۵۶)

• باورق

(۱) قابل ذکر است که کتابهای متعددی درباره کتابهای اهل سنت و روایات آنها درباره حضرت مهدی توسط محققان شیعه نوشته شده است که برخی از آنها به قرار ذیل است.

۱. «المهدی» سید صدرالدین الصدر، متوفای ۱۳۷۳ که روایات اهل سنت را درباره حضرت مهدی علیه السلام گردآوری کرده است.

۲. «الامام المهدی عند اهل السنة»، شیخ مهدی فقیه ایمانی اصفهانی از معاصرین.

۳. «منتخب الاثر»، شیخ لطف الله صافی که روایات فریقین را جمع آوری کرده است.

۴. «من هو المهدی» از ابوطالب تجلیل تبریزی که روایات شیعه و سنی را درباره مهدی علیه السلام گرد آورده است.

۵. «احادیث المهدی من مسند احمد بن حنبل»، سید محمد جواد حسینی جلالی، چاپ جامعه مدرسین.

۶. «المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة و الشيعة»، نجم الدین عسکری.

(۲) ر. ک: البیان فی اخبار صاحب الزمان، مقدمه کتاب؛ من هو المهدی، ابوطالب تجلیل تبریزی، قم، جامعه مدرسین،

١٤٠٩، صص ٦٢ ٦٨؛ منتخب الاثر، صافی گلپایگانی.

(٣) در این بخش، علاوه بر کتابهای پیش گفته، از موضوع امامت و مهدویت، استاد اکبر نژاد، صص ٧ ١٩ بهره زیادی برده ایم.

(٤) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، بیروت، دار الفکر، ١٣٧٣ هـ. ق، ج ٢، ص ٥٣٥.

(٥) حاشیه صحیح الترمذی، شیخ عبد الحق، چاپ دهلی، ١٣٤٢ هـ. ق، ج ٢، ص ٤٦.

(٦) اسعاف الراغبین، صبان، چاپ مصر، ١٣١٢، باب ٢، ص ١٤٠.

(٧) الصواعق المحرقة، ابن حجر، المطبعة المیمنة بمصر، ص ٩٩.

(٨) الفتوحات الاسلامیة، السید احمد بن السید زینی دحلان مفتی الشافعی، چاپ مصر، ١٣٢٣، ج ٢، ص ٢١١.

(٩) البرهان فی علامات آخر الزمان، ملا علی متقی، باب ١٣، به نقل از الاربعون حدیثاً، هادی نجفی، قم، نشر الذریعة، چاپ اول، ١٤١١ هـ. ق، ص ٢٣.

(١٠) اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، شیخ محمد جزری دمشقی شافعی، با تعلیقه محمد باقر محمودی، بیروت، ١٤٠٣، صص ١٦٣ ١٦٨.

(١١) مقدمه ابن خلدون، مصر، المطبعة الازهریة، ١٣٤٨، ص ٢٦٠.

(١٢) ر. ک: نور الابصار، شبلنجی، مصر، ١٣١٢، ص ١٥٥؛ سبائك الذهب، سویدی، ص ٧٨؛ البیان فی اخبار صاحب الزمان، کنجی شافعی، ص ١٢٤.

(١٣) اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، صص ١٦٣ ١٦٨؛ عقد الدرر، باب ٢، ص ٥٦؛ رسائل عشر، سیوطی، ص ٢١٩.

(١٤) نکت الاعتقادیة، قم، کنگره شیخ مفید، ص ٤٤؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ج ١، ص ٢٨٦.

(١٥) الکامل فی التاریخ، خطیب بغدادی، بیروت دار الکتب

العلمية، چاپ اول، ج ۹، ص ۴۷۱، شماره ۱۵۰۱؛ ر. ك: ك مال الدين، ج ۲، ص ۴۱۵، ح ۶.

(۱۶) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۵۶۵؛ البيان فى اخبار صاحب الزمان، باب ۷، ح ۵۰؛ كمال الدين، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۲۳.

(۱۷) الخرائج، راوندى، قم، مؤسسه امام مهدي، ص ۹۵۸.

(۱۸) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۵۶۵.

(۱۹) سنن ترمذى، ح ۲۲۳۰؛ الكافى، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۲.

(۲۰) الفتن، نعيم بن حماد، بخش چهارم، ص ۲۴۲، ح ۹۵۰؛ ر. ك: غيبت، نعمانى، ص ۳۱۵، ح ۹.

(۲۱) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۶۱۱، ح ۱۲۳۹۴.

(۲۲) غيبت، نعمانى، ص ۲۵۴، ح ۱۲.

(۲۳) اين عبارت در منابع شيعيان و اهل سنت به قدرى فراوان نقل شده است كه در حد تواتر و قطع مى‌باشد.

(۲۴) سنن ابى داود، ح ۴۲۸۲؛ الكافى، ج ۱، ص ۵۲۶، ح ۱ و ص ۳۳۸، ح ۷.

(۲۵) المصنف، صنعانى، ج ۱۱، ح ۲۰۷۷۰؛ الكافى، ج ۸، ص ۲۶۳، ح ۳۷۹.

(۲۶) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۴۰۳ و مشابه آن ر. ك: غيبت، نعمانى، ص ۲۷۹، ح ۵؛ همچنين ر. ك: بحارالانوار، محمد باقر مجلسى، المكتبة الاسلاميه، تهران، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۵۱، ص ۲۱۷.

(۲۷) بحارالانوار، محمد باقر مجلسى، ج ۵۲، ص ۲۰۴.

(۲۸) كنز العمال، متقى هندی، ج ۱۴، ح ۳۸۶۹۷ و ۳۸۶۹۸؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵؛ غيبت، نعمانى، ص ۲۶، ح ۲۵۷.

(۲۹) كنز العمال؛ تفسير عياشى، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ج ۱، ص ۲۴۴؛ المصنف، صنعانى، ج ۱۱، ح ۲۰۷۶۹؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.

(۳۰) الفتن، نعيم بن حماد، ص ۲۳۶، ح ۹۳۱؛ غيبت، نعمانى،

- ص ٣٠١، ح ١١: منتخب الاثر، صص ٤٥٠ ٤٥٥.
- (٣١) كتاب الفتن، ص ٦٧٩، ح ١٩٩: المصنف، ابن ابي شيبة، ح ٨.
- (٣٢) بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٣٠٧: غيبت، نعماني، ص ٢٦٤، ح ٢٦.
- (٣٣) مسند، احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٢٧٧.
- (٣٤) بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٢١٧: غيبت، نعماني، ص ٢٥١، ح ٨.
- (٣٥) ر. ك: منتخب الاثر، لطف الله صافي، فصل هفتم، باب هشتم.
- (٣٦) عقد الدرر، مقدسي شافعي، ص ٢٩٢.
- (٣٧) ر. ك: منتخب الاثر، همان: الكافي، ج ٨، ص ٥٠، ح ١٠.
- (٣٨) عقد الدرر، مقدسي شافعي، باب ١، ص ٤١.
- (٣٩) بحار الانوار، ج ٥١، ص ٧٢، ح ١٩.
- (٤٠) غيبت، نعماني، مؤسسة الاعلمي، ص ٢٣٢، ح ١٧.
- (٤١) نهج البلاغه، فيض، خطبه ١٣٨.
- (٤٢) رسائل عشر، سيوطي، ص ١٩.
- (٤٣) المصنف، ج ١١، ح ٢٠٧٧٠ و ٢٠٧٧٦.
- (٤٤) الفتن، ح ٩٨٥ و ٩٨٦.
- (٤٥) مسند، احمد بن حنبل، ج ٣، ص ٢٧ و ١٧.
- (٤٦) كمال الدين، ج ١، ص ٣٠٤: كشف الغمة، اربلي، بيروت، دار الاضواء، ج ٣، ص ٣٢٨.
- (٤٧) المصنف، ابن ابي شيبة، ج ٧، ح ١٩٤٨٤.
- (٤٨) بحار الانوار، ج ٥١، ص ٧٨.
- (٤٩) همان، ج ٥٢، ص ٢٩٠، ح ٢١٢.

۵۰) منهج البراعة، خوئی، بنیاد فرهنگي امام مهدي عليه السلام، ج ۸، ص ۳۵۳.

۵۱) مسند، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۷.

۵۲) الملاحم و الفتنة، سيد ابن طاووس، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ص ۶۴.

۵۳) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۲، ج ۵۶۲.

۵۴) عقد الدرر، مقدسي شافعي، باب دوم، ص ۵۴؛ ر. ك: سنن ترمذي، ج ۲۲۳۰.

۵۵) الكافي، ج ۱، ص ۳۹۸، ج ۲؛ تفسير عياشي، ج ۲، ص ۹۳، ج ۵۲.

۵۶) عيون اخبار الرضا، شيخ صدوق، كتابفروشي طوس، ج ۱، ص ۲۶۲، ج ۲۲؛ ر. ك: الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲، ج ۹۱.

محوریت آیات و روایات در تبليغ (۳)

اشاره

در دو شماره پيشين مطالبی را در مورد «اهمیت و چرایی» محوریت آیات و روایات و «چگونگی تحقیق و پژوهش» در آنها، که فصل اول راهکارهای عملی بیان آیات و روایات بود، مطرح کردیم. در این قسمت می‌خواهیم فصل دوم را با عنوان «زمینه سازی» بیان کنیم.

چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، برای روشن‌تر شدن مباحث، کلاس را به عنوان يك فضای تبليغ در نظر گرفته‌ایم و مباحث را بر آن منطبق ساخته‌ایم.

زمینه‌سازی

از آنجا که در محتواهای دینی، دو بُعد عاطفه و عقل ملحوظ است، شما باید پس از شناخت مخاطب و انتخاب موضوع مناسب، با شیوه‌های جذاب خود، مخاطب را از لحاظ روحی و ذهنی برای دریافت مطالب ارزشی آماده کنید.

آمادگی عقلی و قلبی مخاطب برای پذیرش آیات و روایات و

مطالب دینی را «زمینه سازی» نام نهاده ایم.

آمادگی ذهنی

دانستن اینکه ذهن مخاطب در چه فضایی سیر می‌کند و باورها و اعتقادات او چیست و چگونه می‌توان به داده‌های ذهنی او جهت داد، شما را در انتخاب موضوع و القای مطالب یاری می‌کند؛ بدین منظور می‌توانید کلاس را با سؤالاتی آغاز کنید که جواب آنها، گویای ذهنیت مخاطب باشد. البته راه‌های دیگری برای تخلیه ذهنی مخاطب وجود دارد که پرداختن به آن خارج از وظیفه این نوشتار است.

آمادگی روحی

شما با شناخت روحی از مخاطب خود، می‌توانید مطالبتان را در قالبی زیبا و سازگار، به او منتقل کنید و او را برای دریافت و عمل به فرامین الهی آماده سازید. به عبارت دیگر تا مخاطب از حیث روحی آمادگی پیدا نکند و سخنانتان بر دل او ننشیند، به توصیه‌های شما عمل نمی‌کند. در برخی مواقع اگر آمادگی روحی مخاطب لحاظ نشود، گفته‌های شما در رفتارش اثر معکوس خواهد داشت. لبخند زدن، احترام کردن، با محبت بودن، اجازه تکلم به مخاطب دادن، مشورت با وی، بازی با او، اردو رفتن، تواضع حقیقی، صداقت گفتاری و عملی، تقوی و خلوص نیت، تواناییهای ورزشی و هنری مربی و... عواملی است که در ایجاد ارتباط عاطفی و آمادگی روحی مخاطب بسیار مؤثر است.

ایجاد زمینه

هر چه بیشتر انگیزه مخاطب را برای شنیدن آیه و روایت افزایش دهید، بهتر زمینه سازی کرده اید. برخی راه‌های ایجاد زمینه جهت بیان کلام نورانی قرآن و روایات از این قرار است:

۱. سؤال
۲. بیان مشکل
۳. بیان يك واقعه آموزنده
۴. یافته‌های علمی
۵. بیان مضرات یا فواید يك كار

۱. سؤال

اکثر راهکارهای زمینه سازی برای طرح آیات و روایات، به گونه‌ای، سؤالی را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کنند؛ حال گاهی در قالب پرسش و معما به طور مستقیم است یا در قالب داستان یا خاطره و... به صورت غیر مستقیم.

سؤالاتی را در مورد موضوعی می‌پرسید یا به مخاطبین اجازه می‌دهید در مورد موضوع خاصی سؤال کنند؛ سپس وقتی مخاطب در پی جواب، ذهنش را به هر سو روانه ساخت، آیات و روایات مورد نظر را مطرح می‌کنید.

اگر زمینه سازی را با روش سؤال انجام می‌دهید، مواظب باشید با طرح سؤال، شبهه‌ای در ذهن مخاطب ایجاد نشود، بدین منظور بهتر است موضوع انتخابی شما در مورد عقاید، کلام، فلسفه و... که شبهه انگیز است، نباشد؛ بلکه با این روش می‌توانید از آداب معاشرت اسلامی، اخلاق و موضوعات مطابق با فطرت استفاده کنید؛ مثل عدالت و ظلم، دوستیهای خوب و بد، احترام به پدر و مادر، و... و...

۲. بیان يك مشكل

نوجوانان، جوانان و عموم مردم، مشکلات زیادی را در زندگی خود احساس می‌کنند که شاید راه حل دینی آن را ندانند. می‌توانید مشکلی را خوب و جذاب مطرح کنید؛ سپس پاسخ را از زبان قرآن و روایات بیان نمایید.

نمونه

به مخاطبان خود می‌گویید: «شاید احساس کنید که پدر و مادرتون شما رو درك نمی‌کنن؛ به حرفتون گوش نمی‌دن؛ شما رو پیش دیگران تحقیر می‌کنن؛ هنوز خیال می‌کنن شما بچه اید و...»

اگر امکان داشت به صورت شفاهی و کتبی، درد دل مخاطب را بشنوید؛ وقتی متربّیان مشکل را خوب حس کردند، می‌توانید این چنین ادامه دهید:

«این مشکل رو حدود ۹۰٪ از نوجوونا حس می‌کنن و همه فکر می‌کنن تنها اونا هستن که دچار چنین مشکلی شدن. برای حل این مشکل نظرتون بگید یا بنویسید.»

وقتی همه توانستند مطالبشان را بگویند، خود، راه حل مشکل را بیان کنید:

«اولاً فرا موش نکذید که درك، تجربه و گاهی علم پدر و مادرا بسیار بیشتر از شماست و حالا حالاها باید عمر کنید تا مثل اونا تجربه کسب کنید.»

ثانیاً شما چقدر پدر و مادرتون دوست دارید؟ شاید شما

علاقه تون نسبت به اونا کم و زیاد بشه؛ اما اونا همیشه شما رو بسیار دوست دارن. مطمئن باشید، بیشتر از اینکه شما اونا رو دوست داشته باشید، اونا به شما علاقه مندند. بسیاری از سختگیریا و حتی اهانتا و تنبیهای اونا به خاطر محبتی که به شما دارن. و گرنه لازم نبود خودشون واسه تربیت و رشد شما این قدر به زحمت بیاندازن و به هنگام خطرات اخلاقی و تربیتی ناراحت کنن، عصبانی بشن و مدام از شما حرص بخورن. وجود همین محبتا باعث می شه که کوچکتین بی حرمتی و اهانت از طرف فرزند، اونا رو بسیار ناراحت کنه و برنجونه؛ به همین خاطر کمترین اهانت به پدر و مادر روا نیست؛ هر چند که شما بر حق باشید.

قرآن می‌فرماد:

«فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ (۱)
 «به پدر و مادر کوچکتین کلمه آزار دهنده ای را نگو و آنها را نرنجان و [همیشه] با ایشان کریمانه سخن بگو.»
 اطاعت این امر قرآنی تا جایی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ أَضَجْرَاكَ فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا إِنْ ضَرَبَاكَ قَالَ وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ (۲) اگر پدر یا مادرت تو را ناراحت کردند، به آنها اف نگو و آنها را اذیت نکن؛ [حتی] اگر تو را زدند، خداوند گفته است با ایشان کریمانه سخن بگو.»

امام صادق علیه السلام برای تأکید این امر می‌فرماید:
 «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا أَدْنَى مِنْ أَفٍّ لَنَهَى عَنْهُ وَ هُوَ مِنْ أَدْنَى الْعُقُوقِ»؛ (۳) اگر چیزی کم‌تر از کلمه اف وجود داشت، خداوند از آن نهی می‌کرد؛ [زیرا] گفتن اف کمترین بی احترامی است.»
 در ادامه حضرت می‌فرماید:

«وَ مِنْ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى وَالِدَيْهِ فَيَحِدُّ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا»؛ (۴) اینکه شخصی به پدر و مادرش خیره شود، بی احترامی محسوب می‌شود.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرماید:

«مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا»؛ (۵) کسی که پدر و مادرش را ناراحت کند، به آنها بی احترامی کرده است.»

اکثر انسانهایی که به جایی رسیدن و موفقیتای بزرگی رو به دست آوردن به خاطر احترام به پدر و مادرشون بوده؛ همینطور کسانی که موفق نشدن و شکست خوردن و به ذلت کشیده شدن، کسانی بودن که به پدر و مادرشون بی احترامی می‌کردن.

امام هادی علیه السلام می‌فرماید:

«الْعُقُوقُ يَعْقِبُ الْقِلَّةَ وَ يُوَدِّي إِلَى الدَّلَّةِ»؛ (۶) بی احترامی [به پدر و مادر]، تنگدستی را به دنبال خواهد داشت و انسان را به ذلت می‌کشاند.»

تازه این فقط عواقب این دنیا شونه و آخرت بدبختتر می‌شن.
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«لَا يَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ عَاقٌ؛ (۷) کسی که عاق والدین باشد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.»

علتش را امیر المؤمنین علیه السلام این گونه فرمودند:
«لَا تَعْصُوا الْوَالِدِينَ فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَا اللَّهِ وَ سَخَطُهُمَا سَخَطُ اللَّهِ؛ (۸) پدر و مادرتان را نافرمانی نکنید؛ زیرا رضایت آنها رضایت خداوند است و غضب و ناراحتی آنها نیز موجب خشم خداوند است.»

معلومه، کسی که خدا از دستش راضی نباشه به بهشت نمی‌ره.
اگه به حرف پدر و مادرتون حتی موقعی که مطابق میل تون نیست، گوش کنید، برکتهای زیادی رو تو زندگی تون می‌بینید؛ مگر وقتی که اونا به حرام امر کنن که اطاعت از حرفشون گناه داره.

امام رضا علیه السلام در نامه‌ای می‌نویسد: «بِرُّ الْوَالِدِينَ وَاجِبٌ وَ إِنْ كَانَا مُشْرِكِينَ وَ لَا طَاعَةَ لَهُمَا فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ؛ (۹) نیکی کردن به پدر و مادر واجب است حتی اگر مشرک باشند؛ اما در معصیت خداوند نباید از آنها اطاعت کرد.»
پدر و مادرتون به راحتی از دست بچه هاشون راضی می‌شن، تنهاییه نگاه با محبت، خستگی اونا رو از تن بیرون می‌کنه، به همین خاطر نبی مکرم اسلام می‌فرماید:
«نَظَرُ الْوَالِدِ إِلَى وَالِدِيهِ حُبًّا لَهُمَا عِبَادَةٌ؛ (۱۰) نگاه محبت آمیز فرزند به پدر و مادرش، عبادت است.»
حال اگه به پدر و مادرتون احترام کنید، در همین دنیا اثرش رو می‌بینید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
«بَرُّوا آبَاءَكُمْ يَبْرِكُمْ أَبْنَاءُكُمْ؛ (۱۱) به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما خوبی کنند.»
این مطلب رو هم فراموش نکنید که فعلاً نمی‌تونید پدر و مادرتون رو درک کنید؛ وقتی بزرگ شدید، ازدواج کردید و خودتون پدر یا مادر شدید، بهتر می‌تونید حالات و روحیات اونا رو درک کنید.»

۳. بیان يك واقعه آموزنده

مطرح کردن يك حادثه و واقعه‌ای که پیام تربیتی دارد، می‌تواند زمینه را برای بیان آیات و روایات فراهم کند.
اگر خاطرات یا داستانها واقعی و تاریخی باشند، بسیار میزان اثرگذاری را افزایش می‌دهند؛ چون نقل حقیقت برای مخاطب ملموستر است و بهتر می‌تواند با سخنان شما ارتباط برقرار کند.

نمونه

به مخاطبان خود می‌گوئید: «فرامرز به خاطر کنجکاوی و این‌که اگه آدم سیگار بکشه، چی می‌شه؟ تَه سیگار دوستش، اسکندر رو گرفته و چند پُک جانانه به اون می‌زنه. اسکندر: ایول... دَمِت گرم... تو بمیری حال کردم... تو هم دیگه قاطی آدما شدی...»

فرامرز: بابا... همینجوری کشیدم.

اون روز می‌گذره و فردا...

فرامرز، طبق معمول هر روز، اسکندر و یکی دو تا از بچه‌های شَرّ محلّه رو می‌بینه که کنار کوچه، نزدیکیای باشگاه سپیده، جمع شدن.

پس از سلام و احوال‌پرسی، اسکندر سیگاری رو تعارف می‌کنه.

فرامرز: نه خیلی ممنون...»

اسکندر: چی شده؟ بازم تیتیش مامانیت گُل کرده؟! تو که بزرگ شده بودی...»

فرامرز: آخه من...»

اسکندر: ... این تَن بمیره، ما رو پیش رفیق‌مون ضایع نکن...»

فرامرز: آخه...»

اسکندر: نترس بابا... با یه گل بهار همیشه...»

خلاصه... فرامرز تو رودربایستی گیر می‌کنه و سیگار رو می‌گیره و می‌کشه... و از اون روز به بعد، هر روز یه سیگار هدیه‌ای بود از اسکندر به فرامرز، تا اینکه پس از یک هفته سردرد، سرگیجه، بد خوابی و بد اخلاقی... تمام زندگیش رو به هم می‌ریزه.

آروم آروم، توی درساش ضعیف می‌شه، بعضی دوستان خوبش رو از دست می‌ده، پدر مادرش با حساسیت با او رفتار می‌کنن، دیگه کسی به او اطمینان نمی‌کنه، احترامش نمی‌کنن، آروم آروم عصبی‌تر، بد اخلاق‌تر می‌شه تا اینکه ترک تحصیل می‌کنه؛ به همین خاطر نئونست با کسی که می‌خواد، ازدواج کنه؛ یعنی تو ازدواج هم ناموفق می‌شه.

خلاصه... ترک تحصیل، بی‌محبّتی از دیگران به خاطر اخلاق بدش، همراهی و رفاقت با دوستان ناباب و بزه‌کار و از همه مهمتر نا رضایتی پدر و مادرش باعث می‌شه که به اعتیاد رو بیاره و در اوج جوانی ضعیف‌ترین، کم‌هوش‌ترین و زشت‌ترین جوان محلّه بشه.

بچه‌ها به نظر شما چی شد که فرامرز به این روز درآومد؟

تو روایات ما، در مورد بعضی گناهان اومده که گناه آروم آروم ایمان رو از بین می‌بره؛ مثل آتشی که چوب رو آروم آروم می‌سوزونه تا اینکه تموم چوب سوخته می‌شه.

از طرف دیگه امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «أَلَصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكَبَائِرِ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ تَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ؛ (۱۲) گناهان کوچک راهی است به گناهان کبیره؛ کسی که از خداوند به خاطر [گناه] کوچکش از او نترسد در مورد گناهان بزرگ هم نمی‌ترسد.» بدبختی فرامرز هم از یه سیگار که همینجوری کشیده بود، شروع شد.

یه علت مهم دیگه که این واقعه تلخ رو می‌سازه، وجود دوستان نابابه که زیاد در مورد اون شنیدید. امام علی علیه السلام بدی دوست ناباب رو این چنین توصیف می‌فرماید:

«إِحْتِزُّ مُجَالِسَةَ قَرِيبِ السُّوءِ فَإِنَّهُ يَهْدِكُ مُقَارِنَهُ وَ يَزِدِّي مُصَاحِبَهُ؛ (۱۳) از نشست و برخاست کردن با همنشین بد بپرهیز؛ زیرا او همدم [و دوستش] را به هلاکت و همراهش را به پستی می‌کشانند.»

در جای دیگه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «فَسَادُ الْأَخْلَاقِ يُمَعَاشِرَةَ السُّفَهَاءِ...؛ (۱۴) فساد اخلاق به خاطر همنشینی با انسانهای کم عقل است.» به نظر شما علت این بدبختی چیه؟ علت اصلی اینکه همنشینی و رفت و اومد با آدمای مذفی، اخلاق و رفتارمون از بین می‌بره، چیه؟

امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «إِعْلَمُوا... مُجَالِسَةَ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَاةٌ لِلْإِيمَانِ وَ مَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ؛ (۱۵) بدانید که ارتباط با اهل هوا و هوس، باعث فراموشی ایمان و حضور شیطان می‌گردد.» علتش اینه که ایمان از بین می‌ره و وقتی ایمان از بین رفت، یعنی هیچ مرزی برای آدم نیست و هیچ محدودیتی نداره و قطعاً در این حالت هوای نفس بر ما مسلط می‌شه و وقتی شیطون مسلط شد، یعنی آدم گرفتار بدبختی دنیا و آخرت می‌شه؛ مثل فرامرز.

دوست آدم خدلی در شخصیت انسان اثر می‌ذاره طوری که سلیمان پیامبر علیه السلام فرموده: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ يَصَاحِبُ فَإِنَّهَا يَعْزِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَانِهِ وَ يَنْسَبُ إِلَيَّ أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ؛ (۱۶) در مورد شخصی حکم نکنید تا اینکه بفهمید با چه کسی رفت و آمد می‌کند؛ زیرا انسان تنها با هم رفتارانش و همراهانش شناخته می‌شود و به اطرافیان و دوستانش منتسب است.»

یا پیامبر ما، محمد بن عبدالله، صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اخْتَبِرُوا النَّاسَ بِأَخْدَانِهِمْ؛ (۱۷) مردمان را با دوستانشان

امتحان کنید.»
خب، به نظر شما حالا باید چه کنیم؟ آیا با کسی دوست
نشیم؟ یا...»

امام علی علیه السلام می‌فرماید:
«صَلِّحُ الْأَخْلَاقِ بِمُتَنَافَسَةِ الْعُقَلَاءِ؛ (۱۸) اخلاق خوب با هم صحبتی
و هم نفسی با انسانهای عاقل صورت می‌پذیرد.»
پس با دوستی با آدمای عاقل، با ایمان، سخاوتمند، راستگو
و... که تو روایات بیان شده، می‌تونیم خودمون بهتر رشد
بدیم تا تو دنیا و آخرت به خوشی و لذت برسیم. ان شاء الله.»

۴. یافته‌های علمی

برخی تحقیقات علمی دانشمندان که با قرآن، روایات و
احکام فقهی مطابقت دارد را جذاب توضیح دهید؛ سپس آیه،
روایت یا حکم فقهی را بگویید.

نمونه اوّل

به مخاطبان خود بگویید: «از نظر علمی، خاک زمین دارای
ذرات ذره بینی مخصوصی است که آلودگیها را متلاشی می‌کند و
ما می‌بینیم که چطور در طبیعت حیواناتی مانند گربه، روی
مدفوع خود خاک می‌ریزند و بعضی دیگر منقار یا پوزه خود را
به خاک می‌مالند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرماید:
«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلْتُ لَكَ وَ لِأُمَّتِكَ الْأَرْضَ كُلَّهَا مَسْجِدًا وَ
تُرَابَهَا طَهُورًا؛ (۱۹) خداوند متعال فرمود: تمام زمین را
برای تو و امتت محل سجده و خاکش را پاک کننده قرار دادم.»
در فقه اسلامی برای تطهیر ظروفی که سگ با آن تماس گرفته
است، خاک مالی ظرف را نیز در نظر گرفته اند.

از نظر حفاظت محیط زیست، یکی از راههای مهم مبارزه با
آلودگیها و پاکسازی محیط زیست از زباله‌ها، استفاده از
زمین و خاک است. اگر زباله‌ها را در گودالها بریزند و با
خاک بپوشانند، این زباله‌ها پس از مدتی به کود تبدیل
می‌شود.» (۲۰)

نمونه دوم

«از نظر علمی، آفتاب غیر از اشعه نورانی و اشعه حرارتی
مادون قرمز، دارای اشعه دیگری به نام اشعه فوق بنفش است
که قدرت میکروب کشی فوق العاده‌ای دارد و در مدت کوتاهی
میکروبها را نابود می‌کند و مانند تیرهای تیزی است که با

سرعتِ برق بر تن میکروبهای موذی رفته، آنها را هر جا که باشند از پا در می‌آورد. (۲۱)
در اسلام، یکی از مطهرات، آفتاب است که موارد ذیل را پاک می‌کند:

۱. زمین؛
 ۲. ساختمانها و اشیایی که در ساختمان به کار رفته است؛ مثل درها، چوبها، میخها و...؛
 ۳. درختان، گیاهان، میوه‌های بر درخت و علفها؛ هر چند وقت چیدنشان رسیده باشد؛
 ۴. ظرفهای ثابت در زمین؛
 ۵. کشتی؛
 ۶. حصیر و بوریا.
- شرط پاک شدن اشیاء فوق با آفتاب چند چیز است:
عین نجاست برطرف شده باشد.
محل مورد نظر خیس باشد.
تنها با نور مستقیم خورشید، بدون گذر از شیشه و امثال آن خشک شود.» (۲۲)

نمونه سوم

«از نظر بهداشتی، گوشت خوک دارای پلیدی‌هایی است که چند نمونه از آن این گونه است:

۱. کِرم تنیاسلیوم که در معده از «کیدست» بیرون می‌آید و تولید بیماری می‌کند. این بیماری در کشورهای غیر اسلامی که گوشت خوک مصرف می‌کنند، بسیار شایع است.
۲. کِرم تریشین که دارای زاد و ولد بسیار است و گلبولهای سرخ را از بین می‌برد و شخص را دچار کم خونی و التهابات عضلانی می‌کند و به سوی مرگ می‌کشاند.

۳..... (۲۳)

خداوند در سوره بقره می‌فرماید:
«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ»؛ (۲۴)
«مسلماً خداوند مردار، خون و گوشت خوک را بر شما حرام گردانید.»

امام رضا علیه السلام در نامه‌ای که مسائل شرعی را پاسخ می‌دهند، در مورد خوک می‌نویسند:
«حَرَّمَ الْخَنزِيرَ لِأَنَّهُ مُشْوَةٌ... لِأَنَّ غِذَاءَهُ أَقْدَرُ الْأَقْدَارِ مَعَ عَدَلِ كَثِيرَةٍ»؛ (۲۵) خداوند [گوشت] خوک را حرام گردانید؛ به دلیل اینکه خوک زشت خلقت است...؛ زیرا خوراکش، کثیفترین کثافات به همراه بیماری‌های زیادی است.»

نمونه چهارم

«در مجله «کوسموس» آلمانی، دکتر «جرالد فنتسر» در مقاله‌ای تحت عنوان «اعلام خطر به سگ داران» چنین می‌نویسد: «سگ امراض بسیاری را به انسان منتقل می‌کند؛ از جمله بیماری‌های هاری، سل و کرم سگ که زندگی انسان را به خطر می‌افکند؛ چنانکه طبق آمار در اسکانداویا از هر ۴۳ نفر یک نفر، در استرالیا از هر ۳۹ نفر یک نفر، در هلند از هر ۱۰۰ نفر ۱۲ نفر بیماری کرم سگ را از سگ می‌گیرند.» سپس اضافه می‌کند:

«از جمله چیزهایی که باید نسبت به سگ مراعات کرد، بازی نکردن با سگان و دور نگاهداشتن کودکان و محل استراحت و بازی آنها از سگان و غذا ندادن در ظروفی است که اختصاص به مصرف انسانها دارد و به طور کلی سگها از آنچه به محل خوردنیها و نوشیدنیهای انسان مربوط می‌شود، دور نگاه داشته شوند.» (۲۶)

در فقه اسلامی همه اجزاء سگ و خوک، حتی مو و ناخن آنها نجس است. (۲۷)

فضل ابن العباس از امام صادق علیه السلام در مورد سگ سؤال می‌کند. ایشان می‌فرماید: «رَجَسُ نَجِسٌ؛ (۲۸) کثیف و نجس است.»

فواید این روش

این روش چند فایده دارد:

۱. مخاطب با یافته‌های علمی روز آشنا می‌شود و این امر برای مخاطب، خصوصاً نوجوانان، جذاب است.
 ۲. مخاطب با احکام و علوم دینی آشنا می‌شود.
 ۳. این مطلب به مخاطب القا می‌شود که مطالب اسلام با زندگی روزمره و همچنین با علوم تخصصی روز آمیخته است.
 ۴. به مرور، این مطلب در ذهن و جان مخاطب نهادینه می‌شود که سخن قرآن و ائمه اطهار بی حکمت نیست و هر کدام علت حکیمانه‌ای دارد که ممکن است دانشمندان پس از سالیان دراز با تحقیق و آزمایش به آن دست یابند.
 ۵. با تکرار چنین روشی مخاطب سعی می‌کند پس از شنیدن نکته علمی به دنبال گزاره دینی آن نیز باشد، یا وقتی حکم الهی را شنید به فکر و تأمل پیرامون حکمت و علت آن بپردازد.
 ۶. شخصیت مبلغ و مربی دین این چنین در اذهان شکل می‌گیرد که انسانهای مؤمن نیز باهوش، دانا، و آشنا به زمان هستند و از لحاظ شخصیت اجتماعی چیزی کم ندارند.
- سعی کنید همواره فواید ذکر شده را به مخاطب به صورت غیر مستقیم القا کنید؛ نه اینکه با صراحت بیان نمایید؛ مثلاً

اگر گفته شود: «ببینید قرآن سخنش از روی حکمت است» یا «دانشمندان پس از ۱۴ قرن تازه به این نتیجه رسیدند که...» یا «غزیران، شما باید با شنیدن هر مطلب علمی خوب به دنبال مطلب دینی آن نیز باشید و...»، میزان اثرگذاری را بسیار کاهش داده اید؛ زیرا بیشترین یادگیری‌هایی که در عمل انسان اثر می‌گذارد، مطالبی است که غیر مستقیم به او داده می‌شود.

این در حالی است که اگر همین روش صحیح را چندین بار انجام دهید؛ این القائات به طور غیر مستقیم در مخاطب نهادینه می‌شود.

۵. بیان مضرات یا فواید یک کار

با توجه به موضوعی که انتخاب کرده اید می‌توانید، مضرات یا فواید آن را بیان کنید؛ سپس آیه یا روایتی را به عنوان تکمله یا نتیجه بحث ذکر کنید؛ به گونه‌ای که مخاطب درباره آن موضوع، مهم‌ترین و اصلی‌ترین مطلب را، همان آیه یا روایت تلقی کند.

نمونه

به مخاطبان خود می‌گویید: «روانشناسان، حسی رو در انسان بسیار ارزشمند و مفید می‌دوند. اونا بر این حس فواید زیادی مترتب می‌کنن و می‌گن که با این حس آدم خیلی موفق می‌شه. وقتی روحيات اکثر انسانهای بزرگ تاریخ یا زمان خودشون رو مطالعه کردن، دیدن که خیلی از اونا این حس رو دارن و بدون شك چون اون حس را داشتن به پیروزی و موفقیت رسیدن. حتی بسیاری از دانشمندان، سیاستمداران، ورزشکاران و تاجران با این حس در حرفه خودشون پیروز شدن. گاهی وقتی تیمی می‌بازه می‌گن بازیشون بد نبوده؛ بلکه چون اون حس را نداشتن، باختن. همیشه قبل از کنکور، امتحانات، مسابقات یا انجام کارهای بزرگ، عده‌ای روانشناس با تکنیک‌هاشون سعی می‌کنن این حس رو در وجود آدم تقویت کنن تا درصد پیروزی زیاد بشه.

چون اهمیت زیادی داره برای به دست آوردن این حس، دانشمندان بسیاری، عمر خود را برای شناخت و تقویت اون صرف کردن و راه‌های زیادی پیشنهاد کردن و به این نتیجه رسیدن که باید شبانه روزی تمرین کرد تا این حس در رشته خاصی به دست بیاد و موفقیت آدم تضمین بشه.

اون حس، حس «اعتماد به نفس» که هر کی داشته باشه، درصد موفقیتش بسیار بیشتر می‌شه.

ما در اسلام چیزی به نام اعتماد به نفس نداریم؛ چون از

دیدگاه اسلام، انسان تنها وقتی موفق می‌شود که به خدا اعتماد کند نه به خودش و همیشه تو اسلام، تلاش و سعی به همراه توکل و اعتماد به خدا پیشنهاد شده.

درسته که در اسلام اعتماد به نفس نیست؛ اما دینمون حسی رو برامون داره که اثرش بسیار بیشتر از اعتماد به نفسی که روانشناسان می‌گن. مثلاً وقتی مأموران ساواک به خونه امام خمینی رحمه الله ریختند و می‌خواستند ایشون دستگیر کنن، مأمورها بسیار ترسیده بودند، اما امام خمینی خیلی عادی و بدون اضطراب به مأموری که از ترس می‌لرزید، می‌گه: چرا می‌ترسی؟

بعدها امام در يك سخنرانی می‌فرماد به والله آن شبی که به خانه من هجوم آوردن و دستگیرم کردن، نترسیدم.

خلاصه دانشمندان هنوز هم تویه سری حسها و اخلاقیاتی مثل اخلاق امام خمینی موندن و نمی‌دونن که بالاخره این چه حسی که شخص پیدا می‌کنه که این قدر شجاع، این قدر آرام و این قدر با اعتماد به نفس می‌شه.

یه نَمِه از این حس رو هم رزمنده‌ها داشتند که جونشون رو به راحتی فدا کردند؛ یعنی این حس اسلامی که دین تشیع داره، یه جوری آدم رو شجاع و بی باک می‌کنه که جونش به راحتی فدا می‌کنه.

تو قرآن و روایات، به این حس «اطمینان قلب» می‌گن. این حس بسیار لذت بخش رو خدا به انسانهای صالح عنایت می‌کنه و یکی از بهترین نعمتهای خداوند.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْأَبُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»؛ (۲۹) «اوست که آرامش و سکون را در قلبهای مؤمنین قرار داد تا ایمانشان را بیشتر کنند.»

این قدر این حس دینی مهمه و اثرگذاریش زیاده که حتی در جسم انسان نیز اثر می‌ذاره. امام باقرعلیه السلام می‌فرماد: «أَطْلُبُ رَاحَةَ الْبَدَنِ بِإِجْمَامِ الْقَلْبِ؛ (۳۰) راحتی بدن را با آرامش قلب به دست بیآور.»

به نظر شما آدم چه طوری می‌تونه این حس رو داشته باشه؟ طبیعتاً خود اسلام برای رسیدن به این حس لذت بخش، راه‌هایی رو داره. مهم‌ترین راهش رو قرآن این جوری می‌گه:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ (۳۱) «کسانی که ایمان آورده اند و قلبهایشان با نام خدا اطمینان پیدا کرده است، آگاه باشید که با یاد خدا دلها آرام می‌گیرد.»

ایمان به خدا باعث میشه انسان آرامشی پیدا کنه که از هیچ کس و هیچ چیز غیر از خدا واهمه نداشته باشه و در اوج سختیها، مشکلات، اضطرابها و مصیبتها، با یاد خدا يك نوع

آرامش قلبی پیدا کنه که تا حالا همه روانشناسان رو مدهوش خود کرده.

امام باقرعلیه السلام می‌فرماید:

«السَّكِينَةُ الْإِيمَانُ؛ (۳۲) آرامش [حقیقی] ، ایمان است.»

یعنی ایمانه که به آدم آرامش می‌ده.

ببینیم علی علیه السلام یکی دیگه از راه‌های اطمینان قلب

رو چی می‌فرماید:

«أَصْلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ؛ (۳۳) اساس قدرت قلب از

توکل به خداست.»

تنها با عمل و توکل به خدا می‌تونیم این آرامش و قدرت

قلب رو درک کنیم. پس کسی که تا به حال به خدا توکل

نداشته، نمی‌تونه بفهمه که چطوری می‌شه با توکل به خدا به

آرامش رسید.

امام صادق علیه السلام راه جالبی رو برای آرامش قلب

می‌فرماید:

«إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلَّجَلُ فِي الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ اطمَآنُ

وَ قَرَأَ؛ (۳۴) قلب در درون، متحرک [و مضطرب] است و حق را

می‌طلبد، هنگامی که حق را به دست آورد، اطمینان پیدا می‌کند

و قرار می‌گیرد.»

انسان فطرتاً حق‌پذیره؛ خصوصاً اگه نوجوون یا جوون باشه.

و همیشه دو ست‌داره حق را بفهمه و وقتی به حقیقت برسه

آرامشی تموم وجودش رو می‌گیره.

امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام

می‌فرماید: «وَقُوَّةُ بِالْيَقِينِ؛ (۳۵) قلبت را با یقین محکم [و

استوار] کن.»

رسیدن به حقیقت یکی از چیزهایی که یقین آورده. برای همین

هم باید منطقی فکر کرد تا به حقیقت رسید. اگه حرف یا عملت

رو منطقی بدونی، اطمینان و اعتماد خاصی پیدا می‌کنی که به

تو نیرو می‌ده و خیلی در ایجاد آرامش روحی تو مؤثره؛ به

همین دلیل که امیرالمؤمنین، علی علیه السلام یکی دیگه از

راه‌های اطمینان قلب رو تعلیل ذکر می‌کنن:

«الْقَلْبُ بِالتَّعَلُّلِ رَهِينٌ؛ (۳۶) قلب در بند علت است.»

وقتی آدم برای کارهاش علت منطقی داشته باشه، قلبش آروم

می‌شه و اشتباهاتش هم کم می‌شه و خود این اطمینان قلب رو

افزایش می‌ده؛ اما وقتی خطایی رو مرتکب می‌شه یا دچار غفلت

و اشتباه می‌شه، هم اعتماد به نفسش پایین می‌آد و هم این حس

اطمینان قلب که از اعتماد به نفس اثرش بیش‌تره، با خطا

کردن دچار تزلزل می‌شه؛ پس هر چه خطاها کم‌تر، اطمینان قلب

بیشتر.

امام باقرعلیه السلام می‌فرماید: «تَخْلَصُ إِلَيَّ إِجْمَامُ الْقَلْبِ

بِقِلَّةِ الْخَطَا؛ (۳۷) با کمی خطا و اشتباه، خود را به آرامش قلب برسان.»

راه‌های دیگر ای هم در قرآن و روایات هست که باعث ایجاد و تقویت اطمینان قلب می‌شود. بعضی از اونا رو ذکر می‌کنم:

✓ عاقبت اندیشی

✓ تفکر منطقی

✓ زهد در دنیا

✓ حلم و بردباری

وقتی این حس رو داشته باشید، هم ثواب بردید و هم در دنیا از یک نوع اعتماد به نفس بسیار قوی بهره برده اید.»

راهکارهای دیگر

با فکر، مشورت و تجربه می‌توانید راهکارهای بسیاری را به دست آورید و قبل از طرح کلام الهی و سخن معصومین علیهم السلام، زمینه پذیرش و قبول ذهنی و روحی مخاطب را آماده کنید تا با عنایت الهی، بهتر و عمیق‌تر در مخاطب خود اثر بگذارید.

ادامه

دارد... .

• باورق

- (۱) اسراء / ۲۳.
- (۲) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۸.
- (۳) الکافی، ج ۲، ص ۳۴۹. العقوق: أصل الدعق الشق و إلیه يرجع عقوق الوالدين و هو قطعهما، لأن الشق و القطع واحد (العین) عُقُوقاً و مَعْقَةً: شق عصا طاعته و عَقَّ والديه: قطعهما و لم یصل رَحِمَهُ منهما... و هو ضد الیر (لسان).
- (۴) الکافی، ج ۲، ص ۳۴۹.
- (۵) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۸.
- (۶) همان، ص ۱۹۵.
- (۷) وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۴، باب ۲۳.
- (۸) الکافی، ج ۱، ص ۴۲۸.
- (۹) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۵.
- (۱۰) مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۵۲.
- (۱۱) الکافی، ج ۵، ص ۵۵۴.
- (۱۲) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۰، باب ۴۴.
- (۱۳) غرر الحکم، ص ۴۳۱، حدیث ۹۸۱۶، ردی: الرّدى: الهلاك. ردی، یزّدی ردی: هَلَک، (لسان).
- (۱۴) کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۹، السّفاهة: خِفَّةُ الجِلم، و قیل:

نقيض الجِلم، و أصله الخفة و الحركة، و قيل: الجهل (لسان)

(١٥) نهج البلاغه، ص ١١٦.

(١٦) مستدرک الوسائل، ج ٨، ص ٣٢٧، باب ١٠، شكل: الشَّكْلُ، بالفتح: الشُّبُه و المِثْل و فلان شَكْلُ فلان ای مِثْلُه فی حالاته (لسان) ؛ خدن: الخِذْنُ و الخَدَيْن: الصديق (لسان) .

(١٧) مستدرک الوسائل، ج ٨، ص ٣٢٧، باب ١٠.

(١٨) كشف الغمة، ج ٢، ص ٣٤٩.

(١٩) مستدرک الوسائل ج ٢، ص ٥٢٩، باب ٥. الطهور: هو

الطاهر فی نفسه المطهر لغيره (مجمع) .

(٢٠) عبدالکريم بی آزار شیرازی، رساله نوین فقهی پزشکی،

بهداشت، صص ١٣٥ - ١٣٧ با اندکی تغییر.

(٢١) همان، ص ١٣٩ با اندکی تغییر، به نقل از Marboutin

.Z .P .٢٢ .

(٢٢) تحریر الوسيله، چاپ اسماعیلیان، ج ١، ص ١٣٠.

(٢٣) عبدالکريم بی آزار شیرازی، رساله نوین فقهی پزشکی،

بهداشت، ص ١٢٦ با اندکی تغییر.

(٢٤) بقره / ١٧٣.

(٢٥) و سائل الشيعه، ج ٢٤، ص ١٠٢. المَشَوَّةُ: كل شیء من

الخلق لا یوافق بعضه بعضا فهو مشوه. (العین) ؛ الشوه: قبح

الخلقة (مجمع) ؛ الغذاء: الطعام و الشراب و اللبن (العین)

؛ الغذاء: ما يتغذى به (لسان) ؛ القَدْرُ: ضد النظافة (لسان)

؛ العلة: و قد اغتدل العلیلُ علةً صعبة، و العلة المَرَضُ

(لسان) .

(٢٦) عبدالکريم بی آزار شیرازی، رساله نوین فقهی پزشکی،

بهداشت، ص ١٢٥ با اندکی تغییر، به نقل از عفيف عبد الفتاح

طبّاره، روح الدين الاسلامی، ص ٤٣٠ و ٤٣١.

(٢٧) تحریر الوسيله، ج ١، ص ١١٨.

(٢٨) و سائل الشيعه، ج ٣، ص ٤١٥، باب ١٢. رجس: الرِّجْسُ:

القَدْرُ، و قيل: الشیء القَدِرُ (لسان) .

(٢٩) فتح / ٤. السَّكِينَةُ: الرحمة، الطمأنينة، النصر، الوَقَار

و ما یسکن به الإنسان. ، (لسان) .

(٣٠) تحف العقول، ص ٢٨٤. الجَمَامُ بالفتح: الراحة. تُجْمُ

الفؤادای تُریحه (لسان) .

(٣١) رعد / ٢٨.

(٣٢) الكافي، ج ٢، ص ١٥.

(٣٣) غررالحکم، ص ١٩٧، حدیث ٣٨٧٩.

(٣٤) الكافي، ج ٢، ص ٤٢١. التَّجْلُجُلُ: السُّؤُوخُ فی الأرض أو

الحركة و الجَوْلان، و جُلْجُلان القلب: حَبَّتُه و مُنَّتُه. ، (لسان) .

(٣٥) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١٠٢، باب ١٧.

(۳۶) بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱، تامة باب ۱۵ و تَعَدَّلَ بِالْأَمْرِ و اغْتَلَّ: تَشَاغَلَ (لسان) ؛ رهين: محبوس (مجمع) .
(۳۷) تحف العقول، ص ۲۸۴.

نکاتستان احکام (۳)

چند استفتا از مقام معظم رهبری مدظله العالی که به صورت سؤال و جواب و در بردارنده نکته‌هایی در زمینه احکام شناسی است، عبارتند از:

سؤال: آیا لمس و مس کردن ضمیرهایی که به «خدا» باز می‌گردند، مانند ضمیر «ه» در «باسمه تعالی» بدون طهارت و وضو حرام است؟
جواب: ضمیرهایی که به «خدا» باز می‌گردند، حکم کلمه «خدا» را ندارند و بدون طهارت و وضو می‌توان آنها را لمس و مس کرد. (۱)

سؤال: آیا آرم جمهوری اسلامی ایران که کلمه «الله» در آن طراحی شده است، احکام مربوط به کلمه «الله»، مانند لمس و مس نکردن آن بدون طهارت و وضو و بی‌احترامی ننمودن به آن را داراست؟ و آیا چاپ آن بر سربرگهای اداری و استفاده از آن در نامه‌نگاریهای اداری و جز آن، اشکال دارد؟
جواب: چاپ آرم جمهوری اسلامی ایران بر سربرگها و استفاده از آن در نامه‌نگاریها و جز آن، اشکال ندارد؛ اما احتیاط آن است که احکام مربوط به کلمه «الله» در مورد آرم جمهوری اسلامی ایران نیز رعایت شود. (۲)

سؤال: مرسوم شده است که به جای لفظ «الله»، لفظ «...ا» یا «اله» و مثلاً به صورت «آیت ...ا» و «عبد اله» را می‌نویسند. حکم کسانی که دو لفظ «...ا» و «اله» را بدون وضو لمس و مس می‌کنند، چیست؟
جواب: همزه و نقطه‌ها «...ا» حکم لفظ «الله» را ندارد و می‌توان بدون طهارت و وضو، آن را لمس و مس کرد؛ بر خلاف لفظ «اله» که حکم لفظ «الله» را دارد و نمی‌توان بدون طهارت و وضو، آن را لمس و مس نمود. (۳)

سؤال: طبق فتوای شماری از مراجع تقلید، لمس و مس نمودن نام خدای بزرگ و آیات قرآن و نامهای معصومان علیهم السلام بدون طهارت و وضو حرام است. پرسشی که گاه مطرح می‌شود این

است: کسانی که با دستگاه های رایانه و ماشین تایپ، این نامها و آیه ها را حروفچینی می کنند، آیا بر آنان واجب است که هنگام حروفچینی، با طهارت و وضو باشند؟

جواب: طهارت برای این کار شرط نیست، ولی جایز نیست که نوشته «تایپی و چاپ شده» آن را بدون طهارت، لمس و مس کنند. (۴)

سؤال: شماری از مراجع تقلید می فرمایند: لمس و مس کردن نامهای پیامبران، مانند «آدم»، «نوح»، «ابراهیم»، «موسی»، «عیسی»، «محمد» و نامهای امامان، مانند «علی» و «حسین» علیهما السلام بدون طهارت و وضو حرام است. آیا لمس و مس نمودن القاب پیامبران و امامان، مانند «امین»: لقب پیامبر محبوب خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و «امیرالمؤمنین»: لقب امام علی و «سید الشهداء»: لقب امام حسین علیهما السلام نیز بدون طهارت و وضو حرام است؟

جواب: احتیاط آن است که القاب پیامبران و امامان علیهم السلام نیز بدون طهارت و وضو لمس و مس نشود. (۵)

سؤال: آیا وقت نماز به مجرد شروع اذان آغاز می شود، یا اینکه بر نمازگزار واجب است تا تمام شدن اذان منتظر باشد و سپس نمازش را بخواند؟ و نیز آیا برای روزه دار جایز است که به مجرد شروع اذان افطار نماید، یا اینکه او هم باید صبر کند تا اذان به پایان برسد؟

جواب: چنانچه اطمینان حاصل شود که اذان از هنگام فرا رسیدن وقت شرعی آغاز شده است، منتظر بودن و صبر کردن تا تمام شدن اذان، واجب نیست. (۶)

سؤال: شنیده ایم که مکان نمازگزار باید پاک باشد. چنانچه روی فرش یا موکت یا حتی سجاده ای که قبلاً نجس شده، ولی الآن خشک است نماز بخوانیم، نمازمان صحیح است؟

جواب: اگر نجس بودن مکان به گونه ای است که به لباس یا بدن نمازگزار سرایت نمی کند و محل سجده [روی مهر نماز] نیز پاک است، نماز خواندن در آن مکان اشکال ندارد. (۷)

سؤال: گاه هنگام خواندن نماز واجب، بچه ای را می بینیم که مشغول انجام دادن کار خطرناکی است. آیا جایز است که ما برخی از کلمات حمد و سوره یا ذکرهای نماز را با صدای بلند بخوانیم تا آن بچه یا کسی که در خانه است، متوجه شود و خطر برطرف گردد؟ و چنانچه در نماز، دستها یا ابروهای خود را برای فهماندن چیزی به کسی و یا جواب دادن به سؤال شخصی

تکان دهیم، اشکال دارد؟

جواب: اگر بلند کردن صدا هنگام خواندن حمد و سوره یا ذکرهای نماز برای متوجه کردن دیگران، موجب نشود که شکل نماز به هم بخورد، اشکالی ندارد به شرط آنکه بلند کردن صدا هنگام خواندن حمد و سوره و ذکرهای نماز به همان نیت حمد و سوره و ذکرهای خود نماز باشد؛ البته حرف زدن هنگام نماز یا انجام دادن حرکتی که با استقرار و آرامش در نماز و یا با شکل نماز منافات داشته باشد، باعث می‌گردد که نماز باطل شود. (۸)

سؤال: اگر امام جماعت در حال خواندن نماز مغرب یا عشا و در رکعت سوم یا چهارم نماز است و تسبیحات اربعه را با صدای آهسته می‌خواند، ولی مأموم در رکعت اول یا رکعت دوم نماز و در حال خواندن حمد و سوره است، آیا باید حمد و سوره اش را با صدای بلند بخواند یا اینکه از امام جماعت تبعیت کند و حمد و سوره نماز مغرب یا عشايش را با صدای آهسته بخواند؟

جواب: در این حالت، واجب است که حمد و سوره نمازش را به صورت آهسته بخواند. (۹)

سؤال: بعضیها می‌گویند: اگر زنان در خانه خود نماز بخوانند، ثواب و فضیلت آن بیشتر از نماز خواندن آنان در مسجد است. آیا این گفته، صحیح است؟

جواب: ثواب و فضیلت داشتن خواندن نماز در مساجد به مردان اختصاص ندارد. (۱۰)

سؤال: برخی می‌گویند: نباید عکس حضرت امام خمینی و شهدای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی را در مساجد نصب کرد. آیا نصب عکس در مساجد اشکال دارد؟

جواب: نصب عکس در مساجد منع شرعی ندارد، و چنانچه در جهت قبله و رو به روی نمازگزار نباشد، کراهتی هم ندارد. (۱۱)

سؤال: گاه برخی از رانندگان اتوبوسهای مسافربری که بین شهرها در حال رفت و آمد هستند، به نماز خواندن مسافران توجهی نمی‌کنند و به درخواست آنان برای توقف اتوبوس و پیاده شدن برای خواندن نماز پاسخ مثبت نمی‌دهند و به همین سبب، گاه نماز مسافران قضا می‌شود. وظیفه رانندگان اتوبوس در این مورد و وظیفه مسافران نسبت به نمازشان در این حالت چیست؟

جواب: بر مسافران واجب است، در صورتی که احتمال بدهند وقت نمازشان می‌گذرد، از راننده بخواهند که اتوبوس را برای خواندن نماز در جای مناسبی نگه دارد. و بر راننده نیز واجب است که به درخواست آنان پاسخ مثبت بدهد. و چنانچه راننده، به سبب عذری صحیح و یا بدون سبب، از متوقف کردن اتوبوس خودداری ورزد، تکلیف مسافران، در صورتی که بترسند وقت نمازشان بگذرد، این است که نماز را در اتوبوس در حال حرکت و رو به قبله و با انجام دادن قیام و رکوع و سجود به اندازه‌ای که امکان دارد به جا آورند. (۱۲)

سؤال: لطفاً نظر مبارکتان را در باره «وطن اصلی»، «وطن دوم»، و «اعراض از وطن» بیان فرمایید؟
جواب: وطن اصلی جایی است که انسان در آنجا به دنیا آمده و مدتی در آنجا بوده و بزرگ شده است؛ و وطن دوم جایی است که مکلف برای سکونت دائم خود هر چند به مدت چند ماه در سال برگزیده است. و معنای اعراض از وطن این است که انسان از وطن خود خارج شود و بنای بازگشت دوباره به آنجا را برای سکونت نداشته باشد. (۱۳)

سؤال: آیا محل کار انسان در حکم وطن اوست که باید در آنجا نمازش را به صورت کامل بخواند و روزه اش را بگیرد؟
جواب: اشتغال به کار در محلی موجب نمی‌شود که آن محل، وطن انسان شود؛ ولی چنانچه فاصله میان محل سکونت تا محل کار به اندازه مسافت شرعی [= چهار فرسنگ شرعی] باشد و در هر ده روز، حداقل یک بار، این فاصله را طی کند، آن گاه بر محل کار او حکم وطن جاری می‌شود و باید نمازش را به صورت کامل بخواند و روزه اش را نیز بگیرد. (۱۴)

سؤال: چنانچه کسی برای زیارت بارگاه امام رضا علیه السلام به مشهد مقدس مسافرت کند و بداند که کمتر از ده روز در آنجا می‌ماند، ولی برای اینکه نمازش را به صورت کامل بخواند، نیت ماندن ده روز در مشهد مقدس را می‌نماید، حکم نماز او چگونه خواهد بود؟
جواب: اگر می‌داند که به مدت ده روز در مشهد مقدس نمی‌ماند، دیگر قصد ماندن ده روز برای او معنایی نداشته، چنین قصدی اثری نیز ندارد و باید نمازش را در آنجا به صورت شکسته بخواند. (۱۵)

سؤال: شخصی به جایی مسافرت می‌کند و نمی‌داند که ده روز در آنجا می‌ماند یا کمتر از ده روز. آیا نمازش را به صورت

کامل باید بخواند یا به صورت شکسته؟
جواب: باید نمازش را به صورت شکسته بخواند. (۱۶)

سؤال: شخصی در [یکی از] خانه های دولتی زندگی می‌کند که مدت سکونتش به پایان رسیده و حکم تخلیه آن نیز صادر شده است. نماز و روزه چنین شخصی، پس از موعد مقرر، چه حکمی دارد؟

جواب: اگر او در استفاده از این خانه از سوی مسئولان ذی‌ربط و پس از پایان موعد مقرر، مجاز نباشد، تصرفات وی از آن پس، در حکم غصب است. (۱۷)

• پایورق

- ۱) أجوبَةُ الاستفتاءات، ج ۱، ص ۴۲، س ۱۵۱.
- ۲) همان، ج ۱، ص ۴۴، س ۱۶۲ و ۱۶۳.
- ۳) همان، ج ۱، ص ۴۲، س ۱۵۲.
- ۴) همان، ج ۱، ص ۴۴، س ۱۶۰.
- ۵) همان، ج ۱، ص ۴۷، س ۱۷۳.
- ۶) همان، ج ۱، ص ۱۰۳، س ۳۷۳.
- ۷) همان، ج ۱، ص ۱۰۸، س ۳۸۸.
- ۸) همان، ج ۱، ص ۱۴۴، س ۵۱۹.
- ۹) همان، ج ۱، ص ۱۶۰، س ۵۸۰.
- ۱۰) همان، ج ۱، ص ۱۱۲، س ۴۰۱ و ص ۱۶۷، س ۶۰۵.
- ۱۱) همان، ج ۱، ص ۱۰۷، س ۳۸۵.
- ۱۲) همان، ج ۱، ص ۲۱۲، س ۷۴۳.
- ۱۳) همان، ج ۱، ص ۲۰۰، س ۷۰۸ و ۷۰۹.
- ۱۴) همان، ج ۱، ص ۱۹۹، س ۷۰۷.
- ۱۵) همان، ج ۱، ص ۱۹۲، س ۶۸۴.
- ۱۶) همان، ج ۱، ص ۱۹۲، س ۶۸۶.
- ۱۷) همان، ج ۱، ص ۱۰۸، س ۳۸۶.

خطابه و خطیبان جمعه (۲)

خطبه و خطابه به عنوان یکی از ابزارهای مؤثر در ابلاغ پیام، محدود به دوران اسلامی نیست؛ بلکه در دوران پیش از اسلام نیز وجود داشته است.

اعراب جاهلی، همانطور که در شعر و شاعری، ید طولایی داشتند، در خطبه خوانی و خطابه نیز نام تعدادی از خطیبان

برجسته، و پاره‌ای از خطابه‌ها را متناسب با فرهنگ و دیدگاه‌های همان دوره برای خود ثبت کرده‌اند. تاریخ، این هنر ارزشمند را برای سایر ملتها نیز ثبت نموده است.

از جمله ملتهایی که، از فن خطابه بهره‌های بسیاری برده، و نسبت به رشد و کمال آن گام‌های نسبتاً بلند و مؤثری برداشته است، یونانیان بوده‌اند که علاوه بر وجود خطیبان توانمند در میان آن ملت، در تدوین اصول و به نظم کشیدن قواعد خطابه، نقش بسیار مهمی را در این عرصه ایفا کرده‌اند.

«فلسفه‌ای چون افلاطون، سقراط و ارسطو در یونان باستان، فنون خطابه و منطق را مدون ساختند. کتاب خطابه ارسطو و فن سخنوری «گرگیاس» از آثار بجای مانده از آن دوران است که آداب سخن و مبانی خطابه را در بر دارد. (۱)

عصر ظهور اسلام، عصر اوج فصاحت و بلاغت در میان اعراب بود. شاعران با اشعار خود و سخنوران با خطابه‌های خود، فضای فکری و فرهنگی جامعه را اشغال کرده بودند و با بیان رسا و ادبیات قوی، عواطف آنان را برمی‌انگیختند و سپس بر امواج خروشان احساسات آنها سوار شده و چون ناخدای کشتی، به هر کجا که خاطر خواهشان بود می‌بردند.

در چنین فضایی قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و آن حضرت از طرف خدای متعال مأموریت پیدا کرد تا با قرائت آیات نورانی قرآن، مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت نماید.

پیامبر خدا، در چنین فضای شاعرانه و خطیبانه‌ای، هم آیات قرآن کریم را عرضه کرد که زبان همه فصحا و بلغا را بست و هم در فرصتهای مناسب، برای ابلاغ پیام الهی خود از خطابه بهره گرفت، ولی خطابه‌های پیامبر با خطابه‌هایی که در جاهلیت ایراد می‌شد تفاوت فراوانی داشت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطابه را از لحاظ محتوا و جهت‌گیری تغییر داد و این حرکت که نوعی انقلاب فرهنگی و ادبی محسوب می‌شود، موجب گردید تا در آینده تاریخ اسلام، آثار گرانبسنگی چون خطبه‌های امیرمؤمنان حضرت علی، حسین بن علی، علی بن الحسین و زینب کبری علیهم السلام، و همچنین سایر پیشوایان و شاگردان شایسته آنها به ظهور رسد که شامل مجموعه‌ای عظیم از معارف اسلامی است.

در دورانی که خطبای عصر جاهلیت، به شرك و تفرقه دامن می‌زدند و در سخنان خود از خدایان متعدد تمجید می‌کردند، پیامبر اسلام در اولین خطابه خود، آن مردم را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

«يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ، اَدْعُوكُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ

خَلَعَ الْأُنْدَادَ وَالْأُصْنَامَ وَادْعُوكُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْذِرْكُمْ يَوْمَ الْآزِمِ فَأَجِيبُونِي تَمْلِكُونَ يَوْمَ الْآزِمِ، وَتَدِينُ لَكُمْ فِيهَا الْأَعْجَمُ وَتَكُونُونَ مَلُوكًا؛ (۲) ای جمعیت قریش، و ای جماعت عرب، شما را به بندگی خدا، و رها کردن خدایان ساختگی و بتان فرا می‌خوانم، و شما را دعوت می‌کنم به اینکه شهادت دهید که جز خداوند یکتا، خدایی نیست، و من پیام آور خدا هستم، پس دعوت مرا اجابت کنید، تا در پرتو آن بر عرب چیره شوید، و عجم به آئین و طریق شما در آید و فرمانروایی و حاکمیت را از آن خود سازید.»

زمان جاهلیت بیشتر خطابه‌ها بر محور تفاخر به اصل و نسب، اموال و ثروت و مسائلی از این قبیل بود که قبیله‌ای را بر قبیله‌ای برتری می‌دادند و با بیان خصوصیات از مجموعه یا فردی، آنها را رسوا می‌کردند و چه بسا منازعات بسیار، و جنگ‌های بی‌شمار، از این بابت بوجود می‌آوردند؛ ولی اسلام بر این عادات و اخلاق زشت خط بطلان کشید و آنها را حول محور اعتقاد به خدای یکتا گرد آورد و معیار برتری انسانها را «تقوی» معرفی کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حجة الوداع، طی خطابه‌ای به مسلمانان فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَآدَمٌ مِنْ تُرَابٍ وَ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛ (۳)

ای مردم! همانا پروردگار شما یکی، و پدرتان نیز یکی می‌باشد. همه شما از آدم به وجود آمده‌اید و آدم از خاک آفریده شده است. گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. هیچ عربی بر عجمی برتری ندارد مگر به تقوا و پرهیزکاری.»

همانطور که اسلام، در محتوا و جهت گیریهای خطبه، تحول و تغدیر بوجود آورد از لحاظ ظاهر و شکل نیز برای خواندن خطبه، آداب و شیوه‌هایی را توصیه کرد تا این هنر والا، با آراستگی بالا، در خدمت آرمانهای خالق دانا قرار گیرد. ما در اینجا به بخشی از آداب و شرایط خطبه و خطابه و خطیب اشاره می‌کنیم. بعضی از این آداب جنبه مقدماتی برای خطبه دارند و بعض دیگر در متن قرار می‌گیرند.

الف. آداب خطیب

۱. آمادگی بیان

یکی از اصول موفقیت در کارها «اصل آمادگی» است. کسانی قله‌های زندگی را تسخیر کردند و در مبارزه با دشمن به پیروزی رسیدند و موانع شکننده را به آسانی از سر راه برداشتند.

برداشتند که پیش از ورود به میدان، آماده بودند. همیشه آمادگی نشانی از هوشیاری است و نمودی از تصمیم بر انجام کار.

البته میزان و مقدار آمادگی، و تهیه و تدارک امکانات باید متناسب با محدوده مسئولیت و هدف باشد، پس هر چه هدف والاتر، راه دستیابی به آن طولانی‌تر و سخت‌تر خواهد بود و طبعاً امکانات و آمادگی بیشتری می‌خواهد.

اصل آمادگی، به عنوان يك اصل فراگیر، بر همه شئون زندگی انسان حکم فرماست و خطیب جمعه نیز نمی‌تواند از این امر مستثنی باشد. امام جمعه باید پیش از اینکه بر مسند خطابت جمعه فراز آید و قبل از اینکه زبان به خطبه گشاید، آمادگی لازم را برای انجام چنین کاری داشته باشد تا در ایراد خطبه‌ها نقش خود را به شایستگی ایفا کند و موفقیت مورد نظر را به دست آورد.

خطیب باید با فراهم آوردن اطلاعات علمی و انباشت سرمایه معنوی، مقتضاشناسی مطلوب، کلامی شیرین و دلپذیر، بیانی قوی و قانع کننده، و فصاحت و بلاغتی قابل قبول، خود را برای ورود به حوزه روح و روان مخاطب آماده کند و مخاطب نیز باید خود را برای شنیدن مواعظ و راهنمائیهای بلیغ خطیب آماده نماید و البته می‌دانیم که بخشی از آمادگیهای مخاطب را خطیب باید به وجود بیاورد.

۲. آمادگی علمی

از آداب خطبه خوانی در نماز جمعه، آمادگی علمی است. خطیب جمعه باید در هر موضوعی که سخن می‌گوید، اطلاعات لازم و جامع را، پیرامون آن موضوع کسب کرده باشد. حضرت علی‌علیه السلام فرمودند: «يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَائِدًا عَلَى نُطْقِهِ وَ عَقْلُهُ غَالِبًا عَلَى لِسَانِهِ؛ (۴) سزاوار است که آگاهی و دانش انسان، فزون‌تر از گفتارش، و نیز عقلش چیره بر زبانش باشد.»

خطیب براساس اصل قرآنی «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، (۵) چیزی را که بدان علم و آگاهی ندارد و یا اطلاعات او نسبت به آن ناقص است، هرگز مطرح نمی‌کند.

امام علی‌علیه السلام فرمودند: «لَا تُخْبِرُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ عِلْمًا؛ (۶) از آنچه که به آن احاطه علمی نداری سخن مگو.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیانی کوتاه، مفهومی کلیدی و بلند را، به عنوان اصلی از اصول هدایت و خطابت ارائه نموده و فرموده است: «لَا تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا تَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى تَكُونَ عَالِمًا، وَ تَعْلَمَ مَا تَأْمُرُ؛ (۷) امر به معروف و نهی از منکر مکن، مگر اینکه معلومات لازم را داشته باشی

و بدانی که به چه چیزی امر می‌کنی.»
 بنابراین خطیب باید پیش از حضور در نماز جمعه و ایراد
 خطابه، اطلاعات لازم را برای خطابه خود گردآوری و دسته‌بندی
 کند تا با تسلط بیشتر، پیام خود را به مخاطب ابلاغ نماید.
 او باید با بهره‌گیری از معارف اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم
 السلام، و بیان محاسن علوم آل محمد صلی الله علیه و آله، اثر
 گزاری سخن را افزایش دهد و این موضوع وقتی به خوبی تحقق
 پیدا می‌کند که امام جمعه، نخست محاسن علوم اهل‌بیت‌علیهم
 السلام را فراهم آورد و سپس آنها را برای مردم بیان نماید.

۳. اخلاص خطیب

از دیگر آداب «خطیب» در فرهنگ اسلامی، «اخلاص» است. اخلاص
 به معنای «خلوص نیت» است و کسی خلوص نیت دارد که انگیزه و
 نیت خویش را در انجام کارها از مسائلی چون ریا و شرک،
 هواهای نفسانی و مظاهر دنیایی دور نگه ندارد و عمل را
 برای خدا و با انگیزه خدایی انجام دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل امین به من
 خبر داد که خداوند متعال فرموده است: «الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ
 أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُ مِنْ عِبَادِي؛ (۸) اخلاص سزی از
 اسرار من است و آن در دل هر کس از بندگانم که دوستشان
 بدارم به امانت می‌گذارم.»

ظواهر زیبا و حجم بزرگ کارها دلیل بر محبوبیت بیشتر و
 یا مقبولیت نیست. معیار سنجش عمل و میزان محبوبیت آن در
 پیشگاه خدای سبحان، به خاستگاه آن عمل که نیت و اخلاص باشد
 بستگی دارد.

امام علی‌علیه السلام فرمودند: «لَيْسَتِ الصَّلَاةُ قِيَامَكَ وَ
 قُعُودَكَ، إِنَّمَا الصَّلَاةُ إِخْلَاصُكَ وَ أَنْ تُرِيدَ بِهَذَا اللَّهُ وَ حِدَّةُ؛ (۹)
 نماز، قیام و قعود تو نیست؛ حقیقت نماز همان اخلاص تو است
 و اینکه تنها خدا را بخواهی.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ
 بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى؛ (۱۰) ارزش اعمال به
 نیتها بستگی دارد و هر که را همان نصیب است که نیت کرده
 باشد.»

مغز

روح باید تا دهد طاعات بر

باید تا دهد دانه شجر

صورت

دانه بی مغز کی گردد نهال

بی جان نباشد جز خیال

در احادیث اسلامی بر این نکته تأکید شده است که «نیت
 انسان مؤمن از عمل او بهتر و با ارزش‌تر است.» چنانکه
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ

عَمَلِهِ؛ (۱۱) انگیزه و نیت مؤمن از عملی که انجام می‌دهد بهتر است.»

برای برخی این پرسش پیش آمده که چگونه می‌تواند نیت از عمل بهتر باشد، با اینکه غرض اصلی از نیت، عمل است؟! در پاسخ به این پرسش دلایل بسیاری، توسط اندیشمندان اسلامی بیان شده است. يك دليل اين است که نیت، روح و جان عمل می‌باشد و جان برتر از جسم است، و یا گفته‌اند: نیت علت عمل است و علت، اشرف از معلول است، و یا اینکه در نیت، ریا و خودنمایی وجود ندارد زیرا نیت انسان را غیر از خدا کس دیگری نمی‌داند.

زبان سبب فرمود آن شاه اجل
نیت مؤمن بود
به از عمل

زانکه او جان است و اعمال تو جسم
نیت معنی بود
کردار اسم

آن کشاند دل سوی دل آفرین
دل بپردازد
زیاد آن و این

این تنت را بازدارد از وبال
از برای
جسم تو باشد کمال

جز یکی از کار دل آگاه نیست
این و آن را
در دل کس راه نیست

کار دل چون باشد از جز او نهان
کس بجز
از او نخواهد زان نشان (۱۲)

با توجه به مطالب یاد شده، خطیب جمعه باید اساس خطابه را بر پایه اخلاص بنا کند و در گفتار خود انگیزه‌ای جز رضای خداوند متعال نداشته باشد. خطیب اسلامی، در برابر هر کلمه و یا جمله‌ای که بر زبان می‌راند، خود را در پیشگاه خداوند مسئول می‌داند و معتقد است که روزی باید پاسخگوی گفتار خود باشد.

پیامبر خدا فرمود: «ما مِنْ عَبْدٍ يَخْطُبُ خُطْبَةً إِلَّا اللَّهُ سَائِلُهُ عَزَّهَا مَا أَرَادَ بِهَا؛ (۱۳) بنده‌ای نیست که خطبه‌ای ایراد کند مگر اینکه خداوند از او خواهد پرسید که انگیزه و هدفش از آن خطابه چه بوده است.»

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ابوذر را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «يا أَبَا ذَرٍّ! ما مِنْ خَطِيبٍ إِلَّا عَرَضَتْ عَلَيْهِ خُطْبَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ ما أَرَادَ بِهَا؛ (۱۴) ای ابوذر! هیچ خطیبی نیست مگر اینکه روز قیامت خطبه او و انگیزه‌اش از آن خطابه‌ای که ایراد کرده است به او عرضه می‌شود.»

بنابراین خطیب جمعه باید در جایگاه خطابه، خود را در محراب، و در حال عبادت بداند و حقیقت عبادت چیزی جز اخلاص و انگیزه الهی نیست. او باید از هر چیزی که خطابه‌اش از

فضای اخلاص دور می‌کند به شدت پرهیز نماید.
 پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «مَنْ قَامَ بِخُطْبَةٍ لَا يَلْتَمِسُ بِهَا إِلَّا رِيَاءً أَوْ قَفَةً اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَوْقِفَ رِيَاءٍ وَ سُمْعَةٍ؛ (۱۵) هر خطیبی که خطابه‌ای را ایراد کند و انگیزه‌اش ریا و خودنمایی باشد، خداوند روز قیامت او را در جایگاه ریا و شهرت‌طلبی قرار می‌دهد.»

خوشا به حال آن دسته از خطیبان و سخنورانی که در پی کسب رضایت حضرت حق تعالی هستند و گفتار و رفتارشان، سخن و سکوتشان، در جهت خشنودی خداوند است. همانطور که امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: «فَطُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ أَخَذَهُ وَ تَرَكَهُ وَ كَلِمَتَهُ وَ صَمْتَهُ وَ فِعْلَهُ وَ قَوْلَهُ؛ (۱۶) خوشا به حال کسی که عمل و علمش، دوستی و دشمنیش، گرفتن و رها کردنش، سخن گفتن و سکوتش، رفتار و گفتارش، فقط برای رضای خداوند باشد.»

ادامه

دارد... .

• پایورق

- (۱) پژوهشی در تبلیغ، ص ۳۶۱.
- (۲) بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۰.
- (۳) البیان و التبیین، ج ۲، ص ۵۴.
- (۴) غرر الحکم، شماره ۱۰۹۴۶.
- (۵) اسراء / ۳۱.
- (۶) غرر الحکم، شماره ۱۰۱۷۹.
- (۷) کنز العمال، ج ۳، ص ۷۴.
- (۸) بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹؛ محجة البیدضاء، ج ۸، ص ۱۲۵؛ منیة المرید، ص ۴۳.
- (۹) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲۵.
- (۱۰) بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱.
- (۱۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۸۴، باب النیة.
- (۱۲) دیوان طاقدیس، ملا احمد نراقی، ص ۸۴.
- (۱۳) کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۹۲، حدیث ۲۹۰۱۲.
- (۱۴) کتاب الامالی للطوسی، تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۷۸۰.
- (۱۵) کنز العمال، ج ۳، ص ۴۸۳، حدیث ۷۵۳۲؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۴۰۱.
- (۱۶) غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۶۷.

فمنیسم، توطئه غرب علیه زنان (۳)

اشاره

در دو بخش پیشین این مقاله، به تبیین و توضیح مباحثی چون: تعریف فمنیسم، تاریخچه فمنیسم، انواع گرایش‌ها، فمنیستی، رهیافت‌های سه‌گانه در طرفداری از حقوق زنان، گرایش‌های فمنیستی در ایران و خاستگاه فمنیسم اسلامی پرداختیم. اینک ادامه بحث را پی‌می‌گیریم.

شاخصه‌های اصلی فمنیست به اصطلاح اسلامی

شاخصه‌های اصلی این تفکر را می‌توان در محورهای زیر جستجو کرد:

۱. جدا انگاری دین از امور اجتماعی

فمنیست‌های به اصطلاح اسلامی به صراحت می‌گویند: اعتقاد به دین ضرورتاً به معنای حاکمیت دین در شئون اجتماعی بشر نیست. دین رابطه خالق و مخلوق را ترسیم می‌کند و نباید حوزه دخالت دین را به مسائل اجتماعی و تنظیم قوانین تسری داد. حکومت نباید تحت نظر هیچ دین و مذهبی باشد؛ حتی باید شهروندان را از دخالت دادن گرایش‌های مذهبی در حوزه مسائل سیاسی پرهیز داد. (۱)

اینان می‌گویند: مصالح و مفاسد در احکام اجتماعی امری قابل شناسایی است. بر اساس این باور و بر طبق آن، به جعل احکام و قوانین می‌پردازد و می‌گویند: احکامی که در شرائط زمانی و مکانی جزیره العرب وضع شده و مصالح خاص خود را داشته، در دنیای کنونی قابل اجرا نیست. و احکام مسلم اسلامی مانند: تفاوت زن و مرد در ارث، دیه، پرداخت مهریه به زن، لزوم نفقه، مدیریت مرد در خانه و... را مورد خدشه و تردید قرار می‌دهند.

۲. انکار احکام ثابت

از نگاه آنان دفاع از حقوق زن از هیچ الگوی ثابتی تأثیر نمی‌پذیرد. آنان اعلام مواضع یکپارچه ابدی و ازلی بر مبنای خصوصیات همگانی و جهان شمولی، بدون تأثیر پذیری از شرائط اجتماعی و تاریخی را برنمی‌تابند و در نتیجه، وجود احکام ثابت را انکار می‌کنند. از دید آنان اعتقاد به ناپایدار بودن گوهر دین و اعتقاد به جدایی دین از شئون اجتماعی

در رسیدن به آرمانهای فمنیسم اسلامی لازم و ملزوم یکدیگرند.
(۲)

برخی از طرفداران این دیدگاه با ناکارآمدی روش اجتهاد فقهی، اجتهاد مدرن و سازگار با پیشرفتهای جهان غرب را به عنوان جایگزینی اجتناب ناپذیر، برای دفاع از حقوق زنان معرفی می‌کنند. (۳)

۳. نگاه منفی به نقش زنان در خانواده

آنان با سنتی پنداشتن خانواده مذهبی، انتقادات خود را متوجه خانواده ساخته و خواهان برقراری برابری نقش و مشارکت مرد در فعالیتهای خانگی و نفی مدیریت مرد در خانواده هستند، البته از فمنیستهای غربی انتقاد می‌کنند که مصالح جامعه و خانواده را در پای اعتقاد به فردگرایی افراطی قربانی می‌کنند. (۴)

از سخنان و نوشته‌های صاحب نظران و مروجان این نظریه بر می‌آید که در صددند تا به تفسیر مجدد آموزه‌ها و احکام دینی پرداخته و به تغییرات وسیعی در احکام دین تن در دهند.

به تفسیر ایشان در مفهوم عدالت، تساوی، آزادی، خانواده، برابری حقوق زن و مرد، و چگونگی مشارکت اجتماعی زنان توجه فرمایید:

۱. عدالت

عدالت مورد نظر آنان عدالت عرفی است، نه عقلی. در اعتقادات شیعه عدالت يك اصل محوری است که بر تمام دایره تکوین و تشریح حاکم است. مفهوم عدالت در دیدگاه اسلامی عقلی است و در بستر زمان و مکان تغییر نمی‌کند؛ زیرا از مستقلات عقلی است؛ یعنی عقل بدون کمک گرفتن از شرع به حسن آن حکم می‌کند. در مقابل، به مفهومی از عدالت بر می‌خوریم که عدالت عرفی نام دارد؛ یعنی تعبیری از عدالت که جامعه علمی هر زمان بر آن صحه بگذارد، اگر چه در زمانهای دیگر مورد تأیید نبوده باشد. (۵)

در این حال، عدالت عرفی مفهومی تغییرپذیر است. با این تعبیر از عدالت می‌توان بسیاری از احکام زنان را که در ذهنیت کنونی جامعه ما عادلانه تلقی نمی‌شود، ملغاً اعلام کرد.

اما آیا چنین برداشتی از عدالت به معنای آن نیست که آموزه‌های دینی را تابع دیدگاههای فلسفی غرب و تفسیری مطابق با اومانیسم، سکولاریسم، فردگرایی و نسبیت‌گرایی بدانیم؟ و ثانیاً دلیل اعتبار عدالت عرفی چیست؟ و چگونه می‌توان آن را به دین نسبت داد؟

۲. تساوی

آنان این مفهوم را دقیقاً به معنای «تشابه» می‌گیرند و به سوی از بین بردن مرزهای جنسی گام بر می‌دارند. برخی از فمنیستهای مسلمان تصریح کرده‌اند که تفاوت‌های تکوینی میان زن و مرد نباید به تفاوت‌های تشریحی و حقوقی میان آنان منجر شود. (۶) نگاه تشابه‌گرا به احکام حقوقی زن و مرد در ارث بری، دیه، قصاص، سرپرستی خانواده و مسائلی از این دست، نتیجه این نگرش است.

البته این تفسیر از تساوی، بر خلاف آموزه‌های روشن دینی است. آنچه در دین مورد تأکید است، اقامه قسط و عدل است. زن همچون مرد، انسانی است که از استعداد لازم برای برخورداری از کمالات انسانی بهره‌مند است؛ اما خداوند بر اساس حکمت سرشار خود برای ساماندهی به امور اجتماعی، تفاوت را در بین زن و مرد قرار داده و انتظارات متفاوتی از این دو جنس دارد و تمام این تفاوت‌ها عادلانه و همسو با تعالی هر دو جنس است.

۳. آزادی

مفهوم آزادی که بیشتر فمنیستهای به اصطلاح اسلامی تندرو بر آن پای می‌فشارند، بیشتر از هر چیز ناظر بر مسئله حجاب است. «نیره توحیدی» حجاب را حربه‌ای در خدمت سیاست‌های جنسی و از قید و بندهای محدودکننده می‌داند و در عین حال، سیاست رضا خانی برای کشف حجاب را به دلیل آنکه زور مدارانه و سرکوبگرانه است، بر نمی‌تابد. (۷)

این تفسیر هم پایگاه دینی ندارد. کشف حجاب چنان که تجربه تاریخ ملت ایران نیز مؤید آن است، زمینه نگاه ابزاری به زن است و زنان را از تأثیرگذاری مفید اجتماعی باز می‌دارد.

۴. خانواده

فمنیستهای به اصطلاح اسلامی بر خلاف فمنیستهای غربی - که نهاد خانواده و مادری را ساخته نظام مرد سالاری و برای تحکیم اقتدار خویش می‌دانند - بر حفظ کیان خانواده اصرار و به نقش زن در خانه به عنوان همسر و مادر توجه دارند. و گاه از دیدگاه‌های لیبرالیستی به دلیل آنکه مصالح جامعه و خانواده را در پای اعتقاد به فرد گرایی افراطی قربانی می‌کنند، انتقاد می‌نمایند. به همین دلیل، مخالفت خود را با همجنس‌گرایی که به نظر آنان گرایش افراطی به حساب می‌آید،

اعلام کرده اند.

از دید آنان نهاد خانواده و مادری در ذات خود مشکلزا نیست. با این حال، از خانواده سنتی که مبتنی بر سلسله مراتب و سرپرستی مرد و حاصل ارزشهای جامعه سنتی است، انتقاد می‌کنند و خواهان خانواده‌ای بر اساس برابری نقشها و نفی سرپرستی مردان هستند؛ هر چند این دفاع از خانواده در مرحله نظر است و آن گاه که به مرحله عمل می‌رسند، راهبردهایی پیشنهاد می‌کنند که بعضاً در جهت تزلزل خانواده است؛ لذا بهتر است که تعریف خود از خانواده را روشن‌تر بیان کنند تا امکان داوری بهتر فراهم آید.

استقلال اقتصادی و اشتغال از مهم‌ترین شعارهای فمنیستهای اسلامی است که بر آن هم پای می‌فشارند. به زعم آنان این راهبرد خود باوری زنان را افزایش می‌دهد، نگرانی آنان را از آینده تقلیل می‌دهد و آنان را برای مقابله با تعدیات احتمالی همسر آماده می‌سازد. اما آیا به راستی تأکید بر اشتغال زنان به طور اساسی به تقویت نظام خانواده کمک کرده است؟

برای پاسخ به این سؤال، به جهت اهمیت فوق‌العاده در نظام اجتماعی و همچنین در آموزه‌های دینی، بهتر است تأثیر مدرنیزاسیون بر خانواده را به تفصیل بررسی کنیم. باشد که مروّجان ایده کم‌رنگ کردن بنیاد خانواده بازننگری جدی‌تری در ایده و افکار خویش داشته باشند.

تأثیر مدرنیزاسیون بر خانواده

آثار دگرگونی در زیست بشر، ابتدا در خانواده بروز می‌کند؛ زیرا آغاز زندگی از درون خانواده شك ل می‌گیرد و سپس توسعه و تنوع می‌یابد. در حالت متعادل، خانواده دارای هویت و اصالت است، اما با تغییر شرائط، خانواده از معنا داری می‌افتد و با بحران پوچی درگیر می‌شود. نقطه عطف بحران خانواده در دنیای امروز از دست دادن ارزشهای ذاتی خانواده است. خانواده در جوامع غیر صنعتی، مسئولیتهای چندگانه‌ای داشته است؛ مراقبت، نگه‌داری و تربیت فرزندان، تغذیه و نگه‌داری از سالمندان از جمله مسئولیتهای خانواده و به ویژه زنان بوده، اما با صنعتی شدن و نهادینه شدن اصل تقسیم کار، بسیاری از این وظایف به نهاد های صنعتی، خدماتی، بهداشتی و آموزشی که مستقل از خانواده بودند، محول شده است.

اعضاء خانواده غذای آماده را از فروشگاههای بزرگ در بسته بندیهای معین می‌خرند و در مدت زمان کوتاهی با وسایل برقی آماده خوردن می‌کنند. گفتگوی پس از شام به سرگرمی در

بازیها، گوش دادن به موزیک و دیدن برنامه‌های ارائه شده از رادیو و تلویزیون و بازیهای ویدیویی و فیلمهای تلویزیونی یا سینمایی، چتهای اینترنتی، استفاده از تالارها و بلارها و... تبدیل شده و پیران خانواده نیز با سپری کردن بقیه عمر خویش در خانه‌های سالمندان از دیگر اعضای خانواده جدا می‌شوند و کمتر امکانی برای حمایت جمعی می‌یابند. در این صورت، حمایت روانی، روحی و انسانی دیگر اعضای خانواده برای هر یک از اعضای نیازمند وجود ندارد و اعضای نیازمند خانواده، به مؤسسات روانکاوی و روان درمانی سپرده شده‌اند و آنها با دریافت پول موظفاند به رفع مشکلات روانی و اخلاقی افراد مبتلا به آسیبهای روانی و اجتماعی بپردازند. (۸)

با بحرانی شدن موقعیت خانواده در جهان نو سازی شده صنعتی، بیشترین زیان آن متوجه زنان است؛ زیرا حتی در خانواده‌هایی که زن منزلتی نداشت، عملاً به عنوان مادر نقش محوری داشت، اما با ویران شدن جایگاه خانواده در دنیای مدرن طبیعتاً چنین نقشی از زنان گرفته شده است. به راستی باید دید بر اثر دگرگونیهای نو چه نقشی به زنان اعطا شده که می‌تواند هم سنگ با نقش مادری باشد!

در واقع نگاه سرمایه‌داری جدید به زنان، از جنبه زنانگی آنها نیست، بلکه از جنبه پیشرفت و تداوم چرخه صنعت است و در این میان هر کدام، زن یا مرد، به نحو مطلوب‌تر و مطبوع‌تر ایفاء نقش کنند، محبوب‌ترند. بعضی از گرایشهای فمینیستی، نتیجه اعتراضی است که زنان جوامع غربی به نگرش سوداگرانه صاحبان سرمایه به زنان دارند بنابراین، نباید تصور کرد که موقعیت اجتماعی زنان در جامعه صنعتی بهتر از دیروز است. یکی از صاحب نظران غربی می‌گوید: «من منکر نیستم که زنان قبلاً مورد رفتار ناشایست و حتی در معرض شکنجه قرار می‌گرفتند، ولی به عقیده من وضع آنها هیچ‌گاه به اندازه امروز که فرمانروای خانه و نیز رقیب اداری مردان‌اند، رقتبار نبوده است.» (۹)

اصولاً در نظام سرمایه‌داری جدید، زنان به دو دلیل باید در بیرون از خانواده اشتغال یابند: نخست حفظ ماهیت مصرف‌کنندگی خانواده هسته‌ای است و دیگر اینکه اشتغال زنان ارزان‌تر و بی‌دردسرت‌تر است؛ چه اینکه بسیاری از آنان برای باقی ماندن در کار، حاضر به قبول دستمزدهای پایین‌تر می‌شوند.

صنعتی شدن در اوائل باعث تعارضهای شدید میان کارگران، به خصوص کارگران مرد و زن شد. زنان برای باقی ماندن در سر کار حاضر به قبول دستمزدهای پایین‌تر بودند؛ زن بافنده ماهر روزی یک فرانک و مرد ماهر چهار فرانک می‌گرفت. در سال

۱۸۷۰ م. متوسط دستمزد زن در پاریس ۲/۱۴ فرانک و متوسط دستمزد مردان ۴/۷۵ فرانک بود. (۱۰)

نگاهی به جوامع غربی نشان می‌دهد که در حال حاضر، جوامع انسانی به موازات صنعتی‌تر شدن، با ابعاد وسیع و پیچیده‌تری از خشونت درگیرند. اگر تا دو سه دهه قبل در آمریکا خشونت را چندان جدی نمی‌گرفتند، امروز بدان توجه جدی پیدا کرده‌اند.» در سال ۱۹۷۶ م. تنها ۱۰٪ آمریکاییان این پدیده را جدی می‌دانستند و در سال ۱۹۸۳، ۹۰٪ آنها خشونت را مهم تلقی کرده‌اند.» (۱۱)

بعد از تحقیقی که درباره خشونت در خانواده‌های امریکایی انجام گرفته، اظهار داشته‌اند که: «ما در خانواده‌های منحرف زندگی می‌کنیم؛ چرا که در سال ۱۹۷۵ حدود دومیلون نفر از زنان امریکایی توسط همسرانشان کتک خورده‌اند و در سال ۱۹۷۰ بیش از نوزده میلیون نفر از کودکان مورد اذیت قرار گرفته‌اند.» (۱۲)

همچنین تازه‌ترین آمارها در کشورهای صنعتی از جمله ژاپن بیانگر افزایش همسرانی است که قربانی خشونت‌اند.» در نیمه نخست سال ۲۰۰۰، ۴۴۳ فقره گزارش در زمینه اعمال خشونت از سوی شوهران ژاپنی نسبت به همسرانشان تحویل پلیس شده که نسبت به سال پیش از آن دو برابر افزایش یافته است.» (۱۳)

خشونت در محل کار نیز شایع‌ترین اشکال خشونت در جوامع پیشرفته صنعتی است. در این خشونت‌ها زنان بیشترین قربانیان را دارند. آنان با خشونت‌هایی مانند: تجاوز جنسی، کتک خوردن و مجروح شدن، تهدید و ارباب، آزار و اذیتهای فیزیکی و روحی و اهانت‌های زبانی رو به رو هستند. نکته مهم در تحقیقات انجام گرفته نشان می‌دهد که:

«در دنیای جدید مشکل زنان تنها کمتر بودن فرصتهای شغلی و تبعیض در دستمزدها نیست، بلکه سوء استفاده جنسی در محل کار نیز مشکل دیگری است.» (۱۴)

البته از تجارت فحشا به عنوان کثیف‌ترین و ستمگرانه‌ترین نوع خشونت نمی‌توان چشم پوشید؛ یعنی اینکه انسانی را از کرامت، شرافت و حرمت خدادادی‌اش به زور و خشونت محروم سازند و او را برای ارضاء تمایلات نفسانی نامشروع دیگران مجبور سازند.

سوگمندان باید گفت:

«زن اروپایی در غفلت تفکر و تمدن جدید چنان به بند کشیده شد که نتوانست درک کند عامل پیشرفتهای اقتصادی یا سودآوری هر چه بیشتر صاحبان ثروت‌های انبوه گردیده، بدون آنکه در سود آن سهم باشد.» (۱۵)

ناگفته نماند که حضور فیزیکی زن در بیرون از خانه با

شعار آزادی و نیاز کارخانه‌داران به آنها و حمایت نظری پر زرق و برق از زنان، جنگی آشکار را بین زنان و مردان به وجود آورده که تا اعماق خانواده‌ها رسوخ کرده است. در پرتو این آزادی و تساوی و مقررات حمایتی، زن فارغ از هرگونه مسئولیت خانوادگی و همپای مردان در کارخانه‌ها، ساعات بسیاری از عمر خود را هدر داده است؛ اما در واقع، آنچه که ثمره زنان گردیده، محرومیت از کرامت انسانی می‌باشد. در این راه، در کارخانه‌ها بردگی ماشین و صاحبان ماشین، ارزشی بود که زنان به جای کرامت انسانی به آن دست یافتند. از تولیدات دستی و خلاقیت‌های هنری و به کارگیری ذوق خویش محروم شده و به واژگونی نگرشی و ارزشی رسیدند. شغل و درآمدهای ناچیز، جایگزین ارزشهای معنوی گردید. زنی که تا پیش از تولد کارخانه‌ها، محور و ستون خانواده محسوب می‌شد و خویش را منبع برآورده شدن نیازهای معنوی خانواده می‌دید، در بازار کار خود را غرق شده دیده و از چشمه جوشان مهر، عشق و ایثار به موجودی بی‌احساس، خسته و بی‌رمق تبدیل شده، از مهر مادری تهی گردیده و با همسر و فرزندان بیگانه شده، به جای تکیه بر همسر، وابسته به کارخانه‌ها شد و برای کار بیشتر، نداشتن فرزند را حسنی بزرگ و گامی اساسی در راستای آزادی کامل خود برشمرد. خانه نیز خوابگاهی شد که اعضاء بیگانه از هم، خسته و بی‌نشاط در حد ضرورت در آن حاضر می‌شوند.

فرهنگ تجدد با مبانی و اصول خرد و کلان خود زن را بدین گونه از قالب خویش خارج ساخت و در غفلتی مهیب او را به طرد غریزه مادری دعوت کرد و زن به گمان خود جاده پیروزی را پیمود و به تدریج به ابزار وحشتناک تبلیغات تجاری تبدیل گردید و در این عرصه، بیش از همه انسانیت او لگد مال شد. دریغ که: «زن آزاد شده غربی، خود را همپای مردان و شاید بالاتر از آنها می‌داند و در نهایت آزادی، شغل‌های محترم دزدی، آدم‌کشی و سیاست! را نیز فرا گرفته است.» (۱۶)

البته آنچه که زنان از دست داده‌اند:

«قدرت فکری مستقل، شخصیت کریم و جایگاه رفیع خانواده و... است و در حقیقت، زن امروزی نمی‌داند که این آزادی نوین، برایش مشکل پیچیده‌ای مانند دوران اسارت و بردگی به بار آورده است.» (۱۷)

۵. برابری حقوق زن و مرد

دغدغه اصلی فمنیست‌های اسلامی در حوزه مسائل حقوقی است. دستیابی به نظام حقوقی در مواردی چون: قضاوت، شهادت، ارث، ديه، ازدواج، طلاق، سرپرستی خانواده‌ها و...، آرمان‌هایی

هستند که برای تحقق آنها تلاشهای چشمگیری کرده‌اند. کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان از آنجا که بر مفهوم «تشابه» بنیان شده است، مورد حمایت جدی آنان است. نگاه انتقادی آنان به قانون مدنی و مجازات با محور قرار گرفتن مفهوم تشابه شکل گرفته و در سالهای اخیر تحریک‌هایی نیز در زمینه اصلاح قوانین و مقررات داخلی انجام داده‌اند. فمنیست‌های اسلامی بر روشهای حقوقی برای استیفاء حقوق زنان تأکید می‌کنند و اصطلاحات مورد نظر آنان به ویژه در محور روابط خانوادگی بیشتر رنگ و بوی حقوقی دارد. آموزش حقوق به زنان از ابتدایی‌ترین پیشنهادات آنان به منظور آشنایی زنان با حقوق خود و استیفاء آن به ویژه در خانواده است.

اما استیفاء حقوق از طریق آموزش حقوق زنان تا چه اندازه مؤثر بوده است؟ مگر نه اینکه این نوع آموزش زمینه تقابل را فراهم آورده و در نتیجه آشنا شدن زنان با حقوق خود! بالا رفتن معنادار آمار طلاق، خشونت خانوادگی و اختلافات فراهم آمده است؟ و خود نشان دهنده آن است که در ارتقاء وضعیت زن چندان هم موفق نبوده‌ایم و در نتیجه، باید به شیوه‌هایی دست یابیم که ضمن استیفاء حقوق احتمالی زنان، آرامش خانوادگی زن و شوهر و فرزندان نیز خدشه‌دار نشود.

۶. چگونگی مشارکت اجتماعی زنان

نگاه فمنیستی به زن آن است که وی را از هسته تحولات اجتماعی به پسته آورده و نقشهای کلیشه‌ای مردانه را به وی واگذار کند و نقشهای مادری و همسری را کسالت‌آور و حقیر جلوه دهد و در عوض نقشهایی مثل: رانندگی کامیون، فروشندگی و تاکسی‌سرویس و... را به وی پیشنهاد کند و او را تشویق کند که محیط خانه را به نفع موقعیت اجتماعی رها کند.

البته حضور زن در اجتماع با محوریت خانواده و با حفظ پویایی روابط خانوادگی و حفظ احترام زن در فعالیتی متناسب با شئونات زنانه می‌تواند مفید باشد، اما نقطه ایده‌آل برای فمنیست‌ها این است که زنان مرزهای جنسی را در نوردیده و برابر با مردان در موازنه اجتماعی، حضور در مدیریتهای و مشاغل را تجربه کنند و مرزهای جنسیتی به هر شکل ممکن برداشته شود.

پرواضح است که بحث اختلاط، چگونگی روابط زن و مرد در جامعه و محیط کار، امنیت اخلاقی و خرد نشدن زنانگی زن در زیر چرخ ماشینها دغدغه اصلی آنان نیست.

جان کلام اینکه، آنان می‌خواهند زنان در روابط حقوقی و اجتماعی، خانوادگی و اقتصادی به گونه‌ای مشابه و بدون

مرزهای جنسیتی تعریف شوند و آزادانه به هر آنچه متمایلاند، دسترسی داشته باشند.

از نظر ما چنین آرمانی نه صحیح است و نه دست یافتنی. صحیح نیست؛ چون بر معیارهای شرعی و عقلی استوار نیست و چیزی که بر این معیار استوار نباشد، سعادت آور نخواهد بود. الگوی تشابه نیز دست یافتنی نیست؛ چون خداوند بر اساس حکمت خویش زن و مرد را با تفاوت‌هایی خلق کرده و انتظارات متفاوتی از آنان دارد؛ چنان که پیاده کردن الگوهای برابری در بعضی کشورها، آمار طلاق، روابط جنسی خارج از چارچوب ازدواج، خانواده‌های تک‌والد، تک‌زیستی انسانها و خشونت‌های خانوادگی و... را ایجاد کرده است.

از نگاه ما ارزشمندی واقعی هر انسان به برخورداری وی از قدرت و کمال و تقرب به خداوند است که در آن تفاوتی برای زن و مرد نیست و ضرورتاً هر دو دستیابی به تقرب را از یک مسیر نمی‌پیمایند. برخی از امور برای مردان و بعضی برای زنان ارزشمند است؛ چنان که تأمین مخارج اقتصادی خانواده از وظائف مرد و تنظیم اقتصاد مصرفی از وظائف زن، جهاد با نفس و مال در برابر دشمنان از راه‌های تقرب مرد و نقش آفرینی در تربیت نیروی سازنده و رزمنده از وظائف زن شمرده شده است.

فمنیست‌های اسلامی چون از زاویه نگاه غربی به مسائل و مشکلات زنان می‌نگرد، بسیاری از مشکلات مانند: بحران جنسی، بالا رفتن سن ازدواج، نگاه ابزاری به زن، شکاف نسلها، بالا رفتن آمار طلاق و... را جدی نمی‌گیرند، به مسئله فرار دختران کلیشه‌ای می‌نگرند و آن را مسئله‌ای طبیعی و در زمان گذار از جامعه سنتی به مدرن تلقی می‌کنند؛ در حالی که این امر در جوامعی که مرحله گذار را نیز گذرانده‌اند، نه تنها کاهش نیافته، بلکه به آمار آن افزوده شده است.

به وضوح می‌توان دریافت که در مورد حضور اجتماعی و اشتغال و حتی روابط خانوادگی با توصیه‌های این نظریه پردازان به نوعی تزلزل در بنیان خانواده دست یافته‌ایم و پیروان این نظریه، حتی کسانی که خود را به مبانی دینی ملتزم نشان می‌دهند، رفته رفته به بحران تئوریک نزدیک می‌شوند. آنان باید میان آموزه‌های دینی و الگوهای تجدیدطلبی یکی را برگزینند؛ زیرا تفسیرهای تأویل‌گونه از آیات و احکام دینی همیشه ممکن نخواهد بود و در نهایت، به جدایی دین از حوزه امور اجتماعی و عرفی‌گرایی و تردید در حجیت کتاب و سنت خواهد انجامید.

نتیجه‌گیری

قدر مسلم، ترویج دیدگاه‌های فمنیستی با راه‌های غربی آن در جامعه ایران که بستر و زمینه این جریان سازی را نیز برخی از قوانین نارسا و عدم تعریف مشخص از حضور زن در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فکری و سازماندهی نیروی عظیم زنان در جامعه اسلامی به عهده دارند، تنها زنهای جامعه را به سوی نوع دیگری از ستم و از دست دادن حقوقشان سوق می‌دهد، زیرا غرب حتی نتوانسته به زنان جامعه خود امنیت و آرامش ببخشد و علی‌رغم شعارهای پرزرق و برق جهان غرب، امروزه وضعیت زنان مغرب زمین اسفبار گزارش می‌شود. به گزارش خبرگزاری فرانسه، یک سوم زنان در نروژ، آمریکا، هلند و ژلاندنو مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفته‌اند و در آمریکا در هر ۸ ثانیه یک زن مورد بدرفتاری قرار می‌گیرد و در هر ۶ دقیقه به یک زن تجاوز می‌شود. بر اساس تحقیقی که توسط وزارت دادگستری آمریکا صورت گرفته، هر سال حدود ۳۱۰ هزار مورد تجاوز یا تلاش برای تجاوز در این کشور صورت می‌گیرد.

بنابراین، تنها راه حفظ ارزشها و جایگاه‌های مادی و معنوی زنان، عمل به احکام اسلامی است و بس. انحراف از این راه قطعاً به ضررهای مادی و معنوی و از بین رفتن ارزش انسانی این گروه منجر خواهد شد.

• پاورقی

- (۱) فمنیسم اسلامی چالشی دموکراتیک یا چرخشی تئوکراتیک، نیره توحیدی، کنکاش، چاپ آمریکا، پاییز ۱۳۷۶، ص ۱۰۶.
- (۲) همان، ص ۱۰۸.
- (۳) شیوه استنباط در مکتب فقهی مدرن، سعید محسن‌زاده، پیام هاجر، ش ۳۳۵.
- (۴) فمنیسم اسلامی «جنبش زنان ایرانی»، حامد شهیدیان، ایران نامه، چاپ آمریکا، پاییز ۷۷، ص ۶۲۴.
- (۵) برای آشنایی بیشتر با عدالت عرفی، ر. ک: مصاحبه با حجة الاسلام و المسلمین محمد مجتهد شبستری، مجله زنان، ش ۵۷، ص ۲۱.
- (۶) فضای تنگ ناسازگاری، افسانه نجم آبادی، نیمه دیگر، چاپ آمریکا، شماره ۱۱، ۱۹۹۰، ص ۲۰.
- (۷) فمنیسم، دموکراسی و اسلام گرایی، ص ۱۰۴.
- (۸) بررسی مسائل اجتماعی، تقی آزاد ارمکی و مهتری بهار، مؤسسه نشر جهاد، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۹۳.
- (۹) جامعه شناسی خانواده، باقر سارو خانی، تهران، سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۹۶.

- (۱۰) جامعه شناسی خانواده، شهلا اعزازی، روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱.
- (۱۱) همان، ص ۲۰۳.
- (۱۲) کارگران جنسی، محمد صفوی، مجموعه مقالات جنس دوم، ج ۸، ۱۳۷۱، ص ۹۶.
- (۱۳) بررسی مسائل اجتماعی، تقی آزاد ارمکی و مهری بهار، ص ۲۱۸.
- (۱۴) خشونت در کار، رنکن کپل، ترجمه معاونت فرهنگی و امور بین‌المللی وزارت کار و امور اجتماعی، ص ۲۳.
- (۱۵) لذات فلسفه، ویل دورانت، ترجمه عباس زریاب، ص ۱۵۴.
- (۱۶) همان، ص ۱۵۸.
- (۱۷) همان، ص ۱۴۷.

ما و خرافات

زندگی انسان دارای دو بعد فردی و اجتماعی است و انسان در هر دو بعد، نیازمند مجموعه‌ای از دستورات است تا در سایه آن بتواند افکار، اعمال و گفتار خویش را تصحیح نماید و به بهترین نحو در مسیر زندگی خود حرکت کند و در نهایت، رضایت حضرت حق را دنبال نماید.

یکی از مسائلی که پیوسته دامنگیر بشر بوده و تأثیرات منفی در ابعاد فردی و اجتماعی زندگی او گذاشته، اعتقاد به خرافات است. بشر پیوسته به خرافات مختلفی معتقد بوده و بیشتر خرافات با زندگی او، مناسبتی نزدیک داشته است.

به طور کلی، یک اصل مسلمی وجود دارد و آن این است که انسان از قدیم‌ترین زمان، همواره برای رفاه و آسایش خود و خویشاوندانش می‌کوشید و طالب مصون ماندن خود و آنان بود. او با استفاده از قوای خود و باور داشتن یک سری از خرافات می‌کوشید تا، از حوادث غیر طبیعی و طبیعی و نیروهای مافوق طبیعت، مصون بماند و چون دانش او اندک بود، به طلسم و مهره و ورد و امثال اینها پناه می‌برد.

خرافات قبل از آنکه اثری مثبت در زندگی انسان داشته باشد، مانعی برای پیشرفت و انگیزه‌ای برای بی‌ارادگی و تعلل در انجام کارها و امور زندگی است.

در این نوشتار بر آنیم تا ضمن تبیین مسئله خرافات، نظر واقعی دین و سیره معصومین علیهم السلام را در برخورد با این گونه عقاید و کردار بیان کنیم.

معنی و تعریف خرافات

خرافه، واژه‌ای عربی است و ریشه آن «خرف» به معنای «چیدن میوه» یا «پیری و فرتوتی» است. «خرافه» مصدر این فعل است و در تداول فارسی بر سخنان بیهوده و پریشان که ناخوشایند باشند، اطلاق می‌شود. عادت مألوفه و شیوه‌های متبعه‌ای که بر مبنای عقل و خرد و یا شرع و شریعت نیست، بلکه به استناد خوابی که کسی دیده باشد یا عملی که از گذشتگان به یادگار مانده و مانند آن باشد، از این قبیل است. (۱)

پس به طور کلی، می‌توانیم خرافات را عبارت از باورهای باطل و بی اساس که فاقد مبنای عقلی و علمی باشند، بدانیم. و ذکر این نکته ضروری است که خرافه نسبت به درجه فهم و بصیرت بشر، معنا می‌یابد و می‌تواند وجود داشته باشد. چه بسیاری از مسائل که به نظر ما خرافه می‌رسند، اما در دوره‌های قبل به دلیل محدود بودن علم بشر، معقول و مقبول

بوده‌اند؛ مثلاً این عقیده که شکستن آئینه شگون ندارد، به نظر ما عقیده‌ای بی اساس، بچه‌گانه و خرافاتی به نظر می‌آید؛ اما باید اشاره کرد که در روزگار قدیم، مردم، تصور می‌کردند شکل و سایه و عکس انسان، قرین یا جزء روح انسان است و با شکسته شدن آئینه، نقش انسان باطل می‌شود و در واقع، روح او صدمه می‌بیند. اما در این عصر که نور علم، چنین تاریکی‌هایی را زدوده است، اگر هنوز هم کسانی پیدا شوند که در شکستن آئینه همان باور بد شگونی را داشته باشند، می‌توان آنان را خرافاتی نامید.

خرافات در جوامع مدرن

نباید تصور کرد که خرافات و ساده لوحی تنها منحصر به کشورهای جهان سوم و مردمی عامی و بی سواد است، بلکه در کشورهای که خود را صاحب بلامنازع تکنولوژی و قدرت می‌دانند نیز خرافات بیداد می‌کند. به عنوان نمونه، گوشه‌هایی از اعتقادات عجیب برخی کشورها را می‌خوانیم:

طبق آخرین آمار، نیمی از مردم آمریکا، افرادی خرافاتی هستند. (۲) آمریکاییها معتقدند اگر شما روی پلی با دوستانتان خداحافظی کنید، دیگر هیچ وقت آنها را نخواهید دید. وقتی شهاب سنگی دیدید، سریع آرزو کنید؛ همه آرزوهای شما برآورده خواهد شد. هنگام عطسه دوستانتان را جلوی دهانتان بگیرید، ممکن است روحتان از فرصت استفاده کرده، فرار کند.

فرانسویها به شدت به طالع بینی معتقدند و اگر روزی از طریق اینترنت از پیش بینی آن روز با خبر نشوند، از جایشان تکان نمی‌خورند. فرقی هم نمی‌کند کارگر ساده یک کارخانه باشند یا یک دولتمرد بلندپایه. آنها اولین صفحه روزنامه‌ای که سر میز صبحانه می‌خوانند، صفحه مربوط به طالع بینی و پیشگوییهای روزانه است.

چینیها هم دست کمی از بقیه ندارند. آنها برای دور کردن شیطان از خودشان، دست به هزار و یک کار عجیب و غریب می‌زنند؛ مثلاً مقداری لوبیا قرمز جلوی در خانه شان می‌پاشند تا شیطان بترسد و نزدیک نشود. آنها معتقدند رنگ قرمز قدرت عجیبی در دور کردن نیروهای پلید دارد.

به گزارش شبکه خبری «ورد نیوز» (۳) طبق خرافات در میان مردم چین، عدد چهار عدد نحسی است. بر اساس مطالعات یک جامعه شناس آمریکایی در دانشگاه «سن دیگو» که بر روی چینیها و ژاپنیهای مقیم آمریکا صورت گرفت، تعداد مرگ و میر ناشی از حمله قلبی در میان چینیها در روز چهارم هر

ماه میلادی نسبت به روزهای دیگر بیشتر است و این مرگ و میر ظاهرا به دلیل ترس از این روز و فشارهای روانی ناشی از آن است. این جامعه شناس در طی ۲۵ سال گذشته مرگ بیش از ۴۷ میلیون نفر چینی را در آمریکا در روز چهارم هر ماه گزارش کرده و در مجله «مدیکال انگلیش» آن را به ثبت رسانده است. «جیمی راکسبرگ»، محققی که بر روی این تحقیقات کار کرده است، می‌گوید: این تحقیقات به کمک چند ریاضی دان صورت گرفت و معلوم شد که در روز چهارم هر ماه شمار مرگ و میر ناشی از حمله قلبی در میان چینیهای مقیم آمریکا نسبت به روزهای دیگر ۱۳ درصد بیشتر است. وی می‌افزاید: عدد چهار در زبان چینی تلفظ Si و در زبان ژاپنی تلفظ Shi ارد که دارای معنایی شبیه مرگ در هر دو زبان است. آنان به شوم بودن عدد چهار آن قدر معتقدند که در کشورشان برای شماره گذاری اتاقهای هتلها و بیمارستانها از عدد چهار استفاده نمی‌کنند؛ حتی در نیروی هوایی چین به دلیل عقاید خرافی از عدد چهارم برای شماره گذاری هواپیماهای نظامی دوری می‌شود.

ایرلندیها نیز برای اینکه از قافله عقب نمانند، فکر می‌کنند نعل اسب شانس می‌آورد و اگر بخواهند آن را در جایی نصب کنند، باید سربالا باشد؛ چون در این حالت تأثیرش بیشتر است. بعضی از آنها هم معتقدند اگر يك نعل اسب را بالای تخت خوابشان بیاویزند، محال است کابوس ببینند.

برای مصریها گربه خیلی مهم و مقدس است؛ چون فکر می‌کنند ایزیس که يك الهه باستانی است، به شکل گربه بوده و هرکسی گربه‌ای را بکشد، محکوم به مرگ است. آنها حتی فکر می‌کنند گربه سیاه برای صاحبش شانس می‌آورد.

انگلیسیها گربه را مومیایی می‌کنند و به دیواری می‌زنند تا ارواح پلید را دور کند! آنها معتقدند اگر گربه سیاهی به سمت شما بیاید، با خودش خوش شانسی می‌آورد؛ اما اگر از شما خودش نیاید و از پیشتان برود، شانسی باقی نمی‌ماند.

خرافات در اعصار مختلف

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا خرافات به واسطه ظهور علوم، رو به تضعیف می‌روند و یا اینکه هر عصر، خرافه جدیدی را با خود می‌آورد؟

وقتی دقیقتر به تاریخ زندگی بشر، نگاه کنیم، در خواهیم یافت که به واسطه پیشرفت زمان، خرافات نیز لباس کهن از تن به در می‌آورند و با لباس و نام دیگر، ظهور پیدا می‌کنند. باورها، جزء لاینفک فرهنگ مردمانند. ذهنیات هر فرد، از باورها، پندارها، سخنان و ادبیات عامه انباشته است. هر

عصر و نسلی، خرافات خاص خودش را می‌پرورد؛ اما در کل می‌توان اذعان داشت که به هر اندازه «استدلال»، «تعقل» و «لزوم تجربه» در جامعه‌ای بیشتر حاکم باشد، دامنه خرافات در آن جامعه محدودتر و شیوع و پذیرش آن نیز کمتر است. در چنین جوامعی، خرافات را بیشتر با کارکرد طنز، سرگرمی، ادبیات داستانی و گزارش تاریخ، می‌توان پیدا کرد.

به عنوان نمونه، «هفت سین» در سفره نوروز، روزگاری جنبه آیینی (نشانی از هفت فرشته و هفت عنصر حیات و...) داشت؛ اما پس از اسلام آوردن و رونق علوم در این سرزمین، اندک اندک، جنبه آیینی خود را از دست داد و به خرافه نزدیک شد. در روزگار معاصر، همین باور عامیانه، کارکرد فرهنگی نمادین (آگاهی بخشی، سرگرمی، جشنوارگی، پیوند با هویت تاریخی) یافته است. نمونه دیگر، سنت «سیزده به در» است که روزی «آیین» و روز دیگر، «خرافه» بوده است و امروزه، تنها کارکرد فرهنگی نمادین (بهره‌گیری از طبیعت، آشنایی با جلوه‌های آفرینش در آغاز بهار، سفر کردن از مسکن مألوف، و...) دارد...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مبارزه با خرافات

یکی از اصول اساسی و جدی در سیره درخشان معصومین علیهم السلام توجه به واقعیات و حقایق، و دوری از هر گونه بیهودگی، خرافات و بدعتهاست. توجه به واقعیات در سیره پیامبران الهی علیهم السلام قرار داشته است. آنها امین و راستگو و واقع بین بودند و چهره حق را آن گونه که بود، به مردم نشان می‌دادند. به طور کلی، بخش مهمی از زندگی انبیا و ائمه علیهم السلام مبارزه و پیکار با بت پرستی و طاغوت پرستی و هر گونه تقلید کورکورانه و خرافات بوده است. آنها در صدد بودند که خرافات و گمراهیها را از آئینه دل امتها بزدایند و مسیر هدایت و حرکت صحیح را پیش روی مردم نهند.

قرآن مجید، هدفهای مقدس بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را با جمله‌های کوتاهی بیان کرده است. از جمله، اینکه می‌فرماید: «وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»؛ (۴) «[پیامبر خدا] تکالیف شاق و غل و زنجیرهایی را که بر آنها بود، برمی‌دارد. «مسلماً مقصود از غل و زنجیر، غله‌های آهنین نیست، بلکه منظور همان اوهام و خرافاتی است که فکر و عقل آنها را از رشد و نمو بازداشته بود و یک چنین گیر و بندی که به بال فکر بشر بسته می‌شود، به مراتب از سلسله آهنین، زیان بخش‌تر و ضرر بارتر است؛ زیرا زنجیرهای آهنین پس از گذشت مدتی، از دست و پا برداشته می‌شود و فرد زندانی

با فکر سالم و منزه از خرافات گام در زندگی می‌گذارد، اما سلسله‌هایی که از اوهام و اباطیل، بسان رشته‌های سردرگم، به عقل و شعور و ادراک انسان پیچیده می‌شود، چه بسا تا دم مرگ با انسان همراه می‌باشد و او را از هر گونه تلاش، حتی برای باز کردن این قید و بند، باز می‌دارد.

انسان با فکر سالم و در پرتو عقل و خرد می‌تواند هرگونه قید و بند آهنین را در هم شکنند، ولی فعالیت و تلاش انسان بدون فکر سالم، نقشی بر آب و عاری از فایده می‌شود.

یکی از بزرگترین افتخارات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این است که با خرافات و اوهام و افسانه و خیال، مبارزه کرد و عقل و خرد بشر را از غبار و زنگ خرافات شستشو داد. آن حضرت برای این آمده بود که قدرت فکری بشر را تقویت کند و با هر گونه خرافات، به هر رنگ که باشد، حتی اگر به پیشرفت هدفش هم کمک نکند، سرسختانه مبارزه کند.

سیاستمداران جهان، پیوسته از هر پیش آمدی به نفع خود استفاده می‌کنند. حتی اگر افسانه‌های باستانی و عقاید خرافی ملتی به ریاست و حکومت آنها کمک کند، از ترویج آن خودداری نمی‌کنند؛ ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها از آن عقاید خرافی که به ضرر خود و اجتماع تمام می‌شد، جلوگیری می‌کرد، بلکه حتی اگر یک افسانه محلی و یک فکری بی‌اساس به پیشرفت هدف او کمک می‌کرد، با تمام قوا و نیرو با آن به مبارزه بر می‌خاست و کوشش می‌کرد که مردم بنده حقیقت باشند، نه در بند افسانه و خرافات.

گرفتن خورشید همزمان با مرگ ابراهیم، فرزند آن حضرت و شایعه عرب مبنی بر اینکه خورشید به خاطر مرگ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته است، می‌توانست ابزار خوبی برای فخر فروشی باشد؛ اما پیامبر این جمله را که شنید، بالای منبر رفت و فرمود: «آفتاب و ماه، دو نشانه بزرگ از قدرت بی‌پایان خدا هستند و سر به فرمان او دارند. هرگز برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند. هر موقع ماه و آفتاب گرفت، نماز آیات بخوانید.» بعد از منبر پایین آمد و با مردم نماز آیات خواند. (۵)

آن حضرت در تمام ادوار زندگی، حتی در زمان کودکی با اوهام و خرافات مبارزه می‌کرد. یکی از روزهایی که سن آن حضرت از چهار سال تجاوز نمی‌کرد و زیر نظر دایه و مادر رضاعی خود «حلیمه» به سر می‌برد، از مادر خود درخواست کرد که همراه برادران رضاعی خود به صحرا رود. «حلیمه» می‌گوید: فردای آن روز، محمد را شستشو دادم، به موهایش روغن زدم، به چشمانش سرمه کشیدم و برای اینکه دیوهای صحرا به او

صدمه نرسانند، يك مهره یمانی را با نخ به گردن او آویختم. محمد صلی الله علیه و آله مهره را از گردن درآورد و به مادر خود چنین گفت: «مادر جان آرام! خدای من که پیوسته با من است، نگه دار و حافظ من است.» (۶)

پیشوایان معصوم علیهم السلام و پرهیز از خرافات

در دعاهایی که از زبان ائمه معصوم علیهم السلام در مناجات با خدا جاری می‌شد، چنین آمده است: «أَللَّهُمَّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ؛ (۷) خداوندا! امور را آن گونه که هست، به من نشان بده.» در قسمتی از دعای بعد از نماز عشاء نیز که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، چنین آمده، «أَللَّهُمَّ... أَرِنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّى أَتَّبِعَهُ وَ أَرِنِي الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّى أَجْتَنِبَهُ وَ لَا تَجْعَلْهُمَا عَلَيَّ مُتَشَابِهَيْنِ فَاتَّبِعَ هَوَايَ بَعْدَ هُدَى مِذْكُ؛ (۸) خداوندا! واقعیت و حق را به من نشان بده تا از آن پیروی کنم و باطل را به من بنمایان تا از آن دوری کنم و حق و باطل را برای من مبهم و نامشخص نکن که در نتیجه از هوای نفس خود - به دور از راه هدایت تو - پیروی کنم.»

اهل بیت علیهم السلام برای حفظ دین الهی و دستورات آن به قدری دقت داشتند که امام صادق علیه السلام در جمع اصحاب خود یادی از عصر غیبت کردند و برای ثبات عقاید مؤمنین به خواندن دعای غریق سفارش کردند. عبدالله بن سنان می‌گوید: پرسیدم دعای غریق چیست؟ آن حضرت فرمود بگو: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ! يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ! ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ!» عبدالله می‌گوید: «من این دعا را خواندم، ولی بعد از جمله «مقلب القلوب»، جمله «والابصار» را از خودم افزودم. امام صادق علیه السلام به من رو کرد و فرمود: درست است که خداوند گرداننده دلها و چشمهاست، ولی آنچه را که من گفتم، همان را بگو! و چیزی از خودت بر آن کم و زیاد نکن!» (۹)

بنابراین، پیشوایان معصوم علیهم السلام تا این اندازه نسبت به اصحاب و یاران خود و اعتقادات آنان توجه داشتند و خود هم به شدت به آن مقید بودند تا آنجا که خطاب به حضرت حق عرض می‌کردند: «يَا رَبُّ أَرِنِي الْحَقَّ كَمَا هُوَ عِنْدَكَ؛ (۱۰) خدایا حق را همان گونه که در نزد توست، برای من نمایان کن!»

امامان ما با این برنامه به ما می‌آموزند که مردم نباید از صراط مستقیم و حقیقی خارج گردند و فریب دغل‌کاران را بخورند و به اموری مانند: رمالی، معرکه‌گیری، شعبده‌بازی، کفبیدی، سرکتاب باز کردن، و... دل ببندند و به دنبال خرافات و اراجیف یاوه سراها بروند. همچنین از بازیهای

صوفیان دغلباز هم باید پرهیز نمایند. این مسئله در روزگار ما نیز که عصر دانش و فن‌آوری است، وجود دارد. اکنون شیادانی هستند که منافع مادی‌شان در ترویج خرافه‌های خاصی است و هیچ جای جهان از وجودشان خالی نیست. نمونه بارز آن وعده‌های کسانی است که انواع نسخه‌های حیات‌بخش را به صورتهای عجیب و غریبی به مردم عوام و ساده‌لوح قالب می‌کنند.

اگر به این مسئله توجه شود، راه بر بسیاری از کسانی که از این طریق ارتزاق می‌کنند، بسته می‌گردد. متأسفانه روزگار ما، زمان بی‌حوصلگیها، بی‌دقتیها و درهم آمیزی واژه‌ها و مفاهیم است. اکنون در کشور ما مجله‌هایی چاپ می‌شود که سراسر آن چیزی جز انواع طالع‌بینیها و فال قهوه، فال چای و ورق و امثال اینها نیست. بعضی به انواع فالگیری، جن‌گیری، دعانویسی، و رمالی، روی آورده‌اند و اسمش را گذاشته‌اند: امور «فراروان‌شناسی». این روزها کمتر است که در روزنامه خبری از دستگیری و فاش شدن خیانت افرادی که از این طریق مردم را می‌فریبند، دیده نشود.

این مسئله نه تنها در روزنامه‌ها و مجلات دیده می‌شود، بلکه در شبکه اینترنت هم افرادی باب فالگیری و پیشگویی را بر اساس روز تولد یا ماه تولد به راه انداخته‌اند و از این طریق، چه درآمدهای کلانی را به جیب می‌زنند.

اشتباه گرفتن دین و خرافه

خرافه‌گرایی و پیروی از اوهام از نظر دین اسلام مردود و ناپسند است. اما این طور نیست که هر چه در دید اولیه با نظر و عقیده یا عقل ما سازگار نبود، آن را خرافه بدانیم و مهر خرافاتی بر پیشانی کسی که به آن عمل می‌کند و ملتزم است، بزنیم.

در همین خصوص توجه دقیق به چند نکته لازم است:

۱. تذکر اول متوجه جوان‌ترهاست؛ زیرا آنان معمولاً روشنفکرانه به مسائل می‌نگرند و افراد مسن خانواده خود را قدیمی و کم‌فرهنگ می‌دانند و به همین علت، در مواردی کارهای آنها را خرافه و غلط تلقی می‌کنند؛ در حالی که بسیاری از کارهای پدر بزرگها یا مادر بزرگها یک عمل ریشه‌دار و مستحبی است که در مورد آن دستورات دینی رسیده است و حتی گاهی فضائل بسیاری هم برای آن شمرده شده است. این نوع نگاه و تفکر معمولاً ریشه در عدم آگاهی و جهل یا کمبود اطلاعات دینی و مطالعات علمی دارد.

۲. تذکر دوم متوجه بزرگترهاست؛ همانهایی که معمولاً خود

را به مسائل دینی و مذهبی ملتزم می‌دانند. این گروه باید مواظب باشند که اعمال آنها موجب سستی عقاید جوان‌ترها و افراد کم تجربه نگردد.

گاهی از سوی عده‌ای افراد مذهبی که فاقد بصیرت در مسائل دینی هستند، کارهایی دیده می‌شود که ریشه مذهبی ندارد، اما آنها آن را از مذهب می‌دانند و کسی را که منکر آن باشد، فردی ضد مذهب می‌شمارند. برای مثال، جهت رواگشتن حاجت خود به درخت متوسل می‌شوند و به آن پارچه یا نخ می‌بندند؛ اگر کسی حین انجام دادن کاری عطسه‌ای کرد، از کار مورد نظر اجتناب می‌کنند؛ برای شفای مریض خود به رمال متوسل می‌شوند؛ برای مصون ماندن از چشم زخم، اسفند دود می‌کنند؛ فلان زمان یا فلان مکان را نحس می‌دانند، برای اطلاع از حوادث آینده به فال و فالگیر متوسل می‌شوند و کارهای دیگری از این قبیل، که نه ریشه عقلی و علمی دارد و نه ریشه وحیانی و مذهبی، نه آیه‌ای دستور چنین کارهایی را به ما داده و نه روایتی آن را تأیید کرده است.

این مسئله یکی از علل دوری جوانان از مذهب است. جوانان فطرت پاک و دست نخورده‌ای دارند و یکی از علت‌هایی که بسیاری از آنها را از مذهب دور می‌کند و تصور نادرستی از مذهب و مسائل دینی، در ذهن آنها بر جای می‌گذارد و فطرت پاک آنها را خدشه‌دار می‌سازد، عملکرد ناشایسته بعضی افراد مذهبی است. آنها با عمل بعضی افراد، از دین زده می‌شوند و کار يك شخص مذهبی را به حساب مذهب می‌گذارند و از دین و تمام انسانهای مذهبی تنفر پیدا می‌کنند.

خرافات، دروغ و افراط و تفریط در عزاداریها

امروز می‌بینیم که سوگواری بر امام حسین علیه السلام دچار دروغ و خرافات آمیخته به جهالت و افراط و تفریط شده است که ما را از هدف اصلی امام حسین علیه السلام دور می‌کند. بر ماست که مردم را از این خرافات، دروغها و افراط و تفریطها دور کنیم. در زیارت اربعین می‌خوانیم: «وَبَدَّلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ نَقِيذَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَ قَدْ تَوَارَرَ عَلَيْهِ مَنَ غَرَّتُهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَذْنَى؛ (۱۱) حسین بن علی، جان و خون خود را در راه تو داد تا بندگان تو را از جهل نجات دهد و آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند؛ در حالی که دنیا آنها را به خود مشغول کرده بود و سهم انسانیت خود را به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند.»

یکی از مصادیق این خرافات، قمه‌زنی است و اکنون قمه‌زنی

بهبانیه بسیار خوبی برای کسانی است که از هر فرصتی استفاده می‌کنند و سعی در تضعیف پایه‌های اعتقادی و دینی ما دارند. به فرموده مقام معظم رهبری:

«وقتی کمونیست‌ها بر منطقه آذربایجان شوروی سابق مسلط شدند، همه آثار اسلامی را از آنجا محو کردند؛ مثلاً مساجد را به انبار تبدیل کردند، سالنهای دینی و حسینیه‌ها را به چیزهای دیگری تبدیل کردند و هیچ نشانه‌ای از اسلام و دین و تشیع باقی نگذاشتند. فقط یک چیز را اجازه دادند و آن «قمه‌زدن» بود! دستورالعمل رؤسای کمونیستی به زیردستان خودشان این بود که مسلمانان حق ندارند نماز بخوانند، نماز جماعت برگزار کنند، قرآن بخوانند، عزاداری کنند، هیچ کار دینی نباید انجام دهند؛ اما اجازه دارند که قمه بزنند! چرا؟ چون خود قمه‌زدن، برای آنها یک وسیله تبلیغ بر ضد دین و بر ضد تشیع بود. بنابراین، گاهی دشمن از بعضی چیزها این گونه علیه دین استفاده می‌کند. هر جا خرافات به میان بیاید، دین خالص بدنام خواهد شد.» (۱۲)

سخن پایانی

از مجموع مطالب گذشته به دست می‌آید که مهم‌ترین عوامل ایجاد خرافه عبارت است از:

۱. جهالت و نادانی؛
۲. سودجویی؛
۳. استقراء ناقص، مانند: نحس شمردن یک روز به جهت اتفاق ناگواری که در آن رخ داده است؛
۴. حوادث فراموش شده، مانند: نام‌گذاری ایام؛
۵. انحراف واقعیتها و برداشتهای نادرست؛
۶. رسوم و عقائد غلط اقوام پیشین، مثل: چهارشنبه سوری، سیزده بدر و عید نوروز.

بعضی معتقدند که عقاید خرافی نتیجه مثبت هم دارد و برای آن به زوایای روانشناسی این امر می‌پردازند؛ مثلاً برخی افراد معتقدند اگر فلان لباس را بپوشند، یا فلان شیء خاص را با خود حمل کنند، برایشان خوششانسی و موفقیت به همراه می‌آورد و همین حس به آنها اعتماد به نفس کاذب می‌دهد؛ اما ناگفته نماند که گاهی این طرز فکرها سد راهی برای عملکرد مناسب شماست. و باید به این حقیقت توجه کرد که واقعیت در زندگی حرف اول را می‌زند و تنها با یاد خدا می‌توان آرامش حقیقی را به دست آورد؛ «أَلَا بِيذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۱۳)

-
- (۱) معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی، مؤسسه فرهنگی آرایه، چاپ سوم، ۱۳۷۹، جلد ۵، ص ۱۰۹.
- (۲) پایگاه خبری عیاران [on line] /۰۰۳۶
http://www.ayaran.com/archives.html ۵۲ (دسترسی ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۴).
- (۳) پایگاه خبری ورد نیوز [on line] http://www.world-news.org/persian/default.aspx (دسترسی ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۴).
- (۴) اعراف/۱۵۷.
- (۵) بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت، ج ۲۲، ص ۱۵۵.
- (۶) همان، ج ۵، ص ۳۹۲.
- (۷) همان، ج ۱۴، ص ۱۰ و ۱۱.
- (۸) همان، ج ۸۶، ص ۱۲۰.
- (۹) اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی امین الاسلام، دارالکتب الاسلامیه، قم، چاپ سوم، ص ۴۳۲.
- (۱۰) بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۰ و ۱۱.
- (۱۱) مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.
- (۱۲) بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار عمومی با مردم مشهد، در اول فروردین ۱۳۸۴. [on line www.khamenei.ir] (دسترسی ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۴).
- (۱۳) رعد/۲۸.

نکته‌ها و سرگذشت‌های خواندنی (۱۴)

۱. برخورد خواجه با دشنام دهنده

در احوال خواجه نصیر الدین طوسی آورده اند: «وقتی شخصی به خدمت خواجه آمد و نوشته‌ای از دیگری تقدیم وی کرد که در آن نوشته به خواجه بسیار ناسزا گفته و دشنام داده شده و نویسنده نامه خواجه را کلب بن کلب خوانده بود، خواجه در برابر ناسزاهای وی، با زبان ملاطفت آمیزی این گونه پاسخ گفت:

اینکه او مرا سگ خوانده است، درست نیست؛ زیرا که سگ از جمله چهارپایان و عوعو کننده و پوستش پوشیده از پشم است و ناخنهای دراز دارد. این خصوصیات در من نیست؛ قامت من راست است و تنم به پشم [پوشیده نیست] و ناخنم پهن است و ناطق و خندانم و فصول و خواصی که مراست، غیر از فصول و خواص سگ است و آنچه در من است، مناقض است با آنچه صاحب نامه در باره من گفته است.

و بدین گونه او را پاسخ گفت، با این زبان نرم، بی آنکه کلمه درشتی بر زبان راند یا فرستاده او را برنجانند.» (۱)

دهن

با بد اندیش هم نکویی کن

سگ به لقمه دوخته به (۲)

۲. جلوگیری از اسراف

منصور عماد از کوچه‌ای که سرای قاضی بغداد در آنجا بود، عبور می‌کرد و در خانه باز بود. منصور جلوی در ایستاد و به درون منزل نظری افکند و دید سرایی است بسیار وسیع و مجلل. داخل آنجا شد، دید دارای اطاقهای مفروش، ظروف عالی و غلامان و خدمه متعدد می‌باشد. از آن همه تجمل حیرت زده شد، پس آب برای وضو خواست. یکی از غلامان آفتابه بزرگی را پر کرد. منصور مقابل قاضی نشست و مشغول وضو گرفتن شد، دستها را از بازو شست و پاها را از زانو. قاضی گفت: این چه اسرافی بود که مرتکب شدی! چرا این همه آب را هدر دادی! منصور گفت: تو که زیاده روی در آب مباح را اسراف می‌خوانی، این همه تجملات و اسباب این سرا که خدا می‌داند پول آن از کجا آمده، اسراف نیست! تو که با یک منزل کوچک و دو خدمتگزار می‌توانی زندگی مرفه را ادامه دهی، چرا این قدر زیاده روی می‌کنی و این همه وبال را بر دوش می‌کشی! قاضی از سخنان منصور به خود آمد و زندگی کذایی را بر هم زد و از آن پس زندگی معتدلی را در پیش گرفت. (۳)

۳. نپذیرفتن هدیه وزیر

یکی از وزرای معاصر سید رضی رحمه الله می‌گوید: «خدای تعالی، نوزادی به سید رضی کرامت فرمود. من هزار دینار در طبقی گذاشتم و به رسم هدیه و چشم روشنی برای او فرستادم. رضی آن وجه را رد کرد و گفت: وزیر می‌داند که من از هیچ کس چیزی قبول نمی‌کنم. بار دیگر آن طبق را فرستادم و گفتم: این وجه برای آن مولود است، دخلی به شما ندارد. باز پس فرستاد و گفت: کودکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی‌کنند. بار سوم فرستادم و گفتم: این مبلغ را به قابله بدهید. این بار نیز باز گردانید و گفت: وزیر می‌داند که زنان ما را زنان بی‌گانه قایلگی نمی‌کنند، بلکه قابله ایشان از زنان خود ما هستند و اینان نیز چیزی از کسی نمی‌پذیرند. برای بار چهارم آن مبلغ را فرستادم و گفتم: این مبلغ از آن طلابی باشد که در خدمت شما درس می‌خوانند. سید رضی فرمود: طلاب همه حاضرند، هر کس هر قدر می‌خواهد، بردارد. آن گاه یکی از طلاب برخاست و یک دینار را برداشت و گفت: دیشب برای روغن چراغ احتیاج پیدا کردم و کلید در خزانه شما که وقف بر طلاب است، نبود. از این رو، از بقال نسیمه روغن چراغ گرفتم. اکنون این دینار را برداشتم تا قرض خود را ادا کنم... و سرانجام آن طبق دینار را رد کردند و نپذیرفتند.» (۴)

بعد از این قضیه سید دستور داد به عدد طلاب کلید مخزن وجوهات تهیه شود. (۵)

۴. منبر برای خدا

در یکی از سالها مرد نیکوکاری از محدث قمی خواهش می‌کند که قبول کند بانی مجلس محدث شود و تعهد می‌کند که مبلغ پنجاه دینار عراقی به ایشان تقدیم کند - در آن موقع هزینه محدث در هر ماه سه دینار بوده است - محدث قمی می‌گوید: من برای امام حسین علیه السلام منبر می‌روم، نه برای دیگری. و آن وجه را نپذیرفت. (۶)

۵. شیر در همه جا شیر است

«... سید جمال الدین از نشر دعوت خویش دست برد نداشت، با اینکه همه قدرتهای انگلیسی و مصری آن روز علیه او بسیج شده بودند. کار به جایی رسید که خدیو توفیق نسبت به او خیانت و حيله روا داشت و دستور داد او را از مصر تبعید کنند. شب هنگام، وقتی که سید به خانه می‌رفت، قوای پلیس

ریخت و او را به ایستگاه راه آهن قاهره برد و با قطار به سوئیس روانه کرد. سید در آن حال هیچ چیز با خود نداشت، نه هزینه‌ای و نه زاد و توشه‌ای. کُنسول ایران چگونگی [وضع] او را دید و خواست مبلغی به او بدهد، سید نگررفت و گفت: برای خود نگاه دارید، شما به آن نیازمندترید. شیر هر جا برود، شکار خویش را بیابد...» (۷)

۶. تعظیم موریانه‌ها در برابر آیات قرآن

خبرگزاری فارس اعلام کرد: در سومین نمایشگاه قرآن کریم استان کرمان، دو جلد قرآن خطی نفیس به نمایش گذاشته شده است که موریانه‌ها دور تا دور آیات آنها را خورده اند. اما به حریم آیات وارد نشده اند. این دو جلد قرآن که در حدود ۱۱۰ سال پیش توسط فردی به نام «غلامحسین شریف» کتابت شده اند، در سال ۱۳۷۷ در مسجد ملاحسین در خیابان دکتر شریعتی شهر کرمان کشف شده‌اند. آیات این دو کتاب کاملاً سالم مانده است و موریانه‌ها حتی از حریم مستطیل شکل آیات نیز تجاوز نکرده‌اند. (۸)

• باورق •

- (۱) بیدارگران اقالیم قبله، محمد رضا حکیمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۲۱۸؛ فوائد الرضویه، ص ۶۰۹.
- (۲) سعدی.
- (۳) جوامع الحکایات، ص ۲۵۱، به نقل از ستاره‌های فضیلت، محمد باقر مدرس، نشر اوحدی، اول، ۱۳۷۴، ج ۴، صص ۴۱ - ۴۲.
- (۴) بیدارگران اقالیم قبله، صص ۲۲۱ - ۲۲۲؛ سیمای فرزندگان، ص ۴۰۲؛ قصص العلماء، صص ۴۱۱ - ۴۱۲.
- (۵) ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس، تبریز، ج ۳، ص ۱۲۲.
- (۶) حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، علی دوانی، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۶ ق، صص ۴۶ - ۴۷؛ سیمای فرزندگان، ص ۴۰۸.
- (۷) بیدارگران اقالیم قبله، صص ۱۳ - ۱۴؛ سیمای فرزندگان، ص ۴۱۱.
- (۸) روزنامه سبزه واران، کرمان، چهارشنبه ۲۷ مهر ۱۳۸۴، شماره ۳۶۳، ص ۲.

لطیفه بخوانید، لطیفه بگویید (۶)

شام و شراب

يك نفر از اهالی اصفهان شراب خورده بود. او را در همان حال مستی، نزد مرحوم آیه الله نجفی اصفهانی بردند. ایشان حکم کردند که حدّش بزنند. ولی چون مست بود، امر کردند تا فردا صبح صبر کنند تا از حالت مستی خارج شود. بعد هم، شام خوبی به او دادند و فردا هم هشتاد ضربه شلاق خورد و مرخص شد. دوباره فردا شب، آن شخص با پای خودش خدمت آقای نجفی آمد و عرض کرد: «آقا! امشب هم شرابم را خورده‌ام و آمده‌ام شامم را بخورم و بعد هم شلاق بزنید و بروم»

البته، شراب را به شوخی می‌گفت؛ ولی شامش را خورد و رفت و از همان شب نسیم توفیق بر او وزید و از مستی غفلت به هوش آمد و صدای گریه و مناجاتش هر شب بلند بود. (۱)

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
دام بگیرند مرغ دانا را
در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ
رقص آورد مسیحا را

به بند و
سرود زهره به

تأثیر الفاظ

ناصر الدین شاه به ملا علی کنی رحمه الله گفت: «این مسخره بازیها چیست که شما آخوندها در آورده اید؟ مگر چند تا لفظ چه تأثیری دارد که با «انکحت و زوجت» زنی حلال می‌شود و با چند کلمه، زنی حرام می‌گردد»

ملاعلی کنی تا این را شنید، شروع کرد به ناسزا گفتن؛ و چند فحش ناموسی جانانه، نثار ناصر الدین شاه کرد. شاه عصبانی شد و در حالی که صورتش سرخ شده بود گفت: «آقا! از شما بعید است. چرا فحش می‌دهید»

ملاعلی خندید و گفت: «شما که گفتید چند کلمه، هیچ تأثیری ندارد! پس چطور شد که همین چند کلمه شما را غضبناک کرد؟!»

پوزمالی متکبرین

در منزل شیخ هادی نجم آبادی، به فقرا سور می‌دادند؛ و برای هر سه نفر، يك سینی غذا داده بودند و سینی جداگانه‌ای در مقابل شیخ گذاشته بودند.

از قضا، یکی از ثروتمندان شهر که میهمان ناخوانده بود، به دیدن شیخ آمد و در کنار سینی وی نشست. در همان لحظه،

مرد فقیری هم از در وارد شد و منظره سینی غذاها را دید؛ و از آنجائی که سینیها سه نفره بود و سینی شیخ، دو نفره بود، رفت و در کنار مرد ثروتمند نشست.

خان که برای خودش کسر شأن می‌دانست با مرد فقیری هم غذا شود، به مرد بیچاره گفت: «آیا تو تنها زندگی می‌کنی؟» مرد گفت: «خیر، با مادر پیرم زندگی می‌کنم»

خان مقداری از غذا در ظرف جداگانه‌ای ریخت و یک تومان هم از کیسه لئامتش بیرون آورد و به مرد فقیر داد و گفت: «برخیز و اینها را پیش مادرت ببر تا با هم غذا بخورید که ثواب بیشتری دارد» و با این حیل، او را از کنار سفره بلند کرد.

شیخ که به منظور خان پی برده بود گفت: «آهای عمو! غذا و پول را به مادرت برسان و خودت هر چه زودتر برگرد. ما غذا نمی‌خوریم تا تو برگردی و با ما غذا بخوری. زود بیا که خان، گرسنه است»

مرد، خندان و شتابان به نزد مادر رفت و فوراً برگشت و به اتفاق شیخ و خان، غذا خورد و به ریش تمام متکبرین عالم خندید. (۲)

نظر کردن به درویشان بزرگی کم نگرداند
همه حشمت نظرها داشت با موران
سلیمان با

تبرک به فرات

شخصی کتابی نوشته و آن را خدمت مرحوم شیخ انصاری برد و عرض کرد: «در تألیف این کتاب، زحمت زیادی کشیده‌ام و رنجها برده‌ام. آن را به ضریح ائمه: متبرک کرده‌ام. حال، آورده‌ام شما هم بر آن تقریظی مرقوم فرمائید»
شیخ فرمود: «خوب بود این کتاب را به آب فرات هم متبرک می‌کردید.» (۳)

مَحْرَم و مُحْرَم

شاعری با تخلص «مَحْرَم» شعری در باب مصیبت عاشورا سرود؛ و در دربار ناصر الدین شاه حاضر شد و شروع کرد به خواندن آن. وقتی مصرع اول را خواند که: دیوانه شود مَحْرَم در ماه مُحْرَم.

ناصر الدین شاه ادامه داد: در ماه صفر هم، ده ماه دگر هم. (۴)

- (۱) الكلام يجزّ الكلام، ج ۱، ص ۱۲.
- (۲) مردان علم در میدان عمل، ج ۴، ص ۴۷۱.
- (۳) همان، ج ۱، ص ۴۵۸.
- (۴) همان، ج ۱، ص ۴۸۵.